



۲۰۰ حکمت در شناخت زندگی

از گنجینه های استاد شهید سید قطب

«هدیه ای ارزشمند به دوستداران وی»

گرد آوری: سید حامد
ترجمه: زهرا عبداللهی


منتدى إقراء الثقافي

بسم الله الرحمن الرحيم

از گنجینه‌های استاد شهید سید قطب رحمه الله

۲۰۰ حکمت در شناخت زندگی

هدیه‌ای ارزشمند به دوستداران سید قطب

گردآوری: سید حامد

ترجمه: زهرا عبداللهی

شیراز
انتشارات ایلاف

سرشناسه	: سیدحامد، ۱۹۳۰ - م. Sayyid ,Hamed
عنوان قراردادی	: ۲۰۰ حکمة کی نفهم الحیاة. فارسی آثار سید قطب .فارسی. برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	: ۲۰۰ حکمت در شناخت زندگی/گردآوری سید حامد؛ ترجمه زهرا عبداللهی.
مشخصات نشر	: شیراز: ایلاف، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۰ ص.
شابک	: 978-964-198-098-8
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: متن اصلی کتاب حاضر برگزیده‌ي آثار سید قطب از جمله «فی ظلال‌القرآن» است.
یادداشت	: بالای عنوان: از گنجینه‌های استاد سید قطب.
عنوان دیگر	: از گنجینه‌های استاد سید قطب.
عنوان گسترده	: دویست حکمت در شناخت زندگی.
شناسه افزوده	: عبداللهی، زهرا، ۱۳۶۲ -، مترجم
شناسه افزوده	: قطب،سید،۱۹۰۶-۱۹۶۶م . آثار. فارسی. برگزیده
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ۹۰۴۲۳ ف۶ق/BP۹۸
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۷۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۹۸۹۵۵۲



انتشارات ایلاف

شیراز، خیابان فردوسی، نبش کوچه ۱۲، ساختمان شماره ۲۰، طبقه همکف، تلفن: ۳۲۲۲۴۵۷۵۵-۰۷۱

نام کتاب: ۲۰۰ حکمت در شناخت زندگی

گردآوری: سید حامد

مترجم: زهرا عبداللهی

ویراستار: مجید احمدی

ناشر: ایلاف

طرح جلد: طراحی گروه هفت

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۴

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: پردیس

چاپ و صحافی : دنیا

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۸-۰۹۸-۸ ISBN 978- 964-198-098-8

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

فهرست موضوعات

مقدمه

آیا به راهنمایی نیاز داریم که ما را به راه شناخت زندگی هدایت کند؟
آری، به راستی نیازمند چنین فردی هستیم!
به ویژه زمانی‌که راهنمایمان راه را آزموده و با موانع، سختی‌ها و رنج‌هایش برخورد کرده و تلخی تجربه‌های آن را بسیار چشیده باشد.
مردی که چون جسدش بر چوبه‌ی اعدام به اهتزاز در می‌آید، لبخند آخرین چیزی است که به جلادش می‌بخشد؛ چنین مردی شایستگی آن را دارد که به سخنانش گوش فرا دهیم!
"فی ظلال القرآن" یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که در قرن بیستم نوشته شده است، و نویسنده‌ی آن یکی از بزرگ‌ترین افرادی است که دوره‌ی معاصر او را شناخته است. فردی که اندیشه‌هایش پیوسته بحث‌برانگیز و مورد قبول و رد شدید قرار گرفته است. او زندگی‌اش را در محراب ادب به عنوان نویسنده، شاعر و منتقد آغاز نمود، و وابسته به مکتب ادبی عقّاد بود و بارها با وی به مجادله و گفت‌وگو درآمد. طولی نکشید که این اندیشه‌هایش او را به عرصه‌های نبرد وارد کرد. آری اندیشه‌ی آزاد و به چالش‌کشنده به مذاق بعضی‌ها خوش نیامد، به ویژه زمانی که حقایقی را کشف کرد که با آن‌ها عیب و نقص‌های دیگران را آشکار ساخت و آنان را در مقابل خودشان، ملت‌ها و تاریخ رسوا نمود.
در این کتاب جالب و کم‌حجم، برادر بزرگوار سید حامد نظر ما را جلب کرده تا از خلال بیانی سریع و گذرا از زندگی و میراث بزرگ فکری سید

قطب، با این نویسنده‌ی بزرگ آشنا شویم. از این رو مرواریدهایی کوچک از افکار درخشان وی را برای ما برگزیده است، حال آن‌که فهم این افکار به ساعت‌ها اندیشه‌ی عمیق و پژوهش دقیق نیاز دارد.

سید حامد این کتاب را مدخلی خوب برای کسانی می‌داند که خواندن تفسیر جامع،"فی ظلال القرآن" برایشان دشوار است؛ و نیز مشوقی برای آشنایی با این شخصیت برجسته، استوار و باشکوه؛ شخصیتی که به ندرت در زمان ما نظیر آن پدید آمده است.

به قلم استاد کریم شاذلی

پیش‌گفتار

او "سید قطب ابراهیم حسین شاذلی" است. در تاریخ ۹ اکتبر سال ۱۹۰۶م در روستای موشه از توابع استان اسیوط مصر به دنیا آمد. دوران ابتدایی را در روستای زادگاهش گذراند. در سال ۱۹۲۰ رهسپار قاهره شد و در آن‌جا بود که با حزب وَفد و نویسنده‌ی آن عباس محمود عقاد آشنا شد.

به دانشکده‌ی تربیت معلم پیوست و به گواهینامه‌ی تدریس در مدارس ابتدایی دست یافت. سپس در سال ۱۹۲۹ به دانشگاه دارالعلوم وارد شد تا در ۱۹۳۳ با مدرک کارشناسی ادبیات فارغ التحصیل شود.

در حدود ۶ سال به عنوان بازرس اداره‌ی آموزش و پرورش بین استان‌ها در رفت و آمد بود؛ سپس به استخدام وزارت معارف درآمد و چندین مسؤولیت را بر عهده گرفت. در سال ۱۹۴۸ با هیأت اعزامی به آمریکا رفت تا با نظام آموزشی آن جا آشنا شود. دو سال بعد، در سال ۱۹۵۰ از آمریکا بازگشت. در آن‌جا بود که با جمعیت " اخوان المسلمین" آشنا شد. به این صورت که روزی چون جشن بزرگ و باشکوهی در آمریکا دید، از مناسبت آن جویا شد، و به او گفتند: امروز "حسن البناء" دشمن صهیونیست در خاورمیانه کشته شد.

در اکتبر ۱۹۵۲ سیدقطب بعد از خدمتی نزدیک به ۱۹ سال در وزارت معارف استعفای خویش را تقدیم نمود. این استعفا پس از اختلاف نظر او با مسؤولین وزارت و رد نظرات اصلاح‌طلبانه و اسلام‌گرایانه‌ی او از سوی آنان رخ داد.

در مورد گرایش سیاسی سید باید بگوییم که وی در ابتدا به حزب وَفد پیوست و تا سال ۱۹۴۲ به عضویت آن باقی ماند و پس از آن به مدت ۱۰ سال بدون‌گرایش به هیچ حزبی زندگی خود را گذراند تا این‌که گمشده‌اش را در جمعیت اخوان‌المسلمین یافت و در سال ۱۹۵۳ به آن پیوست.

سید قطب از جمله کسانی بود که به انقلاب بشارت می‌داد و در دوره‌ی نظام سلطنتی، مردم را به آن فرا می‌خواند و در این راستا در برنامه‌ریزی برای تحقق آن به همکاری با انقلابیون و یاری آنان برخاست. اما خیلی زود برایش روشن شد که برخی از آنان، انقلاب را از راه راست منحرف کرده‌اند، طوری که با اهداف اسلامی او سازگاری نداشت، از این رو به مخالفت با آن پرداخت و در این راه رنج‌های بسیاری را متحمل شد، و به ۱۵ سال زندان محکوم شد که در این مدت سخت‌ترین شکنجه‌ها را تجربه کرد.

بازداشت اول سید قطب که سه ماه به طول انجامید در آغاز سال ۱۹۵۴ صورت گرفت، اما بازداشت دوم وی پس از نقشه‌ی عبدالناصر برای طراحی نمایشنامه‌ی مشهور ترور ساختگی خود در اسکندریه در تاریخ ۱۹۵۴/۱۰/۲۶ رخ داد. عبدالناصر برای رهایی از جمعیت "إخوان المسلمین" آنان را متهم کرد که قصد ترور او را داشته‌اند و سید قطب در رأس کسانی بود که حکومت آنان را دستگیر کرد و دادگاه در سال ۱۹۵۵ او را به ۱۵ سال زندان محکوم نمود.

با دخالت رئیس جمهور وقت عراق" عبدالسلام عارف" در سال ۱۹۶۴ آزاد شد، اما مدت زیادی از این آزادی بهره‌مند نبود، زیرا عبدالناصر از مسکو اعلام کرد که از توطئه‌ای در جهت ترور او و براندازی حکومتش به رهبری سید قطب آگاه شده است؛ بنابراین در تابستان ۱۹۶۵ بار دیگر سید به زندان بازگشت.

در این دوران با انواع شکنجه‌ها روبه‌رو شد، اما در مقابل ستمگران پایداری ورزید و تسلیم نشد. دادگاه نظامی در ۲۱ اگوست ۱۹۶۶ وی را همراه با ۲ تن از یارانش به اعدام محکوم کرد. عبدالناصر تمام وساطت‌ها در جهت آزادسازی او را رد کرد و در اجرای حکم اعدام او به گونه‌ای شتاب نمود، که از سریع‌ترین اجرای حکم اعدام در تاریخ دادگاها به شمار می‌آید. سرانجام در سپیده‌دم روز دوشنبه ۲۹ اگوست ۱۹۶۶ سید به دار آویخته شد و روحش به دیدار حق شتافت.

سید قطب ۲۹ عنوان کتاب در زمینه‌ی ادب، نقد و اندیشه‌ی اسلامی از خود بر جای نهاد که در رأس آن‌ها تفسیر مشهور " فی ظلال القرآن" است.

سید قطب از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۵ به مدت ۲۵ سال با قرآن زیست؛ در آن اندیشه کرد و آن فیض سرشار و گسترده را در قرآن مشاهده نمود. سید قطب از اندیشمندانی بود که برای دستیابی به یک طرز تفکر، سال‌های طولانی او را به خود مشغول می‌ساخت، تا حدی که نگارش برخی از کتاب‌هایش ۱۰ سال به طول انجامید.

روز اعدام

روز اجرای حکم اعدام پس از آن‌که او را بر صندلی اعدام نشاندند، به او پیشنهاد کردند که از دعوت خویش برای اجرای شریعت اسلام دست بکشد و عذرخواهی کند تا مورد عفو قرار گیرد. سید چنین پاسخ داد: **«هرگز از کارِ با خدا عذرخواهی نخواهم کرد.»** سپس ادامه داد: **«انگشت سبابه‌ای که در نماز به یگانگی خداوند گواهی می‌دهد، بی‌شک از نوشتن یک حرف در تأیید حکومت ستمگر، سرباز می‌زند.»**

گفتند: اگر عذرخواهی نمی‌کنی، حداقل از رئیس جمهور، عبدالناصر، تقاضای بخشش کن. در پاسخ گفت: **«چرا طلب بخشش کنم؟ اگر به حق محکوم شده باشم، پس به حکم حق راضی هستم، و اگر به ناحق محکوم شده‌ام، پس من بزرگ‌تر از آن هستم که از باطل طلب بخشش کنم.»**

همچنین نقل کرده‌اند که فردی که مسؤول تلقین شهادتین به او بود، قبل از اعدام به او گفت: «شهادتین را ادا کن.» سید به او فرمود: **«حتی تو هم برای تکمیل آن نمایش‌نامه آمده‌ای! برادر، ما خود به خاطر "لا إله إلّا الله" اعدام می‌شویم و تو با تلقین " لا إلـه إلّـا الله" بـه دیگـران نـان می‌خوری.»**

* * *

مبارزه با میراث سید قطب

بعد از شهادت سید قطب در سال ۱۹۶۶، موجی از مبارزه با میراث علمی، ادبی او آغاز شد. ستمگران خواستند نام سید قطب و تمام میراث فکری و ادبی او را محو کنند. به همین منظور دستوراتی به تمام کتاب‌خانه‌ها وچاپ‌خانه‌ها و مراکز نشر مبنی بر از بین بردن تمام کتاب‌ها و تألیفات سید قطب صادر شد. و حکومت هشدار داد که هرکس حتی یکی از کتاب‌های او را نگه دارد به جرم انتشار افکار ضد دولت به زندان محکوم خواهد شد.

کار به جایی رسید که تمام کتاب‌های او از کتاب‌خانه‌های علمی وابسته به دانشگاه‌ها در صندوق‌هایی جمع‌آوری و به "زندان قلعه" فرستاده شد. گویی که بازداشت سید به مدت ۱۵ سال برای ستمگران کافی نبود، از این رو تصمیم گرفتند بعد از مرگ وی افکارش را نیز به زندان بیفکنند، اما تدبیر خداوند چیز دیگری را رقم زده بود؛ کتاب‌های سید قطب رونق یافت و در هر مکانی بین مسلمانان دست به دست می‌شدند. کافی است بدانیم که در سال شهادت سید " فی ضلال القرآن" هفت مرتبه به چاپ رسید؛ این درحالی بود که در زمان حیاتش چاپ دوم آن نیز به اتمام نرسیده بود.

بی‌شک سید قطب راست فرمود آنگاه که بیان داشت:

«سخنان ما همچون عروسک‌های پلاستیکی‌اند، خالی از روح و زندگی، تا این‌که در راه آن‌ها جان دهیم؛ آن زمان است که روح زندگی و بالندگی به کالبدشان دمیده می‌شود.»

* * *

کتاب نشانه‌های راه

با وجود این‌که سید قطب تألیفات فکری بسیاری را به اسلام عرضه داشت، ولی نشر کتاب‌هایش با موانع بسیاری مواجه شد که کتاب" نشانه-های راه" از جمله‌ی آن‌هاست.

این کتاب آخرین اثر از سید قطب در زمان حیاتش است که پس از انتشار غوغای بسیاری برپا کرد. نویسندگان حکومتی و شیوخ انتصابی آن، به نقد آن پرداختند و برخی او را در این کتاب به گمراه کردن جامعه متهم کرده و مردم را به قیام علیه او فرا خواندند.

برخی از اعضای جمعیت "اخوان المسلمین" بر این باورند که یکی از دلایل اصلی حکم اعدام سید قطب کتاب "نشانه‌های راه" اوست. بر اساس این باور، این کتاب صاحبش را به چوبه‌ی دار کشانید، اما حکومت فراموش کرد که باید فکر را با فکر و حجت را با حجت پاسخ داد، نه با زندان، شکنجه و اعدام!

بر حساسیت این کتاب آن‌گاه افزوده شد که جمعیت "مسلمین" که مصطفی شکری بنیان‌گذار آن بود و جمعیت "الجهاد" که اعضایش رئیس جمهور وقت مصر، انورسادات، را به قتل رساندند، اظهار داشتند که افکارشان برگرفته از کتاب "نشانه‌های راه" است. در حقیقت آن‌ها از این کتاب افکار نادرست و باطل برداشت کرده و آن‌ها را به عنوان برنامه و شیوه‌ی خود برگزیده و به سید قطب نسبت داده بودند؛ مانند: به کفر متهم کردن مسلمانی که به عضویت جمعیت آن‌ها در نیامده است، حرام دانستن اشتغال در سازمان‌های دولتی، ترک نماز در مساجد مسلمانان به اعتبار این‌که مسجد ضرار هستند، وجوب کناره‌گیری از جامعه و دیگر سخنان یاوه و پوچ که امکان ندارد از سید قطب صادر شده باشند.

سید قطب از تمامی آن افکار نادرست اظهار بیزاری کرد، و هنگامی که زن مبارز " زینب غزالی" آشکارا به سید قطب گفت که در میـان بسـیاری شایعه شده که سید قطب جامعه را به گمراهی کشانده اسـت، در پاسـخ او فرمود: **«ایـن برداشـتی نادرسـت از نوشـته‌هـای مـن اسـت و در جلـد دوم کتاب"نشانه‌های راه" به زودی آن را روشن خواهم ساخت.»**

اما پیش از آن‌که آن را بنویسد به دیدار حق شتافت.



فی ظلال القرآن

این کتاب یکی از مشهورترین کتاب‌های سید قطب می‌باشد، و به طور کلی از برترین کتاب‌های تفسیر به شمار می‌آید. در این کتاب نویسنده کوشیده است تا جوانب تحلیلی، بلاغی، ادبی و اجتماعی قرآن را فراهم آورد و نیز تفاسیر موضوعی را طبقه‌بندی نماید.

به گونه‌ای که به وحدت موضوعی هر سوره پرداخته و در این راستا از هدف‌های کلی و خاص هر سوره سخن گفته است و موضوعات آن را به یکدیگر ربط می‌دهد، تا جایی که سوره در نهایت نظم و هماهنگی به نظر می‌آید، گویی گردنبندی از مرواریدهایی‌ست که در نهایت شگفتی و نوآوری کنار یکدیگر چیده شده‌اند.

چنان‌که "صلاح عبدالفتاح الخالدی" در کتابش" سید قطب... از تولد تا شهادت" بیان می‌کند، سید قطب در تفسیرش بر قرآن، چهار مرحله را پشت سر گذاشته است.

مرحله‌ی نخست: فی ظلال القرآن در مجله‌ی «مسلمون»

با صدور مجله‌ی"مسلمون" در پایان سال ۱۹۵۳ سید قطب با نوشتن تفسیر قرآن تحت عنوان بحث‌برانگیز "فی ظلال القرآن" به همکاری با آن برخاست. قسمت اول "فی ظلال القرآن" در شماره‌ی سوم مجله در فوریه ۱۹۵۲ به چاپ رسید.

مرحله‌ی دوم: فی ظلال القرآن، اندکی قبل از بازداشت سید قطب

در پایان قسمت هفتم از فی ظلال القرآن، سید قطب اعلام کرد که دیگر آن را در مجله‌ی مسلمون منتشر نمی‌کند و به خوانندگان وعده داد که تفسیرش را در کتاب‌هایی مستقل به تعداد جزءهای قرآن منتشر خواهد کرد

که هر دو ماه یک جزء صادر خواهد شد. در عمل جزء اول فی ظلال در اکتبر ۱۹۵۲ منتشر شده و با آغاز ژانویه ۱۹۵۴، ۱۰جزء فی ظلال به اتمام رسید.

مرحله‌ی سوم: فی ظلال، در زندان

بعد از نقشه‌ی ترور ساختگی عبدالناصر و صدور حکم ۱۵ سال زندان برای سید قطب، صَدور "فی ظلال" به دلیل شکنجه وحشتناک به نگارنده‌ی آن، متوقف شد. هنگامی که سید به دلیل بیماری‌های گوناگون در بیمارستان زندان طره بستری شد، بار دیگر به ادامه‌ی فی ظلال روی آورد. با وجود این‌که قوانین زندان، نوشتن و دست یافتن به لوازم آن در داخل سلول را موجب شکنجه، و مجازات اعلام کرده بود، خداوند، نوشتن در زندان را برای سید فراهم کرد. به این صورت که سید قبل از بازداشت با مرکز نشر "احیاء الکتب العربیه" بر نوشتن تفسیر کامل قرآن کریم قرارداد بسته بود؛ بنابراین زمانی که حکومت او را از نوشتن در داخل زندان منع کرد، ناشر شکایتی علیه دولت تنظیم کرد که در آن به جبران ضرری که به او وارد شده بود حکومت را به پرداخت هزاران جُنیه ملزم می‌کرد. حکومت در عوض پرداخت غرامت به سید اجازه‌ی نوشتن را داد و از آن‌جا که تمام دولت‌های اسلامی برای آزاد نمودن اندیشمند اسلامی، سید قطب به عبدالناصر فشار می‌آوردند، او با دادن این اجازه به سید، راهی برای مقابله با این فشارها یافت و ادعا کرد که سید به دلیل ادامه‌ی انتشار فی ظلال، در زندانش آزاد و رها می‌باشد.

حکومت، شیخ بزرگوار محمد غزالی را برای بررسی فی ظلال قبل از انتشار تعیین کرد؛ شیخ غزالی رحمه الله تمام جلدهای فی ظلال را تأیید کرد و تنها به حذف مطلبی از تفسیر سید بر سوره‌ی بروج اقدام کرد. همزمان با پایان یافتن دهه‌ی پنجاه، سید کار نوشتن فی ظلال را به اتمام رسانده بود.

مرحله‌ی چهارم: چاپ نسخه‌ی ویرایش‌شده‌ی فی ظلال

تفسیر سید قطب در چاپ اول فی ظلال بیش‌تر ثبت اندیشه و تصورش از آیات، بیان زیبایی و اصول و روش موجود در آن‌هاست. هنگامی که دوره‌ی زندگی سید با قرآن در زندان به درازا کشید، فرصتی یافت تا به تفسیر نگاهی دوباره بیاندازد. با آغاز دهه‌ی ۶۰ بر اساس روش حرکتی، تفسیر را مورد بازبینی قرار داد و در سال ۱۹۶۰ جزء اول آن از سوی نشر "احیاء الکتب العربیه" چاپ و منتشر شد. سید ده جزء اول از نسخه‌ی ویرایش‌شده را بر پایه‌ی روش حرکتی در فهم قرآن و تفسیر آن نوشت. و در این جزءها موضوعات عقیدتی، دعوت، حرکت، جهاد، قانون‌گذاری و جاهلیت را به تفصیل شرح داده است، و تفسیر وی از سوره‌ی انعام با تمرکز و اندیشه‌ی کامل‌تری شکل گرفته است.

هنگامی که حکومت در سال ۱۹۶۴ وی را برای درمان بیماری‌اش آزاد کرد، جزءهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ را در پرتو شیوه‌ی جدید منتشر کرد، اما قبل از این که به آرزویش در به اتمام رساندن فی ظلال بر اساس شیوه‌ی جدید دست یابد، حکومت در بازداشت و سپس محاکمه و اعدام وی شتاب کرد و مانع او شد.

اما اراده‌ی خداوند بر این بود که فی ظلال بین مسلمانان انتشار یابد. این تفسیر به بسیاری از زبان‌ها از جمله انگلیسی، فرانسه، فارسی، اردو و اندونزیایی و غیره ترجمه گردید، تا جایی که از پرتیراژترین و پررونق‌ترین کتاب‌های اسلامی در قرن بیستم شناخته شد.

با وجود بهره و اندیشه‌ای که در فی ظلال وجود دارد، همچنان برخی از مسلمانان به سبب تصورات و گمان‌های نادرست از نزدیک شدن به آن بیم دارند. شیخ قرضاوی – خداوند بر عمرشان بیفزاید– در سخنش در مورد اندیشه‌ی سید قطب در خلال سختی و محنت زندان می‌گوید: «مهم‌ترین

تلاش‌های جدید سید در این مرحله، تمرکز وی بر فکر «تکفیر» و پرداختن به آن می‌باشد؛ طوری که پیش از آن، خواننده از ظاهر کلام وی در بسیاری از جاهای مختلف فی ظلال و نیز مطالبی که در کتاب"نشانه‌های راه" بیان کرده است چنین فهم می‌کند که تمام جامعه‌ها به «جاهلیت» گراییده‌اند و مقصود وی از اینِ «جاهلیت» تنها جاهلیت عمل و رفتار نیست، بلکه «جاهلیت عقیده» نیز می‌باشد که همان شرک وکفر به خداست، طوری که این جوامع به حاکمیت خدا رضایت نداده و با او خدایان دیگری را شریک گرفته و نظام‌ها، قوانین، ارزش‌ها، معیارها و مفاهیم جدید را وارد کرده و جایگزین قانون الهی و احکام کتاب او و سنت پیامبر ﷺ کرده‌اند.»

آری فهمی اشتباه از نوشته‌های سید قطب وجود دارد. از این رو مرور سریع بر آثار وی ممکن نیست، بلکه به اندیشیدن و ژرف‌نگری در آن‌ها نیاز است. درست است که سید گاه به خطا رفته است، اما منصفانه نیست که تنها به خاطر اختلاف نظرمان با او، نوشته‌هایش را رد کنیم، زیرا هیچ یک از ما عاری از اشتباه نیست، و خطای شخص عالم هرگاه با نیت خیر همراه باشد، از جایگاه او نمی‌کاهد. و اجتهاد از جانب مجتهد جایز است و مجتهد خطاکار نه تنها معذور است بلکه مأجور نیز می‌باشد، و طبق حدیث شریف به خاطر اجتهادش یک پاداش نیز دارد، و در صورتی که اجتهادش درست باشد دو پاداش دارد: اجر اجتهاد و اجر درستی اجتهادش.

چنان‌که گفتیم فی ظلال چهار مرحله را پشت سر گذاشته است، و در مرحله‌ی چهارم بود که سید قطب تصمیم گرفت آن را مورد بازبینی قرار دهد. و این بدان معناست که افکار انسان ثابت نبوده و به مرور زمان تغییر می‌یابد. چه بسا نویسنده‌ای دارای عقیده‌ای است، سپس بعد از روشن شدن حق برای او از عقیده‌ی پیشین خویش باز می‌گردد و این همان کاری است که شهید سید قطب به آن اقدام کرد. امروز اگر کسی چاپ ویرایش‌شده‌ی فی ظلال را

که از " دارالشروق" منتشر شده است، مطالعه نماید در می‌یابد که نگرش سید قطب در این چاپ با چاپ قبل متفاوت است و اگر زمان به وی فرصت می‌داد و عمر وی ادامه می‌یافت اصلاحات بیش‌تری بر آن انجام می‌داد.

سید قطب تفسیر فی ظلال را بعد از ۲۵ سال زندگی با قرآن نوشت و تنها به نقل سخنان مفسران پیشین نپرداخت بلکه به ربط قرآن با حوادث عصر اقدام نمود.

خواننده‌ی عزیز، کتابی که اکنون پیش روی شماست تنها تلاشی است ساده و اندک برای برقراری ارتباط بین امت مسلمان و تفسیر "فی ظلال القرآن". سعی ما بر این است که دلنشین‌ترین و گیراترین سخنان سید قطب را برگزیده و به خوانندگان ارائه دهیم. با این امید که این تفسیر به خانه‌ی تمام مسلمانان راه یابد تا پرتویی برای آغاز نهضت اسلامی شود.

برخی به دلیل علاقه به سید قطب به عنوان یک ادیب، شیفته‌ی فی ظلال او هستند. ادیبی که با قلمی نوآورانه و بیانی شیرین و اسلوبی گیرا به تألیف اسلامی روی آورد.

بنده در خلال انس با فی ظلال القرآن به راز موفقیت آن پی بردم و آن این‌که سید قطب در نگارش آن، میان اسلوبی رسا که جان را سرشار از عشق به اسلام می‌کند از یک سو، و تفکری محکم و قوی و جدید و خلاق از سوی دیگر جمع کرده است.

همچنین تفسیر فی ظلال به سبب دور بودن از اسرائیلیات ممتاز شده است؛ امری که چهره‌ی بسیاری از کتاب‌های تفسیر را زشت نموده است. سید خود تعجب می‌کند که چگونه مفسران قرآن در دام اسرائیلیات افتاده‌اند، طوری که حتی تفسیر ابن‌کثیر هم از آن در امان نمانده است. و این جا محل تبیین خطر اسرائیلیات بر دینمان نیست.

در مطالب برگزیده از کتاب فی ظلال کوشیده‌ام تا حد امکان فرازهایی را بیاورم که بر اسلوب رسای سید قطب دلالت کرده و به معانی جدید که فی ظلال از تفسیر قرآن در بردارد اشاره کنند.

* * *

از مقدمه‌ی سید قطب بر تفسیر فی ظلال القرآن

زندگی در سایه‌ی قرآن، نعمتی است که تنها کسانی آن را درمی‌یابند که آن را چشیده باشند. نعمتی که عمر را متعالی، بابرکت و پاکیزه می‌گرداند.

سپاس از آنِ الله است. بی‌شک خداوند با زندگی در سایه‌ی قرآن در برهه‌ای از زمان بر من منت نهاد؛ چرا که در این دوره طعم نعمتی را چشیدم که پیش از این هرگز نچشیده بودم. آری این نعمتی را که عمر را متعالی، بابرکت و پاکیزه می‌گرداند، من خود به کام خویشتن چشیده‌ام.

زندگی می‌کنم و صدای خداوند سبحان را می‌شنوم که از زبان قرآن با من سخن می‌گوید، من بنده‌ی بی‌مقدار و کوچک! چه بزرگداشتی است برای انسان این بزرگداشت آسمانی! چه مرتبتی است برای عمر که این قرآن فروفرستاده به عمر می‌بخشد! و چه جایگاه بلندی است که آفریدگار بخشنده با قرآن به انسان ارزانی داشته است!

در سایه‌ی قرآن زندگی می‌کنم و هماهنگی زیبا میان حرکت انسان طبق خواست خداوند و حرکت هستی آفریده‌ی او را حس می‌کنم... سپس می‌نگرم... رنج بشر را می‌بینم که ناشی از سرگردانی اوست؛ سرگردانی‌ای که نتیجه‌ی انحراف او از قوانین هستی است. برخورد تعالیم فاسد و ناپسند با فطرت بشر را نظاره می‌کنم؛ فطرتی که الله او را بر آن آفریده است، و تعالیمی که بر او املاء می‌شوند. آن‌گاه با خود می‌گویم: چه شیطان فرومایه‌ای است آن که گام‌های بشریت را به این جهنم فِرو می‌کشاند؟ دریغا به حال این بندگان!

در سایه‌ی قرآن آموختم که در این هستی، نه جایی برای تصادف کورکورانه هست و نه کار بی‌برنامه: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ﴾: «ماییم که هر چیز را به اندازه آفریده‌ایم.» [القمر: ۴۹]

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُۥ تَقْدِيرًا﴾: «و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که در خور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.» [فرقان: ۲]

هر امری به حکمتی جاری است، اما حکمت عمیق غیب با نگاه کوتاه و سطحی انسان قابل کشف نیست: ﴿فَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُواْ شَيْـًٔا وَيَجْعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾: «پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد.» [نساء: ۱۹]

﴿وَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُواْ شَيْـًٔا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيْـًٔا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾: «و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.» [بقره: ۲۱۶]

اسبابی که انسان به آن‌ها پی می‌برد، گاه آثاری به دنبال دارند و گاه بدون آثارند! و مقدماتی که انسان آن‌ها را قطعی می‌داند، گاه نتایجی به همراه دارند و گاه نتایجی در پی ندارند؛ این امر از آن روست که این علت‌ها و مقدمات پدیدآورنده‌ی نتایج و آثار نیستند، بلکه پدیدآورنده‌ی آن‌ها اراده‌ی آزادی است که آثار و نتایج را می‌آفریند، همان‌گونه که علت‌ها و مقدمات را با نظم و هماهنگی می‌آفریند.



فضای قرآن

زندگی در فضای قرآن و میان این قرآن! زنـدگی در فضـای قـرآن بـه معنای مطالعه و قرائت آن و آگاهی یافتن از علوم آن نیست. این، "فضـای قرآن" مورد نظر ما نیست؛ منظور ما از "زندگی در فضای قرآن" این است که انسان در فضا، در شرایط، در حرکت، در سختی‌ها، در درگیری‌هـا و در تلاش‌های همانند زمان نزول قرآن زندگی کند.

بدین معنا که انسان در رویارویی با این جاهلیت زندگی کند؛ جـاهلیتی کـه امروزه تمام زمین را فرا گرفته، و در قلب، عمل و حرکت او نفـوذ کـرده اسـت؛ یعنی بار دیگر اسلام را در مقابله بـا ایـن جاهلیـت در خـود و مـردم، و نیـز در زندگی خود و مردم بنا کند. مقابله با این جاهلیت با تمام تصـورات، تـلاش‌هـا، عادات، سنت‌ها، واقعیت‌های عملی، و با تمام فشارهایش بر انسان و جنگ با او و اعتقاد و شیوه‌ی الهی‌اش... مقابله با این جاهلیت و تمـام واکنشـش بـه ایـن شیوه و عقیده بعد از مبارزه، جهاد و پافشاری که پیش‌تر با آن صـورت گرفـت، دوباره از سر گیرد.



بازگشت به سوی خدا

اصلاح این زمین، آسایش بشریت، آرامش انسان، رفعت، برکت و پاکی او، هماهنگی با قوانین هستی و فطرت زندگی جز با بازگشت به سوی خدا محقق نخواهد شد.

این بازگشت چَنان‌که در "فی ظلال قرآن" تجلی یافته است، تنها دارای یک صورت و یک راه است؛ و آن بازگرداندن تمام زندگی بر اساس روشی است که خدا در کتاب ارجمندش قرآن برای بشریت ترسیم کرده است؛ بشر باید طبق این روش، تنها این کتاب را در زندگی خود حاکم قرار دهد و در تمام امورش از آن حکم بخواهد؛ و اگر بشر راهی جز این را برگزینند، نتیجه‌ی آن فساد در زمین و بدبختی مردم و فرورفتن در گل و لای و در جاهلیتی است که به جای خدا، هوا و هوس را می‌پرستد.

﴿فَإِن لَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكَ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ : «پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس‌هایشان را پیروی می‌کنند؛ و کیست گمراه‌تر از آن‌که بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی‌تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی‌کند.» [قصص: ۵۰]

﴿كَم مِّن فِئَةٖ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةٗ كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ﴾: «بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن خدا پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان است.» [بقره: ۲۴۹]

این که نیروی گمراهان قوی، شدید و ویرانگر باشد، قطعاً مسلمان را به هراس نمی‌افکند، زیرا این گروه با انحرافشان از منبع اول، یعنی نیروی الهی، نیروی حقیقی خود را از دست داده‌اند و فاقد غذای همیشگی برای حفظ

نیرویش است. این حقیقت به این می‌ماند که توده‌ای بزرگ از ستاره‌ای فروزان جدا شود، طولی نمی‌کشد که نور و گرمایش را از دست داده و به خاموشی می‌گراید و سرد می‌شود؛ فرقی نمی‌کند که دارای چه حجم و اندازه‌ای باشد! در صورتی که هر ذره‌ی متصل به منبع درخشان خود، دارای نیرو، حرارت و نور است: ﴿كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةٗ كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ﴾ : «بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن خدا پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان است.» [بقره: ۲۴۹]

این گروه اندک، با اتصالشان به منبع نیروی نخست و یاری طلبیدن از تنها سرچشمه‌ی قدرت و عزت بر گروه بسیار پیروز شدند. آری عزت و پیروزمندی همه از آنِ خداست.



خرافه‌ی قهر طبیعت!

غربیان، وارثان جاهلیت رومیان، از استخدام نیروهای طبیعت، "قهر طبیعت" تعبیر کرده‌اند. این تعبیر، بر نظری جاهلی و بی‌ارتباط با خدا و روح هستی مطیع خدا دلالت دارد.

اما فرد مسلمَان که قلبش به پروردگار بخشاینده‌ی مهربان و روحش با روح این هستی تسبیح‌گوی خدا در ارتباط است، ایمان دارد که ارتباط دیگری غیر از ارتباط قهر و خشونت وجود دارد. او معتقد است که خداوند، آفریننده‌ی تمام این نیروهاست؛ آن‌ها را طبق قانونی واحد آفریده تا برای رسیدن به اهداف معینی بر اساس آن با یکدیگر همکاری کنند؛ او این نیروها را از آغاز در خدمت انسان قرار داده و کشف اسرار و شناخت قوانین حاکم بر آن‌ها را برای او آسان کرده است. انسان باید هر زمان که خداوند دست‌یابی به یاری هر کدام از آن‌ها را برایش فراهم ساخت او را سپاس گزارد. بنابراین این انسان نیست که بر طبیعت چیره می‌شود، بلکه این خداوند است که آن را در خدمت او قرار داده است.



معجزه‌ی آفرینش انسان

خاک زمین از ذراتی با ویژگی‌های مشخص تشکیل شده است؛ هرگاه انسان این ذرات را به کار گیرد، نهایت چیزی که او از این ذرات می‌سازد خشت خام، یا آجر، یا ظرف، یا ستون، و یا یک دستگاه است، حال با هر میزان دقت که باشد؛ اما خداوند نوآفرین، از این ذرات زندگی می‌آفریند!

زندگی‌ای سرشار از پویایی و حرکت، که در بردارنده‌ی راز اعجازآمیز الهی است؛ راز زندگی، آن رازی که هیچ انسانی نه از عهده‌ی آن بر می‌آید و نه آن را می‌شناسد. قرآن نیز چنین است: حروف و کلماتی که انسان از آن‌ها کلام و انواع وزن‌ها را می‌سازد، خداوند از آن‌ها قرآن، فرق‌گذارنده‌ی بیت حق و باطل را پدید می‌آورد. تفاوت میان ساخته‌ی بشر و ساخته‌ی خدا از این حروف و کلمات، همان تفاوت میان جسم بی‌حرکت و روح تپنده است، همان تفاوت میان ظاهر زندگی و حقیقت آن...



قبل از گشودن قرآن

هر کس که در قرآن به دنبال هدایت است، ناگزیر باید ابتدا با قلبی سالم و خالص به سوی آن روی آورد و سپس با قلبی ترسان و نگران... قلبی که مراقب است مبادا در گمراهی باشد و یا گمراهی او را به خود جذب کرده و از راه راست منحرف سازد؛ در این زمان است که قرآن پرده از اسرار و پرتوهایش برداشته و آن‌ها را بر قلب ترسان و حساس و آماده‌ی دریافت او فرو می‌ریزد.

* * *

تقوی و خارهای راه

تقوی، همان اثرپذیری وجدان، شفافیت احساس، پروای همیشگی و پرهیزکاری پیوسته و وسیله‌ی زدون خارهای بر سر راه است... راه زندگی... راهی که در آن خار امیال و خواسته‌ها، و خار آزمندی‌ها و آرزوها، و خار دغدغه‌ها و دل‌نگرانی‌ها، و خار امید واهی داشتن از کسی هست که توانایی برآوردن خواسته را ندارد؛ خار ترس دروغین از کسی که سود و زیانی در اختیار ندارد؛ و ده‌ها نوع خار دیگر که این راه را در برگرفته است.

* * *

غیب از مرتبه‌ی حیوان در می‌گذرد

ایمان به غیب درگاهی است که انسان با گذر از آن از مرتبه‌ی حیوان که تنها قادر به درک محسوسات است، در می‌گذرد و پا به مرتبه‌ی انسان می‌گذارد؛ انسانی که درمی‌یابد که هستی بزرگ‌تر و شامل‌تر از آن قلمرو کوچک و محدود است که حواس آن را درک می‌کند.



آخرت جداکننده‌ی راه

یقین به آخرت راه کسی را که بین دیوارهای بسته‌ی حس، زندگی می‌کند، از راه کسی که در هستی گسترده و پهن زندگی می‌کند، جدا می‌سازد؛ راه کسی را که زندگی بر زمین را تمام دارایی خود در این هستی می‌داند، از راه کسی که معتقد است که زندگی بر زمین آزمایشی در جهت حسابرسی و مجازات است، جدا می‌سازد؛ کسی که دریافته است که زندگی حقیقی در آن جاست، ورای این قلمرو کوچک و محدود.



همتایان خداوند

همتایانی که قرآن برای خالص گرداندن عقیده‌ی توحید به شدت از آن‌ها نهی می‌کند، ممکن است خدایانی نباشند که به شکل ساده پرستیده می‌شدند، همان‌گونه که مشرکان پیوسته آن را انجام می‌دادند؛ آری ممکن است همتایان، در اشکالی غیر از خدا و ترس از غیر خدا و اعتقاد به سود و زیان از جانب غیر خدا باشند، حال به هر شکلی که ظاهر شوند.



امتحان سختی

سختی انسان‌های مختلفی را در می‌گیرد؛ اما انسان مؤمن که به خدا، حکمت و رحمت او اطمینان دارد، سختی بر میزان روآوری او به خداوند و تواضع و زاری در مقابل او می‌افزاید، اما فرد فاسد و بی‌دین و یا منافق، سختی او را متزلزل ساخته و بر فاصله‌ی او از خدا می‌افزاید تا این که سرانجام او را به طور کامل از صف بندگان خارج می‌سازد.

آسایش نیز انسان‌های مختلفی را در بر می‌گیرد؛ اما انسان مؤمن، آسایش بر هوشیاری، حساسیت و سپاس‌گزاری او می‌افزاید؛ و اما فرد بی‌دین و منافق، نعمت او را گستاخ و سرکش می‌کند و آسایش او را به تباهی می‌کشاند و آزمایش موجب گمراهی‌اش می‌گردد.



سختی منبعی برای دست‌یابی به نیرو

سختی‌ها نیروهای نهفته و انرژی‌های اندوخته را به حرکت در می‌آورند و در قلب، دریچه‌ها وراه‌هایی را می‌گشایند که مؤمن تنها در زیر ضربه و فشار سختی‌ها به آن‌ها آگاهی می‌یابد؛ و ارزش‌ها، معیارها و تصورات تنها در فضای سختی‌ها اصلاح، منظم و درست می‌شوند. سختی‌هایی که تیرگی را از چشم، و زنگار را از قلب می‌زداید.

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ﴾ [کهف:۵۰]

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید؛ پس همه سجده کردند.»

این والاترین شکل بزرگداشت این آفریده است؛ آفریده‌ای که گرچه در زمین به فساد و خونریزی برخاسته است، اما اسراری به او بخشیده شده که او را از مقام ملائکه بالاتر می‌برد؛ آری به او سرّ شناخت داده شده است، چنان‌که به او سرّ اراده‌ای مستقل و انتخاب‌کننده‌ی راه بخشیده شده است! به‌راستی این دوگانگی طبیعت انسان و قدرت او در حاکم قرار دادن اراده‌اش در طی کردن راه خود و روی‌آوردن با امانت هدایت به سوی خدا با تلاش ویژه‌ی خویش، همه‌ی این‌ها برخی از اسرار بزرگداشت انسان هستند.

* * *

تربیت نفس به وسیله‌ی بلا و مصیبت

نفس انسان‌ها ناگزیر باید با سختی و رنج تربیت شوند و باید پافشاری و ایستادگی آن‌ها در میدان حق، به‌وسیله‌ی هراس‌ها و سختی‌ها و گرسنگی و کاهش اموال و جان‌ها و محصولات مورد آزمایش قرار بگیرد. گریزی از این مصیبت و سختی نیست، تا بدین وسیله مؤمنان وظایف اعتقادی خویش را ادا کنند و تا به مقدار وظایفی که در این راه گزارده‌اند به عزت و ارجمندی دست یابند.

* * *

انسان گرامی‌ترین آفریده

انسان سرور این زمین است و همه چیز موجود در آن به خاطر او آفریده شده است. از این رو ارجمندتر، گرامی‌تر و ارزشمندتر از تمام اشیاء و ارزش‌های مادی در این زمین است. بنابراین جایز نیست که بندگی غیر خدا کند و یا در ازای به‌دست آوردن ارزش یا شیء مادی خود را خوار و کوچک نماید.

جایز نیست که به هیچ یک از عناصر سازنده‌ی انسانیت ارجمند او تجاوز و بی‌حرمتی شود. و نه این که هیچ ارزشی از ارزش‌هایش در مقابل دست‌یابی به بهره‌ای و یا تولید و افزایش عنصری مادی از بین برود. تمام این مادیات به خاطر او آفریده و یا ساخته شده‌اند؛ به خاطر تحقق انسانیت او... به خاطر استوارسازی جوهر انسانی او... از این رو جایز نیست که بهای رسیدن به آن‌ها، سلب ارزشی از ارزش‌های انسانی و یا کاستی از عنصری از عناصر کرامت وی باشد.

* * *

بازگشت به عالم حیوان

تسلیم وهم و خرافه شدن زیان بسیار و خطر بزرگی در پی دارد، ولی زیان‌آورتر و خطرناک‌تر از آن بی‌توجهی به کل ناشناخته‌ها و انکار آن‌هاست، و نیز بعید دانستن غیب تنها به خاطر عدم توانایی بر احاطه‌ی علمی به آن... این امر بازگشت به عالم حیوان است؛ حیوانی که تنها در عالم محسوسات زندگی می‌کند و از حصارهای آن به هستی پهناور و بدون مرز راه نمی‌یابد.

* * *

زمانی که دین به حرفه تبدیل می‌شود

آفت رجال دین و روحانیون هنگامی است که دین از قالب اعتقادی پرحرارت و جذاب خود بیرون آید و به حرفه و پیشه تبدیل شود. در این هنگام است که با زبانشان چیزی می‌گویند که در قلبشان نیست، به نیکی امر می‌کنند و خود انجامش نمی‌دهند، به کار پسندیده فرا می‌خوانند و خود در انجام آن کوتاهی می‌ورزند، و سخن را از معنای حقیقی خود خارج کرده و متون قطعی را در خدمت هدف و خواسته‌ی خویش تفسیر می‌کنند، و ظاهر فتواها و تفسیرها گاهی با ظاهر متون هماهنگ و منطبق است، اما حقیقت و باطنشان متفاوت از حقیقت دین است، تا به این وسیله اغراض و امیال صاحبان مال و قدرت را توجیه کنند! همان کاری که دانشمندان یهود با متون تورات می‌کردند.

* * *

نماز، کلید گنج

نماز، پیوند مستقیم میان انسان فناپذیر و قدرت ماندگار است. نماز، زمان برگزیده برای پیوستن قطره‌ی جداشده به چشمه‌ای کاهش‌ناپذیر است. کلید گنجی است که انسان را بی‌نیاز، توانگر و سرزنده می‌سازد. نماز رها شدن از محدوده‌ی عالم کوچک زمین و پا نهادن به میدان پهناور هستی است. نماز نیروی تازه، شبنم و سایه در گرمای سوزان نیمروز است. نماز نوازشی دلسوزانه بر قلب خسته و ناتوان است.

* * *

سرشت انسان مؤمن

سرشت مؤمن، آسان‌گیر، نرم و مهربان است؛ با دریچه‌هایی گشوده برای دریافت پرتوهای هدایت. با طراوت، لطافت و صفایی که دارد و نیز با قدرت احساس، پرهیز و پروایی که در اوست برای اتصال به سرچشمه‌ی ازلی جاویدان آماده است.

* * *

عمل، ملاک داوری

سخن بی‌عمل ارزشی ندارد. این عمل است که اعتبار دارد و بیان‌گر اتحاد بین سخن بیان شده و حرکت انجام شده است؛ و این عمل است که ملاک داوری و ارزیابی است.

* * *

بهره‌های قرآن

متون قرآن در قلب مؤمن نشاط را جاری ساخته و درهای معرفت را بر او می‌گشاید و آن را سرشار از الهام و احساساتی می‌کند که تنها در سایه‌ی ایمان فراهم می‌شوند، سپس در آن هدایت را می‌یابد، چنان‌که عطر بشارت را از آن استشمام می‌کند.

* * *

بدون ذره‌ای شرک

عقیده‌ی اسلامی هیچ شریکی را در قلب برنمی‌تابد و هیچ شعاری جز شعار یگانه و آشکار خود را نمی‌پذیرد... و هیچ ته‌مانده‌ای از جاهلیت را قبول نمی‌کند؛ حال به هر شکلی که باشند، بزرگ یا کوچک.

* * *

راه روشن

راه روشن است و جاده مستقیم؛ در این میان، یا علمی است از جانب خداوند، یا این که هوای نفس است در هر چه غیر از اوست. مسلمان تنها باید از خدا دریافت کند و نباید علم مطمئن را در ازای هوس ناپایدار رها کند؛ و آنچه که از جانب خدا نباشد بدون شک هوا و هوس است.

* * *

اسلام... متعصب در نیکی

اسلام بالاترین افق تصور و استوارترین شیوه‌ی زندگی را برای بشریت تضمین کرده است و تمام انسان‌ها را به بازگشت به سوی خودش فرا خوانده است... این که اسلام می‌خواهد همبستگی و وحدت بشری فقط بر اساس آن و شیوه‌اش باشد، و زیر پرچم خودش باشد، نه پرچمی دیگر، تعصب ورزیدن کورکورانه نیست...

اسلامی که تو را به یگانگی خدا و یگانگی در بالاترین تصور و یگانگی در بهترین نظام فرا می‌خواند، و نمی‌خواهد که یگانگی را با روی‌گردانی از شیوه‌ی الهی و هلاک شدن در گرداب‌های جاهلی به‌دست آورد، این اسلام متعصب نیست و یا بله، متعصب است، اما نسبت به نیکی، حق و راستی!

﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ﴾: «پس یادم کنید، تا یادتان کنم، و مرا سپاس گزارید؛ و ناسپاسی‌ام نکنید.» [بقره: ۱۵۲]

خدای شکوهمند و مهربان، عجب لطف و تفضلی دارد!

خدای والامرتبه یاد کردن از این بندگان را برابر با یاد کردن بندگان از او در عالم کوچکشان قرار داده است...



پروردگارت را یاد کن تا او را ببینی

زمانی که بندگان از پروردگارشان یاد می‌کنند، از او در این زمین کوچک یاد می‌کنند، این در حالی است که آن‌ها از زمین کوچک خود، کوچک‌ترند! اما خداوند زمانی که از آن‌ها یاد می‌کنند، آنان را در این هستی پهناور یاد می‌کند... او که الله بلندمرتبه و باشکوه است... این چه تفضلی است! و چه کرمی! و چه گشاده‌دستی در بخشندگی و سخاوت! ﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ﴾: «پس یادم کنید، تا یادتان کنم.» [بقره: ۱۵۲]

یاد خدا تنها به زبان نیست؛ یاد خدا، اثرپذیری قلب همراه با زبان و یا بدون آن است؛ حس کردن خدا و وجود اوست و از این احساس چنان تأثیر پذیرد که پایین‌ترین درجه‌ی آن به اطاعت خداوند می‌انجامد، و بالاترین درجه‌ی آن به دیدن خدای یگانه ختم می‌شود، و این مرتبت برای کسی است که پروردگار هستی‌بخش نعمت وصال خویش را به او می‌بخشد و شیرینی دیدارش را به او می‌چشاند؛ نعمتی که بالاتر از آن برایش وجود ندارد.

* * *

صبر

صبر در قرآن بسیار تکرار شده است؛ از این رو که خداوند بلندمرتبه از عظمت تلاشی که پایداری در راه راست آن را می‌طلبد، آگاه است؛ پایداری ورزیدن میان انواع گرایش‌ها و انگیزه‌ها؛ و نیز از بزرگی تلاشَی که کار دعوت به سوی خدا در میان انواع کشمکش‌ها و مشکلات می‌طلبد؛ تلاشی که نیازمند است تا نفس انسان به هنگام رویدادها و چاره‌جویی‌ها محکم، آماده و هوشیار باشد.

* * *

صبر پرورش‌دهنده‌ی جان‌ها

صبر در هنگام سختی و ناگواری، پرورش‌دهنده و آماده‌کننده‌ی جان انسان‌هاست، تا با هر پیشامدی پریشان نشوند و با هر حادثه‌ی ناگواری از حسرت نابود نشوند و به خاطر ناشکیبایی در مقابل سختی فرو نپاشد... صبر استواری، همبستگی و پایداری است تا این که مصیبت برطرف شده و از زندگی فرد رخت بربندد، چرا که خداوند بعد از هر سختی، آسایش قرار داده است... حقیقت صبر، امید داشتن به خدا، اطمینان به خدا و اعتماد به خداست.

* * *

نگاه جدید به هستی

اگر انسان، حماقت وابستگی و غفلت را از عقل خویش فرو افکند و به مظاهر هستی با حسی جدید و نگاهی کاوش‌گر و قلبی نورانی از ایمان بنگرد.. و اگر در این هستی مانند پیشرویی حرکت کند که برای نخستین بار به هستی قدم گذاشته است، هر پرتویی چشمش را و هر نجوایی گوشش را و هر حرکتی حسش را به خود می‌خواند، و وجودش را آن شگفتی‌هایی که پیوسته بر چشم، قلب و احساسات او فرو می‌ریزد، به لرزه در خواهد آورد... این همان چیزی است که ایمان پدید می‌آورد؛ این گشایش، این حساسیت، این ارج نهادن به زیبایی، هماهنگی و کمال را... در حقیقت ایمان نگاهی جدید به هستی، و درک تازه‌ای از زیبایی، و نیز زندگی بر زمین در جشنواره-ای از آفریده‌های خدا در طول شب و روز است.

* * *

حکمت حرام دانستن خوک

خوک ذاتاً نزد فطرت پاک و درست مورد نفرت و بیزاری است... با وجود این، خداوند از مدت‌ها پیش آن را حرام دانسته تا دانش بشری به تازگی دریابد که در گوشت، خون و روده‌های این حیوان کرم بسیار خطرناک کدو و تخم‌های کیسه‌ای آن وجود دارد.

اکنون گروهی می‌گویند: وسایل جدید پخت پیشرفت کرده و این کرم و تخم‌هایش دیگر خطری در برندارند؛ زیرا حرارت بالایی که این وسایل تولید می‌کنند تضمین‌کننده‌ی نابودی آن‌هاست.

این گروه فراموش کرده‌اند که دانش آن‌ها برای کشف یک بیماری به قرن‌های طولانی نیاز دارد، بنابراین چه کسی می‌تواند با قاطعیت بیان کند که در گوشت خوک بیماری‌های دیگری نهفته نباشد که هنوز کشف نشده‌اند؟ پس آیا دینی که ده‌ها قرن از دانش بشری پیشی گرفته است شایستگی آن را ندارد که به آن اطمینان کنیم و رأی نهایی را به او واگذاریم، و آنچه را حرام کرده است حرام بدانیم و آنچه را حلال کرده حلال کنیم؛ دینی که می‌دانیم از جانب خداوند دانا و آگاه است؟!



سخت‌گیری درمان نیست

اگر نسلی از نسل‌های بشر فاسد گردد، اصلاح آن‌ها از راه سخت‌گیری در احکام صورت نمی‌گیرد، ولی از راه اصلاح و تربیت دل‌هایشان و زنده گرداندن احساس تقوا در جان‌هایشان انجام می‌شود.

اگر چه سختَ‌گیری در احکام داد و ستد به هنگام فاسد شدن مردم، به عنوان درمانی پیش‌گیرانه و سد ذریعه و مانعی برای فرصت‌جویی آنان، صحیح بوده و تأثیرگذار است، اما این مسأله در مورد اعمال عبادی فرق می‌کند، زیرا در این اعمال، حسابرسی بین بنده و پروردگار است و با مصالح بندگان به طور مستقیم ارتباط ندارند، مانند معاملات و احکام داد و ستد که در آن‌ها ظاهر امر رعایت می‌شود، اما در مورد عبادات و احکام عبادی، ظاهر تا زمانی که بر تقوای قلب استوار نباشد، سودی در بر نخواهد داشت. با وجود تقوی، هیچ انسانی از انجام عبادت شانه تهی نمی‌کند و تنها زمانی اجازه‌ی ترک آن را به خود می‌دهد و از رخصت شرعی استفاده می‌کند که قلبش به آن رضایت دهد و احساس کند که اطاعت خدا در این حالت، به کارگیری رخصت و اجازه‌ی شرعی است.



قله‌ای دست نیافتنی

هنگامی که انسان از قله‌ی تصور و شیوه‌ی اسلامی به تمام بشریت با همه‌ی تصورات، شیوه‌ها و نظام‌های او می‌نگرد، از جمله به تصورات بزرگ‌ترین فیلسوفان و مکاتب برجسته‌ترین اندیشمندان قدیمی و جدید موجود در آن‌ها نگاه می‌کند، غرق در شگفتی می‌شود!

شگفتی از مشغولیت این بشریت به اموری که در آن بیهودگی، رنج، سختی، بیچارگی، گمراهی و نگرانی‌ای هست، که هیچ انسان عاقلی با خود چنین نمی‌کند، همین بشر، از میان ادعاهای شگفتی که می‌کند این است که دیگر به هیچ خدایی نیاز ندارد! یا حداقل به زعم خود دیگر نیازمند به پیروی از دین و یا شیوه‌ی هیچ خدایی نیست!

* * *

حج و مساوات

حج کنگره‌ی همه‌ی مسلمانان است که در آن طوری با یکدیگر دیدار می‌کنند که از هر پیوندی جز پیوند اسلام و از هر نشانی جز نشان اسلام به دورند و از هر چیزی جز لباس احرام دوخته نشده برهنه‌اند.

اسلام هیچ انسانی را بر انسان دیگر و هیچ قبیله‌ای را بر قبیله‌ی دیگر و هیچ جنسیتی را بر جنسیت دیگر برتری نمی‌دهد... در این کنگره‌ی بزرگ و جامع، پیوند اسلام تنها پیوند، و انتساب اسلام تنها انتساب، و رنگ اسلام تنها رنگ است.

* * *

روحت را در زندان دنیا حبس مکن

اسلام از مؤمنان نمی‌خواهد که این دنیا را رها کنند، زیرا آنان برای جانشینی در این دنیا آفریده شده‌اند، ولی از آنان می‌خواهد که در مسائل دنیا به خدا روی آورند و چشم‌انداز خود را تنگ نکنند و از دنیا دیوارهایی نسازند که آنان راَ در خود زندانی کند. از آنان می‌خواهد که خود را از حصارهای این زمین کوچک رها ساخته و سپس در آن فعالیت کند؛ زیرا انسانی که در این زمین به کار جانشینی می‌پردازد خود از زمین بزرگ‌تر است؛ او به ملکوت اعلی متصل است. از این رو هنگامی که انسان از فراز قله‌ی تصور اسلامی به تلاش‌های محدود بشر در این زمین می‌نگرد، در نظرش بی‌ارزش، اندک و ضعیف می‌نمایند.

* * *

دو راهی که سومی ندارند

تنها دو راه وجود دارد: یا به طور کامل به صلح و آشتی وارد شدن، و یا پیروی از گام‌های شیطان؛ یعنی یا هدایت یا گمراهی، یا اسلام یا جاهلیت، یا راه خدا یا راه شیطان، یا هدایت او یا فریب شیطان...

با چنین قاطعیت و اتمام حجتی شایسته است که فرد مسلمان جایگاه خویش را دریابد و در دام شک و تردید گرفتار نشده و بین راه‌ها و گرایش‌های گوناگون دچار سرگردانی نشود.

* * *

مردم و دین

کار و عمل مورد تأیید مردم، لزوماً به معنای حق بودن و مطابق با دین بودن آن نیست. نگرش اسلام از ابتدا بر این اساس است که عمل، سخن و زندگی مردم هر یک برای قصد و هدفی صورت می‌گیرد، و این هدف اگر با قرآن در تعارض باشد، نگرش اسلامی، آن را حق نمی‌داند؛ و این هدف را یکی از اصول دین و تفسیر واقعی آن قرار نمی‌دهد و به تأیید آن برنمی‌خیزد با این توجیه که نسل‌های پی‌درپی بر اساس آن هدف و قصد عمل کرده‌اند.

* * *

اسلام شیوه‌ای تدریجی

در کتاب صحیح مسلم از جابر روایت شده است که رسول خدا ﷺ به مردی فرمود: «ابتدا از خودت شروع کن و به آن صدقه بده؛ اگر چیزی باقی ماند، پس به خانواده‌ات بده، و اگر از خانواده‌ات چیزی باقی ماند، به خویشاوندانت ببخش، و اگر از خویشاوندانت چیزی باقی ماند، به همین ترتیب بر اساس اولویت به دیگران بده...»

این ترتیب، شیوه‌ی خردمندانه و ساده‌ی اسلام را در پرورش نفس انسانی و رهبری آن، زینت می‌بخشد... اسلام انسان را آن‌گونه که هست با سرشت و گرایش‌های طبیعی او و با استعدادهایش می‌پذیرد، سپس او را از جایی که هست، از جایی که ایستاده با خود می‌برد! او را گام به گام با نرمی و آسانی از بلندی بالا می‌برد؛ بدین سان او با آرامش بالا می‌رود و به سرشت، خواسته و استعدادهای خویش پاسخ می‌دهد؛ و زندگی را با او به سمت رشد و پیشرفت سوق می‌دهد، بی‌آن‌که احساس فشار و خستگی کند؛ در این راه با اجبار و خشونت به سوی بلندی رانده نمی‌شود و برای رسیدن به اوج، نیروها و گرایش‌های فطری‌اش سرکوب نمی‌شود، راه به او خیلی سخت نمی‌گیرد و ظالمانه رفتار نمی‌کند و او را یک‌باره از فراز تپه‌ها به پرواز در نمی‌آورد، بلکه به آرامی و نرمی او را به بلندی می‌رساند؛ او که قدم‌هایش بر زمین است و چشمانش به آسمان دوخته شده و قلبش به افق برتر و روحش به خداوند در ملکوتش پیوسته است.



قوانین اسلام برای فرشتگان نیست

اسلام برای انسان‌ها قانون وضع می‌کند، نه برای گروهی از فرشتگان، و نه برای شبح‌های خیالی و رویاهای دور و دراز. اسلامی که انسان‌ها را با قانون‌ها و دستوراتش به سمت فضای عبادت سوق داده است، فراموش نمی‌کند که آن‌ها بشر هستند و عمل به این قوانین، عبادتی است که از جانب بشر انجام می‌شود؛ بشری که دارای امیال و گرایش‌ها، کاستی و ضعف، نیاز و هیجان، عواطف و احساسات گوناگونی است... اسلام تمام این‌ها را می‌بیند و همه را به راه پاک عبادت هدایت می‌کند، به مشرق درخشان نور، بدون هیچ بی‌عدالتی و بی‌هماهنگی. تمام نظامش را بر اساس انسان بودن این انسان بنا کرده است.

* * *

شیوه‌ی واقعی

اسلام شیوه‌ای واقعی برای زندگی است؛ بر اساس الگوهای خیالی و بی‌روحی که در قالب‌های نظری ریخته شده باشد استوار نیست. او با زندگی بشری همان‌گونه که هست، با تمام مشکلات، گرایش‌ها، جذابیت‌ها و نیازهای واقعی آن روبه‌رو می‌شود تا آن را همزمان به سوی حرکت و پیشرفت، هدایتی واقعی کند. او با زندگی بشری با راه‌حل‌های عملی متناسب با واقعیت‌هایش روبه‌رو می‌شود، نه در قالب خیال‌های بلندپروازانه که هیچ سودی برای واقعیت زندگی در برندارند.

* * *

بر آنچه که از دست دادی اندوهگین مباش

هر انسانی هنگامی که به تجربه‌های خصوصی خویش می‌اندیشد، پیشامدهای ناگوار بسیاری را در زندگی‌اش می‌بیند که در پس آن‌ها خیری فراگیر نهفته بوده است، و نیز لذت‌های بسیاری را می‌یابد که شری بزرگ در پی داشته‌اند. چه بسیار خواسته‌ای که حسرت از دست دادن آن انسان را نابود می‌سازد، سپس بعد از مدتی بر او روشن می‌شود که از دست دادن آن خواسته در همان زمان نجاتی از جانب خدا بوده است، و چه بسا مشکلی که انسان با چنان رنجی آن را پشت سر می‌گذارد که از سختی و شدت آن نزدیک است جسمش تکه تکه شود، اما پس از مدتی همین مشکل در زندگی برای او خیری را پدید می‌آورد که آسایش طولانی‌مدت برایش پدید نمی‌آورد.

انسان نمی‌داند و تنها خداست که می‌داند. پس چه می‌شود که انسان سرتسلیم فرود آورد؟!

* * *

هر کس بچشد، می‌شناسد

قلبی که طعم اسلام را می‌چشد و آن را می‌شناسد، ممکن نیست که هرگز از آن به طور حقیقی بازگردد، جز زمانی که چنان فاسد شود که در آن دیگر امیدی به صلاح آن نباشد.

* * *

قبل از خواندن قرآن

شایسته است این قرآن خوانده شود و از جانب نسل‌های امت مسلمان از روی آگاهی و بیداری پذیرفته شود؛ و شایسته است که درک شود که قرآن رهنمودهایی زنده است؛ امروزه نازل شده تا به مسائل امروزین بپردازد و تا راه را به سوی آینده روشن گرداند، نه این که تنها یک سخن زیبا باشد که با ترتیل و شمرده شمرده خوانده شود، و یا این که ثبت حقیقتی است که گذشته و هرگز باز نمی‌گردد!

هرگز از این قرآن بهره نمی‌بریم مگر این‌که به قصد دست‌یابی به هدایت در زندگی جاری امروز و فردایمان آن را بخوانیم؛ همان‌گونه که جماعت نخستین مسلمانان آن را می‌پذیرفتند تا هدایت موجود در آن را در مورد امور زندگی جاریشان طلب کنند.

هنگامی که با این آگاهی قرآن را می‌خوانیم، در آن، هر چه را که جست‌وجو می‌کنیم، خواهیم یافت و شگفتی‌هایی را خواهیم دید که به ذهن انسان بی‌توجه و غافل ظهور نمی‌کند! کلمات، عبارات و راهنمودهایش را زنده، تپنده و پرجنب‌وجوش می‌یابیم که به نشانه‌های راه اشاره می‌کنند و می‌گویند: به انجام این کار همت گمار و از انجام آن دیگری بپرهیز. می‌گویند: این دشمن شماست و آن دوست شما؛ این، چنین است پس احتیاط کنید و بیاندیشید؛ آن، چنان است پس توشه برگیرید. در مورد مسائل و حوادث پیش‌آمده، توضیحات مفصل و دقیق در اختیارمان می‌نهد. در این هنگام است که در قرآن بهره و زندگی می‌یابیم و معنای سخن خداوند متعال را درمی‌یابیم که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾: «ای کسانی‌که ایمان

آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید، و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد، و هم در نزد او محشور خواهید شد.» [انفال: ۲۴]

پس این دعوتی است به زندگی، زندگی تازه و جاویدان... نه زندگی تاریخی کوتاهی در صفحه‌ای گذرا از صفحات تاریخ!

* * *

برای زنده گرداندن قرآن

قرآن در حس ما مرده و یا به خواب رفته است، و دیگر فاقد آن چهره‌ی حقیقی است که هنگام نزول در احساس مسلمانان داشت. برای یاد گرفتن آن مراحلی را پیموده‌ایم؛ آن را یا به صورت ترتیلی خوش‌آواز که از آن به وجد می‌آییم و یا تأثیر عاطفی پنهان و عمیقی از آن در وجود خود احساس می‌کنیم! و یا آن را به صورت دعاهایی می‌خوانیم و نهایت اثری که در حس مؤمنان راستین از میان ما برجای می‌گذارد حالتی از هیجان، آرامش مبهم و کلی در قلب است!

قرآن تمام این‌ها را در انسان پدید می‌آورد، اما آنچه که ما در کنار تمام این‌ها به دنبال آن هستیم چیز دیگری است و آن ایجاد هوشیاری و نشاط در فرد مسلمان است.

آری هدف این است که قرآن حالت هوشیاری را در مسلمان پدید آورد که همراه با آن زندگی را به حرکت اندازد، همان زندگی‌ای که برای بنای آن پا به عرصه‌ی وجود نهاده است. هدف این است که مسلمان قرآن را در میدان نبردی که در آن فرو رفته است، ببیند. میدانی که پیوسته آمادگی وارد شدن به آن را دارد. هدف این است که فرد مسلمان به آن روی بیاورد تا از آن بشنود که باید چه کار کند؟ همانگونه که مسلمانان نخستین عمل می‌کردند، و به این قصد که حقیقت راهنمایی‌هایی قرآن را در حوادث و مشکلات و روابط گوناگون روزانه دریابد و تا تاریخ مسلمانان را در این قرآن ترسیم شده بیابد، آن‌گاه احساس می‌کند این تاریخ با او بیگانه نیست؛ تاریخ خود اوست و واقعیت امروز او ادامه‌ی این تاریخ است و حوادثی که امروز با آن روبه‌روست نتیجه‌ی حوادث اجداد و نیاکانش است.

* * *

علت دوری از قرآن

بین قلب‌های ما و قرآن همچنان مانعی بزرگ باقی خواهد ماند تا زمانی که ما قرآن را به مجرد ترتیل‌هایی عبادی و تخیلی می‌خوانیم که با واقعیت‌های روزانه‌یِ زندگی بشر هیچ ارتباطی ندارند؛ واقعیت‌هایی رویارو با این آفریده، که انسان نامیده می‌شود، و با این امت، که مسلمان گفته می‌شوند!

* * *

احتیاط مانع تقدیر نمی‌شود

پرهیز از مرگ سودی در برندارد، و هراس و بی‌تابی نه به مدت زندگی می‌افزایند و نه مهلتی را تمدید می‌کنند و نه قضای الهی را باز می‌گردانند. در حقیقت این خداست که زندگی را می‌بخشد و هم اوست که آن را باز می‌ستاند؛ در هر دو حالت، چه آن هنگام که می‌بخشد و چه آن هنگام که بازپس می‌گیرد مهربان و سخاوتمند است. حکمتِ بزرگ‌تر الهی در پشت این بخشیدن و پس گرفتن پنهان شده است و مصلحت انسان‌ها در این و آن تحقق می‌یابد و لطف خداوند به آن‌ها در این دادن و گرفتن به طور یکسان تحقق می‌یابد.

* * *

هیچ اجباری در دین نیست

اسلام که بی تردید برترین تصور از وجود و زندگی است و استوارترین نظام برای جامعه‌ی انسانی به شمار می‌آید اعلام کرده است که:

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِ﴾ : «در دین هیچ اجباری نیست.» [بقره: ۲۵۶]

و اسلام است که برای پیروانش قبل از دیگران، روشن می‌کند که از اجبار مردم به این دین ممنوع شده‌اند! حال چه رسد به مذهب‌ها و نظام‌های محدود و ظالمانه‌ی زمینی که با قدرتِ حکومتی، خود را به شدت به مردم تحمیل می‌کنند و به مخالف آن اجازه‌ی زندگی را نمی‌دهند؟!

* * *

سخنی محبت‌آمیز و صدقه

به صدقه‌ای که در پی آن آزاری باشد، هیچ نیازی نیست! و کلمه‌ای محبت‌آمیز و احساسی مهربان از این صدقه برتر است. کلمه‌ای خوشایند که بر زخم‌های قلب مرهم نهاده و آن را چنان از خشنودی، شادی و گذشت سرشار می‌کند که کینه‌های نفس را شسته و برادری و دوستی را جایگزین آن‌ها می‌سازد.

* * *

نظام کامل

اسلام نظامی است متکامل، یعنی اندک اندک به نهایت و کمال خود می‌رسد؛ متون، دستورات و شعارهایش همگی یکپارچه عمل می‌کنند و تقسیم شدن به جزء و بخش را نمی‌پذیرد.

اسلام نظامش را در میان می‌گذارد تا همه‌ی آن در یک زمان عمل کنند و سپس تکامل و هماهنگ یابند. و این چنین جامعه‌ی بی‌همتای خود را بنا کرد که بشریت در میان تمام جوامع موجود در زمین، نظیری برای آن نمی‌شناسد.

* * *

سرمایه‌ی نور

سرمایه‌ی ایمان که امت مسلمان نگهبانان آن در زمین هستند و از زمان قدیم‌ترین رسالت‌ها وارث آن بوده‌اند، ارزشمندترین و استوارترین سرمایه در زندگی بشری است. ایمان، سرمایه‌ای از هدایت و نور، اطمینان و آرامش، خشنودی و سعادت، و شناخت و یقین است... و به محض این که قلب انسانی از این سرمایه تهی شود نگرانی و تیرگی آن را نابود می‌سازد و آکنده از بدگمانی و تردید می‌شود و غم و رنج بر آن تسلط می‌یابد، و سپس در تاریکی شدید و سرگردانی دست و پا می‌زند و نمی‌داند در کجای این بیابان اندوهبار گام می‌گذارد؟

* * *

بندگی برای خداست

بندگی تنها برای خدای یکتاست؛ تجلی‌گاه این بندگی در دریافت قوانین، آیین‌ها و ارزش‌ها و معیارها از جانب آن ذات یگانه است. بندگی نقطه‌ی رهایی و آزادی بشری است؛ رهایی از سلطه‌ی ستمگران و سرکشان و رهایی از سلطه‌ی روحانیون و خادمان کلیسا، رهایی از سلطه‌ی خیالات و خرافات و عادت‌ها و رسوم و رهایی از سلطه‌ی هوا و هوس و هر نیروی دروغین است؛ نیرویی که نمایان‌گر قید و بندی است که انسان‌ها را در برابر غیر ذات یگانه و توانای مطلق، فرمانبردار و خوار می‌سازد.

* * *

ارزش هدایت

قلب مؤمن ارزش هدایت پس از گمراهی را درک می‌کند؛ ارزش دید واضح پس از تاریکی؛ ارزش پایداری بر راه راست بعد از سرگردانی؛ ارزش آرامش به حق بعد از ناآرامی، و بالاخره ارزش رهایی از بندگی بنده، از بندگی برای خداوند به تنهایی.

* * *

نبرد عقیده

نبرد میان امت مسلمان و دشمنانش، قبل از هر چیز نبرد بر سر عقیده‌ی اسلامی است، و حتی هنگامی که دشمنانشان می‌خواهند بر زمین، محصولات، اقتصاد و مواد خام آن‌ها تسلط یابند، ابتدا تلاش می‌کنند که بر عقیده‌ی آن‌ها چیَره شوند، زیرا تجربه‌های طولانی به آن‌ها آموخته که تا زمانی که امت مسلمان به عقیده‌ی خود چنگ می‌زنند و به شیوه‌ی خود پایبند هستند و نسبت به نیرنگ دشمنان آگاه و هوشیار می‌باشند، آن‌ها به هیچ یک از اهدافشان نخواهند رسید... و از آن‌جا این دشمنان و مزدورانشان که به عقیده‌ی استوار در سینه‌ی مسلمانان ایمان دارند، تلاش ستمگرانه را به کار می‌برند تا این امت را از علت حقیقی نبرد فریب داده و پس از آن به استعمار و بهره‌برداری مورد نظر خود دست یابند. هرچه ابزارهای آسیب رساندن به این عقیده و ایجاد شک در آن و سست گرداندن پایه‌هایش پیشرفت می‌کند، دشمنان این ابزارهای پیشرفته و جدید را به کار می‌گیرند، اما برای همان هدف قدیمی که نبرد با عقیده‌ی اسلامی باشد: ﴿وَدَّت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يُضِلُّونَكُمۡ﴾ [آل عمران: ۶۹] «گروهی از اهل کتاب آرزو می‌کنند کاش شما را گمراه می‌کردند.» و این همان هدف ثابت و پنهان است.



پیروی از رسول ﷺ

عشق به خداوند نه ادعا کردن با زبان است و نه شیفتگی درونی، مگر این‌که با پیروی از رسول او و حرکت بر اساس هدایت او و محقق ساختن شیوه‌اش در زندگی همراه باشد... و ایمان، کلماتی نیست که بیان می‌شود و احساساتی که به جوشش در می‌آید و شعارهایی که برافراشته می‌گردد، بلکه ایمان، اطاعت از خداوند، فرستاده‌اش و عمل به شیوه‌ی الله است که پیامبر ﷺ با خود داشت.

* * *

دین مجموعه‌ای از عبادات و قانون‌گذاری‌هاست

طبیعت هر دینی این است که با قانون‌گذاری، اصلاح زندگی انسان‌ها را تضمین کند، و تنها بر بعد اصلاح اخلاق و احساسات درونی و یا بر عبادات و اعمال مذهبی اکتفا نکند، چرا که در این صورت، این دین نیست؛ دین چیزی نیست جز شیوه‌ی زندگی که خداوند آن را برای بشر خواسته و نظام زندگی که زندگی مردم را با شیوه‌ی خدا پیوند می‌دهد.

در هر دینی که خواستار تنظیم زندگی مردم طبق شیوه‌ی الهی است، جدا ساختن عنصر عقیده از اعمال دینی و ارزش‌های اخلاقی و قانون‌های اصلاح‌کننده ممکن نیست. و هرگونه جدایی برای این عناصر، اثر دین را در جان و زندگی انسان‌ها از بین برده و با مفهوم دین و طبیعتَ آن، آن‌گونه که خدا می‌خواهد، مخالف است.

* * *

چه کسی شهید است؟

از مسلمان مؤمن به دین خدا خواسته می‌شود که شهادت خود را برای این دین ادا کند، شهادتی که حق این دین را در جاودانگی و خیری که برای بشر با خود دارد، تأیید می‌کند. و تا زمانی که فرد مسلمان از جان، اخلاق و رفتار خود تصویری زنده از این دین ارائه ندهد، این شهادت را ادا نمی‌کند... تصویری که مردم با دیدن آن، نمونه‌ای والا را مشاهده کنند که برای این دین شایستگی وجود داشتن، برتری و امتیاز نسبت به سایر نظام‌ها و قوانین را گواهی می‌دهد.

همچنین او این شهادت را ادا نمی‌کند مگر این‌که از این دین، اساس زندگی‌اش، نظام جامعه‌اش و قوانین خود و قومش را قرار دهد، که در نتیجه جامعه‌ای در اطراف او شکل می‌گیرد که امور آن طبق این شیوه‌ی استوار الهی اداره می‌شود.

تلاش او برای ایجاد این جامعه و تحقق این شیوه و ترجیح دادن مرگ در راه آن از زندگی در سایه‌ی جامعه‌ای دیگر که شیوه‌ی الهی را در زندگی بشر محقق نمی‌سازد، در واقع شهادت اوست که این دین از گوهر زندگی برتر بوده و ارزشمندترین چیزی است که زندگان بر آن حرص می‌ورزند؛ بعد از تمام این‌هاست که او «شهید» نامیده می‌شود.



یکپارچگی یا تفرقه

بشریت یا آن گونه که اسلام می‌خواهد به صورت مردمی زندگی می‌کند که بر اساس قوت روح، ارتباط قلبی و نشان آگاهی به یکدیگر پیوسته‌اند...

و یا این‌که به صورت گله‌هایی در ورای حصار مرزهای زمینی یا مرزهای جنس و رنگ زندگی می‌کنند... تمام این‌ها مرزهایی است که برای چهارپایان در چراگاه‌ها برپا می‌شوند تا گله‌ای به گله‌ی دیگر در نیامیزد!

* * *

راه سعادت

انسان زمانی که خواستار سعادت، آسایش، آرامش خاطر و اصلاح حال خویش است ناگزیر باید در درون خویش و در نظام زندگی و جامعه‌اش به شیوه‌ی خدا باز گردد تا با کل نظام هستی هماهنگ شود؛ نه این‌که شیوه‌ی برساخته‌ی خویش را برگزینند، که با نظام هستی آفریده‌ی پروردگارش هماهنگی ندارد؛ در حالی که او ناگزیر است در چهارچوب این هستی زندگی کند و با تمام وجود با نظام این هستی تعامل و رفتار نماید.

* * *

پیوستن به خدا

اسلام هرگز مجموعه‌ای از اعمال دینی، عبادات، ستایش‌ها و تهذیب اخلاقی و ارشاد روحی نیست، بی‌آن‌که در پی تمام این‌ها آثار عملی‌شان نباشد، که در شیوه‌ی زندگی متصل به خدا جلوه‌گر می‌شوند. خدایی که قلب‌ها با عباداتَ و اعمال دینی و ستایش‌ها به او روی می‌آورند.

خدایی که قلب‌ها پروای او را حس می‌کنند، و به سبب آن پاک شده و رشد می‌یابند... تمام این‌ها تا زمانی که آثارشان در نظام اجتماعی که مردم در چهارچوب پاکیزه و درخشان آن زندگی می‌کنند، برقرار نشود خنثی و بدون اثر باقی خواهند ماند.

* * *

تا با هستی برخورد نکنیم

فطرت بشری در اصل خود با قانون هستی هماهنگ است. در مقابل پروردگارش مانند تسلیم شدن هر موجود زنده‌ای سرتسلیم فرود آورده است؛ پس هنگامی که انسان نظام زندگی‌اش را از آن قانون خارج می‌سازد نه تنها با هستی برخورد می‌کند، بلکه ابتدا با فطرت درونی خود برمی‌خورد و به سیه‌روزی می‌افتد و از هم می‌پاشد و حیران و پریشان می‌گردد و مانند زیستن بشریت گمراه و بدبخت امروز، در این دنیا در رنج و سختی زندگی می‌کند! بشریت امروز، با تمام موفقیت‌های علمی و تمام امکانات مادی تمدن، از پوچی جانگدازی رنج می‌برد. تهی‌شدن روح از حقیقتی‌که فطرت آن توانایی تحمل آن را ندارد...

حقیقت ایمان.. و تهی‌شدن حیاتش از شیوه‌ی الهی، این شیوه‌ای که بین حرکت آن و حرکت هستی‌ای که در آن می‌زید هماهنگی ایجاد می‌کند.

قوم گریزان

هر فردی به محض این‌که از کشورهای ثروتمند و توانگر زمین دیـدن می‌کند، اولین احساس او این است که آن‌ها قومی گریزان هستند! گریزان از اشباحی که آن‌ها را دنبال می‌کنند. گریزان از خودشان!

خیلی زود رفاه مادی و کالاهای حسی که به حد فرو رفـتن در بـاتلاق رسیده است، از بیماری‌های عصبی و روانی، انحراف و نگرانـی، بیمـاری و دیوانگی، استفاده از مواد مست‌کننده و آرام بخـش، جـرم و بـالاخره تهـی بودن زندگی از هر تصور ارزشـمندی پـرده برمـی‌دارد! آن‌هـا خـود را گـم کرده‌اند، زیرا هدف حقیقی وجود خویش را گم کـرده‌انـد... آن‌هـا سـعادت خویش را نمی‌یابند، زیرا شیوه‌ی الهی را از دست داده‌اند؛ شیوه‌ای که بـین حرکت آن‌ها و حرکت هستی و بین نظام آن‌ها و نظـام هسـتی همـاهنگی برقرار می‌کند... آن‌ها به آرامش دست نمی‌یابند، زیرا خدایی را که به سوی آن بازمی‌گردند، نمی‌شناسند!



خط دفاع

این عقیده صخره‌ی نجات، خط دفاع و منبع نیروی دفاعی امت مسلِمان است.

دشمنانش از قدیم تا به امروز این را به خوبی می‌دانند و در راه منحرف ساختن این امت از عقیده‌شان تمام مکر و حیله، نیرو و ابزاری را که در توان داشته‌اند، به کار می‌بردند، و زمانی که از مبارزه‌ی آشکار با این عقیده در می‌مانند، در جهت نابودی آن به توطئه‌چینی برمی‌خیزند، و هنگامی که خودشان به تنهایی قادر به مبارزه با این امت نیستند، از میان منافقان ریاکار که تظاهر به اسلام می‌کنند و یا کسانی که به دروغ خود را به اسلام نسبت می‌دهند، سربازانی را بسیج می‌کنند تا از داخل خانه در کالبد این عقیده رخنه ایجاد کنند. تا این‌گونه مردم را از این عقیده بازداشته و شیوه‌ای جز شیوه‌ی اسلام و قوانینی جز قوانین آن و رهبری غیر از رهبری آن را برایشان زینت داده و بیارایند.

* * *

سخت‌گیری در شیوه‌ی دریافت

رسول خدا  در دریافت عقیده و منهج به یارانش رضی‌الله‌عنهم سخت می‌گرفت، به همان اندازه که در مسایل نظری و تجربی در امور عملی زندگی که به تجربه و شناخت مربوط است، راه را برایشان باز می‌گذاشت؛ اموری مانند کشاورزی، برنامه‌ریزی‌های جنگی و دیگر مسائل عملی خالص که به تصور اعتقادی و نظام اجتماعی و روابط ویژه‌ی تنظیم زندگی انسان ارتباطی ندارند... تفاوت این و آن آشکار است، پس منهج و شیوه‌ی زندگی یک چیز است و علوم خالص، تجربی و کاربردی چیز دیگر...

آیا به شکست اسلام گواهی می‌دهیم؟

ما کسانی هستیم که می‌پنداریم مسلمانیم، اما می‌بینیم که درک عمیقمان از قرآن و سخن پیامبر را از شرق‌شناسان و شاگردان آن‌ها دریافت می‌کنیم! می‌بینیم که فلسفه و تصوراتمان از وجود و زندگی را از این و آن، از فیلسوفان و اندیشمندانی از یونان و روم، از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها دریافت می‌کنیم! می‌بینیم که نظام زندگی و قوانین و آیین‌ها را از آن باتلاق‌های گندیده دریافت می‌کنیم، باتلاق‌هایی که تمدن مادی تهی از روح دین به آن‌ها رسیده است؛ تهی از روح هر دینی؟! و سوگند به خدا، که پس از این‌ها می‌پنداریم که مسلمانیم! این گمانی است که گناه آن از گناه آشکار سنگین‌تر است... و ما با این کار به شکست و تحریف اسلام گواهی می‌دهیم... طوری که کسانی که مانند ما ادعای مسلمانی ندارند چنین گواه گناه‌کارانه‌ای را بر اسلام نمی‌دهند!



واپس گرایی اسلام

این بشریت همان است که مردمی از آن بر اساس محرومیت از شیوه‌ی هدایت‌گر خدا عمل می‌کنند. اینان همان کسانی‌اند که اشتیاق به این شیوه را واپس‌گرایی می‌نامند، و آن را تنها اشتیاق به دوره‌ای گذرا از دوره‌های تاریخ به شمار می‌آورند... آن‌ها با این نادانی و یا نیت بد خویش بشریت را از اشتیاق به شیوه‌ی یگانه‌ای که می‌تواند گام‌هایش را به سوی صلح و آرامش، به سوی رشد و پیشرفت هدایت کند، محروم می‌گردانند... و ما کسانی هستیم که به این شیوه ایمان داریم و می‌دانیم به چه چیز فرا می‌خوانیم... ما واقعیت تیره و پریشان بشریت را می‌بینیم و بوی نامطبوع باتلاق گندیده‌ای را که در آن فرو می‌روند؛ استشمام می‌کنیم... و در آن‌جا برفراز افق بلند پرچم نجات را می‌بینم که در گرمای سوزان بیابان برای رهروان خسته نمایان شده، بلندی نورانی و پاکی را می‌بینیم که برای فرورفتگان در باتلاق آشکار شده است... و می‌بینم که رهبری بشریت اگر به این شیوه‌ی الهی باز نگردد در مسیرش به سمت تباهی شرم‌آوری برای تمام تاریخ بشریت قرار گرفته است.

﴿ كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ﴾ : «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید.» [آل عمران: ۱۱۰]

این چیزی است که شایسته است امت مسلمان آن را دریابند تا حقیقت و ارزش آن را بشناسند و بدانند که آنان انتخاب شده‌اند تا پیشرو باشند؛ تا رهبری از آن آن‌ها باشد. با نظر به این که بهترین امت هستند و خدا خواهان این است که رهبری در زمین در دست نیکی باشد نه بدی؛ شایسته نیست شیوه و قوانین را از دیگر امت‌های جاهلی دریافت کنند. شایسته است همیشه از دارایی خویش به این امت‌ها بدهند، همیشه چیزی

در اختیار داشته باشند که بتوانند به دیگران عرضه کنند که این دارایی، همان اعتقاد و تصور درست، نظام و اخلاق استوار و صحیح، شناخت و دانشی حقیقی هستند. این وظیفه‌ای است که جایگاه و هدف وجودش بر او واجب کرده است. وظیفه‌ی اوست که همیشه در رأس و مرکز رهبری باشد و این مرکزیت، مسؤولیت‌هایی برعهده‌ی او می‌گذارد که با ادعا به دست نمی‌آید و تنها زمانی این مرکزیت به او داده می‌شود که شایستگی آن را داشته باشد... و این امت با تصور اعتقادی و نظام اجتماعی‌اش سزاوار در دست داشتن آن است و با پیشرفت علمی و آباد ساختن زمین، یعنی پرداختن به جانشینی واقعی همچنان سزاوار این مرکزیت باقی خواهد ماند.

* * *

نبرد بزرگ‌تر

میدان نبرد در جنبش اسلامی تنها میدان اسلحه، لشکر و مهمات و تدابیر جنگی نیست، این میدان کوچک، از میدان بزرگ‌تر موجود در عالم درون و عالم تنظیم اجتماعی برای امت مسلمان جدا نیست. این نبرد با صفای درون، بی‌ریایی و عاری بودن آن از خیالات، قید و بندها ارتباطی محکم دارد؛ خیالات و قیدهایی که شفافیت درون را از بین برده و مانع روی آوردن آن به خدا می‌شوند. همچنین این نبرد دارای ارتباطی محکم با قوانین تنظیمی است؛ قوانینی که زندگی امت مسلمان طبق شیوه‌ی الهی بر آن‌ها بنا شده است.

* * *

جهاد پی‌درپی

چه بسا جهاد در میدان جنگ، کوچک‌ترین وظیفه در این دعوت اسلامی باشد که نیازمند شکیبایی و وسیله‌ی آزمایش ایمان است.

امروزه رنج‌هایی وجود دارند که پایان ناپذیرند: رنج شکیبایی بر افق ایمان، ثابت ماندن بر مقتضیات آن در احساس و رفتار؛ و در این میان صبر بر ضعف انسانی خود و دیگران؛ کسانی که فرد مؤمن در زندگی روزانه‌اش با آن‌ها در ارتباط است. شکیبایی ورزیدن در دوره‌هایی که باطل برتری یافته و به خود می‌بالد و پیروز میدان به نظر می‌رسد! شکیبایی ورزیدن بر طولانی بودن راه و فراوانی مشکلات و موانع؛ صبر بر وسوسه‌ی راحتی و آسایش و لغزش نفس در مقابل آن‌ها به هنگام ازدحام نگرانی و مبارزه؛ شکیبایی بر بسیاری از امور دیگر که جهاد در میدان تنها یکی از آن‌هاست... در راهی که سختی‌ها آن را احاطه کرده‌اند، راه بهشت، که با گفتن و آرزو کردن به دست نمی‌آید!



شکست، آغاز پیروزی است

تقدیر الهی در آماده‌سازی جماعت مسلمان برای رهبری، با اسباب و وسایل گوناگون و با شرایط و حوادث متعددی در راه خویش پیش می‌رود. گاهی این تقدیر از جاده‌ی پیروزی قطعی برای جماعت مسلمانان می‌گذرد، که مایه‌ی شادی آنان شده و در سایه‌ی یاری الهی میزان اعتماد به نفسشان بالا می‌رود و لذت پیروزی را می‌چشند و بر سرمستی آن صبر کرده و میزان توانایی خویش را برچیره شدن بر غرور، تکبر، خودبینی و نیز پایبندی خود را بر فروتنی و سپاس در مقابل خدا می‌آزمایند؛ و گاهی این تقدیر از جاده‌ی شکست، رنج و سختی می‌گذرد، پس به خدا پناه می‌آورند و به حقیقت نیروی درونی خود پی می‌برند. همچنین از ضعف خویش هنگام کم‌ترین انحراف از شیوه‌ی خدا آگاهی می‌یابند. تلخی شکست را می‌چشند، اما به‌وسیله‌ی حق خالصی که در اختیار دارند، بر باطل برتری جسته و چیره می‌شوند و بر عیب‌ها و ضعف‌های خود و راه‌های شهوت و لغزشگاه قدم‌هایشان آگاهی می‌یابند و تلاش می‌کنند که تمام این‌ها را در دوره‌ی بعد اصلاح کنند و از پیروزی و شکست توشه و سرمایه برگیرند... خوب می‌دانند که تقدیر الهی طبق خواسته‌ی خداوند پیش می‌رود نه از حرکت می‌ایستد و نه از مسیر منحرف می‌شود.



حقیقت ایمان چگونه کامل می شود؟

حقیقت ایمان در قلب هیچ انسان کامل نمی‌شود مگر این‌که به خاطر دعوت مردم به این ایمان به مجاهدت و تلاش برخیزد، زیرا در خلال این مجاهدت ابتدا با نِفس خویش به مبارزه می‌پردازد و افق‌هایی از ایمان بر او گشوده می‌شود که هرگز پیش از این برایش حاصل نشده بود، در حالی که خود در این میان استوار، آرام و سالم است.

مجاهدت در این راه، حقایقی از مردم و زندگی را برای او روشن می‌سازد که به غیر از این وسیله هرگز برایش روشن نمی‌شد و او با روح و روان، احساسات و تصورات، عادات و خلق و خوی و هیجان‌های خویش به چیزی می‌رسد که بدون این آزمایش سخت جان‌گداز به آن نمی‌رسید.

حقیقت ایمان در جماعتی کامل نمی‌شود مگر این‌که به بوته‌ی آزمایش و امتحان گذاشته شود تا هر عضوی از این جماعت بر توان و هدف خویش آگاه شده، سپس بر حقیقت اجزای تشکیل‌دهنده‌ی گروه و میزان صبر هر یک از آن‌ها اطلاع یابد و سپس به میزان پیوستگی و انسجام این اجزاء در هنگام رویارویی با حادثه پی ببرد.



نظارت تقوی

تا زمانی که نظارتی از جانب تقوا در درون انسان برای اجرای مقررات و قوانین وجود نداشته باشد، زمین با وضع این قوانین و مقررات اصلاح نمی‌شود...

این تقوی تنها زمانی در مقابل قوانین و مقررات به حرکت در می‌آید که از سوی مرجع آگاه به رازهای درون و نگهبان وجدان صادر شده باشد. در این زمان است که فرد هنگام قانون‌شکنی احساس می‌کند که به خدا خیانت کرده و این کار سرپیچی از دستور او و مخالفت با خواست اوست. می‌داند که خداوند بر این نیت او و عملش آگاه است... در آن هنگام است که قدم‌هایش متزلزل شده، جسمش به لرزه می‌افتد و تقوای درونش به جوش و خروش در می‌آید.

* * *

اسلام، هم دین است هم دولت

اسلام دینی واقعی است؛ می‌داند که بازدارنده‌ها و راهنمایی‌ها به تنهایی کافی نیستند؛ می‌داند دین بدون در اختیار داشتن دولت و قدرت برقرار نمی‌شود و خوب می‌داند که دین شیوه و یا نظامی است که زندگی عملی مردم بر آن استوار است و تنها احساسات درونی در وجدان بدون قدرت و قانونگذاری و بدون شیوه و قانونی معین و مشخص، نیست.

* * *

پایان تمدن

نابودی این تمدن، همان سرانجام قطعی است که تمام تجربه‌های پیشین بشری به آن اشاره دارند؛ هر چند که استواری این تمدن و محکمی پایه‌های آن آشکار شده باشد.

بدون شک انسان محکم‌ترین این پایه‌هاست، و چون او نابود شود تمدن نیز فرو می‌ریزد، زیرا تمدن هرگز بر کارخانه‌ها و تولیدات استوار نمی‌ماند!



یک اصل

قوانین و تعالیم در شیوه‌ی خدا همه از یک اصل سرچشمه می‌گیرند و بر یک اساس استوارند؛ آن‌ها از اعتقاد به خدا سرچشمه گرفته و بر توحید مطلق که نشانه‌ی این اعتقاد است، تکیه دارند.

از این روست که به یکدیگر متصل می‌شوند و با هم هماهنگی دارند. جدا کردن جزیی از آن از سایر اجزاء دشوار می‌باشد و مطالعه‌ی هر جزء از آن‌ها بدون رجوع به اصل بزرگ آن ناقص است. و عمل کردن به برخی از این قوانین بدون برخی دیگر برای تحقق ویژگی اسلام کافی نیست، همان‌طور که برای تحقق نتایج شیوه‌ی اسلامی در زندگی نیز کافی نیست.



راز برتری جامعه‌ی مدینه‌ی پیامبر

برتری حقیقی جامعه‌ی مسلمانان بر جامعه‌های جاهلی اطرافش، از جمله جامعه‌ی یهود ساکن در قلب مدینه، به لطف شیوه‌ی الهی قرآنی، در ساختار روحی، اخلاقی و اجتماعی و تشکیلاتی آن نهفته است، قبل از این‌که به‌طور کلی در برتری نظامی یا اقتصادی و یا مادی آن باشد! نه بهتر است بگوییم این برتری هرگز برتری نظامی یا اقتصادی و یا مادی نبود، زیرا که عموماً دشمنان سپاه اسلام همیشه تعدادشان بیش‌تر بود و از ابزار و مهمات قوی‌تر و نیز از ثروت و توانایی مالی بیش‌تری بهره‌مند بودند، چه در داخل شبه‌جزیره عربی و چه در خارج از مرزهای آن بعد از کشورگشایی‌های بزرگ. اما برتری حقیقی در آن ساختار روحی و اخلاقی و اجتماعی و سپس سیاسی و رهبری آن است که اسلام با شیوه‌ی الهی بی‌نظیرش آن را بنا نهاده است.



رقابت مسلمانان با یهودیان در تحریف دین

منحرف کردن سخن از مقصود اصلی در جهت هماهنگی آن با خواسته‌ها و هدف‌ها پدیده‌ای است قابل ملاحظه میان تمام بزرگان دین که از دین خود منحرف گشته و آن را به عنوان حرفه و شغل برگرفته‌اند و آن را با خواسته‌های قدرتمندان در هر زمان و خواسته‌های توده‌های ملت که خواهان رهایی از دین هستند، هماهنگ می‌سازند. و یهودیان ماهرترین کسانی هستند که به این کار پرداخته‌اند، اگر چه در دوره‌ی ما برخی از مسلمانان دین‌پیشه، که با دین نان می‌خورند، با یهودیان در این خصوص رقابت دارند!



چه موضعی در مقابل خدا داریم؟

دین خدا، شیوه‌ی زندگی است، و اطاعت خدا، استوار ساختن این شیوه در زندگی می‌باشد، و نزدیک شدن به خدا تنها با اطاعت از او صورت می‌گیرد، پس باید بنگریم که نسبت به خدا، دین و شیوه‌ی او در کجا قرار گرفته‌ایم و چه موَضعی داریم... و سپس بنگریم که نسبت به وضعیت این یهودیان در کجا قرار داریم؟ کسانی که خداوند از وضعیت آن‌ها در شگفت است و مهر گناه تهمت زدن به خدا را بر پیشانی آن‌ها زده است؛ کسانی که برای گواهی دادن به حقانیت و شرافت خویش به خدا دروغ بستند!

اساس همان اساس، و وضعیت همان وضیعت است و کسی نزد خدا از نسبت خویشاوندی و یا جانبداری برخوردار نیست!



بزرگان دین و قدرت

چه بسا عالم دینی که پس از آگاهی یافتن از حقیقت دین خدا، از آن منحرف می‌شود و چیزی غیر از حقیقت دین را اعلام می‌کند، و دانش خویش را در تحریف‌های مورد نظر و فتواهای مورد پسند قدرت فناپذیر زمینی به کار می‌گیرد! تلاش می‌کند که با این کارهایش، این قدرت را که به قدرت خدا و تمام مقدسات او در زمین تجاوز کرده، استوار سازد! برخی از آنان را می‌بینم که با آگاهی و علم می‌گویند: تشریع و قانون‌گذاری حقی از حقوق خداوند پاک و منزه است و هرکس مدعی آن شود در حقیقت ادعای خدایی کرده است؛ و هرکس ادعایی خدایی کند بی‌شک کفر ورزیده است، و هر فردی که این حق را برای او به رسمیت شناسد و بر اساس آن از او پیروی کند او نیز به کفر گراییده است! با وجود این و با وجود آگاهی

از این حقیقتی که ضرورتاً از دین آموخته است، باز هم برای ستمگران تبلیغ می‌کند؛ کسانی که ادعای قانون‌گذاری کرده و سپس با این ادعا، ادعای خدایی دارند؛ از همان کسانی که خود، آنان را به کفر محکوم کرده است! و جالب است که آنان را مسلمان می‌نامد! و آنچه را که به انجام آن می‌پردازند، اسلام کامل و واقعی می‌داند!... فردی از این افراد را می‌بینم که یک‌سال در مورد تحریم کامل ربا می‌نویسد و سپس یک سال دیگر در مورد حلال بودن آن می‌نویسد!... از آن‌ها شخصی را می‌بینم که به گناه و اشاعه‌ی فساد در بین مردم اظهار خوش‌حالی می‌کند و سپس براین باتلاق، لباس دین، نشان‌ها و عنوان‌هایش را می‌پوشاند...

این امر تنها مصداقی از حکایت آن کسی است که در قرآن آمده است که ما آیات خود را به او عطا کردیم و او از آن آیات بیرون رفت و شیطان او را تعقیب کرد تا از گمراهان عالم گردید!



روزی که مسلمان باشیم

یاری بی‌دینان، مشرکان و مسیحیان به یهود ما را به هراس نمی‌اندازد؛ اینان همیشه یهود را بر ضد اسلام و مسلمانان یاری کرده‌اند... پس این در واقع یاری نیست... اما همچنین، این نباید ما را فریب دهد!... این امر برای مسلمانان نیز محقَق می‌شود! روزی که به واقع مسلمان باشند! مسلمانان باید یک‌بار دیگر مسلمان بودن را تجربه کنند، سپس با چشمان خویش ببینند که برای یهود یاوری باقی نمانده است. ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾: «خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن بازگردانید.» [نساء: ۵۸]

از جمله‌ی این امانت‌ها: امانت شهادت دادن برای این دین است و ابتدا شهادت دادن برای آن در نفس است که با مبارزه با نفس انجام می‌شود تا این که نفس تصویری از دین شود، تصویری زنده در احساس و رفتار فرد، تا مردم سیمای ایمان را در نفس مشاهده کنند و بگویند: این ایمان چه قدر نیکو، زیبا و پاک است! ایمان، نفوس مومنان را طبق این الگو از اخلاق و کمال شکل می‌دهد و می‌سازد، و این شهادتی برای این دین در نفس است که دیگران از آن تأثیر می‌پذیرند... و شهادت برای دین با فراخواندن مردم به آن و بیان فضل و برتری‌اش انجام می‌گیرد، البته بعد از جلوه کردن این برتری و فضل در جان دعوت‌کننده! بنابراین این‌که مؤمن فقط در درون خویش برای ایمان، شهادت را ادا کند و دیگران را به آن فرا نخواند، کافی نبوده و امانت دعوت، تبلیغ و روشنگری را ادا نکرده است؛ چرا که این دعوت خود یکی از امانت‌ها به شمار می‌آید.

* * *

یک شیوه و یک خدا

از فرد مسلمان و جامعه‌ی مسلمان پذیرفته نمی‌شود که شیوه‌هایی با منابع گوناگون برای زندگی خود برگزینند: شیوه‌ای برگرفته از کتاب خدا برای زندگی شخصی، اعمال مذهبی، اخلاق و آداب! و شیوه‌ای برای داد و ستدهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی که از کتاب فرد دیگری و یا به طور کلی برگرفته از تفکر بشری باشد!

* * *

انسان آفریده‌ای شگفت‌انگیز

انسان آفریده‌ای شگفت‌انگیز است، او تنها موجودی است که گام‌هایش را بر زمین می‌نهد و روحش را به سوی آسمان رها می‌کند.

* * *

باهیجان‌ترین شما، ناشکیباترین شماست

با هیجان‌ترین و شتابزده‌ترین شما، چه بسا ناشکیباترین وشکننده‌ترین شما در زمانی باشد که کاری مهم و یا حادثه‌ای رخ می‌دهد... بهتر است بگوییم این سخن، چه بسا یک قاعده است! زیرا شتابزدگی، هیجان و تب و تاب بیش از اندازه، غالباً از عدم ارزیابی حقیقت وظایف سرچشمه می‌گیرد نه از شجاعت، صبر و پافشاری، همچنان‌که از پایین بودن سطح شکیبایی در مقابل سختی و زیان و شکست سرچشمه می‌گیرند.

بنابراین ناشکیبایی آن‌ها را به حرکت، دفاع و پیروزی به هر شکلی وا می‌دارد؛ بدون ارزیابی مسؤولیت‌های مربوط به حرکت، دفاع و پیروزی و بدون اندازه‌گیری آن‌ها.

هنگامی که با این وظایف و مسؤولیت‌ها روبه‌رو می‌شوند، آن‌ها را سنگین‌تر از ارزیابی خود و سخت‌تر از تصورشان می‌یابند؛ بنابراین از نخستین کسانی‌اند که پریشان شده و بی‌تابی می‌کنند. این در حالی است که افراد خویشتن‌دار مقاومت کرده و گاهی سختی و آزار را تحمل کرده و ابزار و تجهیزات مورد نیاز را فراهم می‌کنند و از حقیقت مسؤولیت‌های مربوط به حرکت و دفاع و میزان تحمل نفوس در مقابل این تکالیف آگاه هستند؛ بنابراین شکیبایی ورزیده و سنجیده عمل می‌کنند و برای رویارویی با مسأله‌ی پیش‌آمده توشه برمی‌گیرند!... در این زمان افراد هیجان‌زده و شتابزده، آنان را ضعیف برشمرده و سنجش و ارزیابی امور از جانب آن‌ها را نمی‌پسندند... اما در میدان عمل روشن می‌شود که کدام گروه شکیباتر و نیز دوراندیش‌تر هستند!



سرهایتان را به دیوار بکوبید

اسلام با نفس بشر، با تمام واقعیت‌های آن رفتار می‌کند، و با تمام ابزارهای تأثیرگذار خود تلاش می‌کند این نفس را به بالاترین سطحی برساند که که طبیعت و فطرتش برای او آماده می‌کند. اما در همین زمان به مرزهای این طبیعت و فطرت بی‌توجه نبوده و سعی می‌کند آن را به فراتر از توان و طاقتش مجبور نسازد و به مردم نمی‌گوید: سرهایتان را به دیوار بکوبید؛ من از شما همین را می‌خواهم و تمام! چه بتوانید، چه نتوانید!



خواری کافر

اسلام به همان اندازه که از کرامت انسان نزد خداوند و بزرگداشت او بر تمام آفریده‌های روی زمین و تمام هستی قاطعانه سخن می‌گوید، به همان اندازه خواری او را نزد خدا بیان می‌کند هنگامی که کفر ورزد و به سرکشی و تکبرورزی در مقابل او برخیزد و به ناحق ویژگی‌ها و صفات خدایی را ادعا کند...



حماقت است که تنها دنیا را بخواهد!

انسان توانایی آن را دارد که دنیا و آخرت را با هم بخواهد و به پاداش هر دو جهان چشم بدوزد. این همان است که شیوه‌ی کامل، واقعی و نمونه‌ی اسلام آن را برای بشریت تضمین کرده است. با نظر به این موضوع، حماقت وکم‌همتی است که انسان به دنیا اکتفا کند و سعی و تلاش خود را تنها صرف آن کند و مانند حیوانات و چهارپایان و حشرات زندگی کند؛ در حالی که توانایی آن را دارد که مانند انسان زندگی کند؛ انسانی که قدم‌هایش بر زمین پیش می‌رود و روحش در آسمان در اهتزاز است!

* * *

کفر پوشش است

کفر، پوشش است، پس هرگاه از میان برداشته شود، فطرت به آفریننده متصل می‌شود و سرگردان به کاروان، و جوانه‌ی نورسته به سرچشمه، و روح آن شیرینی فراموش‌نشدنی را می چشد؛ شیرینی ایمان!

* * *

اولین مرحله‌ی شکست

هر کس در مجلسی مسخره شدن دینش را بشنود یکی از این واکنش‌ها را از خود نشان می‌دهد: یا به دفاع از دین خویش برمی‌خیزد، یا مجلس و اهل آن را ترک می‌کند، و یا چشم‌پوشی کرده و سکوت را اختیار می‌کند که این واکنش آخر اولین مرحله‌ی شکست و گذر از وادی ایمان به وادی کفر بر پل نفاق است.



زمان شکست مؤمنان!

مؤمنان شکست نمی‌خورند و در تمام تاریخ خویش نیز با شکست روبه‌رو نشده‌اند جز زمانی که رخنه‌ای در حقیقت ایمانشان وجود داشته است، این رخنه یا در شناخت بوده و یا در عمل. فراهم کردن تجهیزات و آماده‌سازی نیروها در هر زمانی به نیت جهاد در راه خدا و زیر این پرچم به تنهایی، عاری از هر اضافه، و هر عیب و نقصی، خود جزیی از ایمان است... این شکست گذرا و موقتی به اندازه‌ی این رخنه بستگی دارد؛ بنابراین هر زمان که مسلمانان این رخنه را یافته و پر کنند پیروزی به آنان برمی‌گردد.



تنها مانع بین ما و پیروزی

بین ما و پیروزی در هر زمان و مکان مانعی نیست جز این که تنها حقیقت ایمان را کمال بخشیم، و نیز شرایط و ضرورت‌های این حقیقت را در زندگی و واقعیتمان کامل کنیم. از حقیقت ایمان این است که توشه برگیریم و نیرو را کامل کنیم، و به دشمنان تکیه نکنیم و تنها از خدا عزت و سربلندی بخواهیم.

* * *

ظاهر و ذات

باید همیشه بین حقیقت ایمان و ظاهر ایمان تفاوت قائل شویم... حقیقت ایمان، نیرویی حقیقی و پایدار است مانند دوام و پایداری قوانین حاکم بر هستی، که بر نفس و حرکات و اعمال آن تأثیر می‌گذارد. این حقیقتی بزرگ و شگفت‌انگیز است که چیرگی بر حقیقت ناقص و محدود کفر را تضمین می‌کند. اما هنگامی که ایمان به ظاهر تبدیل شود، حقیقت کفر بر او چیره می‌شود، زیرا که حقیقت هر چیزی از ظاهر آن قوی‌تر است، اگرچه این حقیقت متعلق به کفر باشد وآن ظاهر متعلق به ایمان!

* * *

ترس از خدا قوی‌ترین قانون

خداوند درباره‌ی هیچ شریعتی جز شریعت خود حکمی نازل نکرده است و برای آن‌ها در قلب‌ها نفوذ و چیرگی قرار نداده است، به همین خاطر قلب‌ها قوانین و شریعت‌هایی که بشر برای خویش وضع کرده، بی‌ارزش و کوچک می‌شمارند و آن‌ها را تنها به اجبار و زیرنظر نگهبان و شمشیر جلاد اجرا می‌کنند. اما در مورد شریعت خدا... قلب‌ها فروتنانه در برابر آن سر تسلیم فرو آورده و در نفس دارای ابهت و ترس است.



قانون بدون تقوی هیچ سودی ندارد

ترس شایسته است که از خدا باشد. این، همان ترس سزاوار کرامت و عزت انسان است! اما ترس از شمشیر و شلاق جایگاه پستی است که تنها نفس‌های بی‌ارزش و سقوط‌کننده به آن نیاز دارند... ترس از خدا برتر، ارزشمندتر و پاکیزه‌تر است، زیرا که این ترس است که در نهان و آشکار وجدان را همراهی می‌کند، همان است که دور از چشم مردم و دور از دسترس قانون او را از انجام بدی باز می‌دارد. قانون با تمام نیاز جامعه به آن، بدون تقوی برپا نمی‌شود، زیرا میزان تخلفاتی که از دست قانون می‌گریزد و از چشم آن پنهان می‌ماند چندین برابر مواردی است که به آن‌ها دست می‌یابد. انسان و جامعه‌ای که تنها بر قانون استوار باشند، بدون نظارت غیبی در پس آن قانون و بدون چیرگی و قدرت الهی که وجدان انسان از آن در هراس است، هیچ صلاح و درستی نخواهند یافت.



تقوی، نگهبان قانون

از قانون، نه متون آن و نه نگهبانانش حفاظت می‌کننـد، بلکـه قلـب‌هـایی پارسا از آن حمایت می‌کنند که پرهیزگاری و ترس از خدا در آن‌ها جای گرفته باشد؛ این قلب‌ها از قانون حفاظت و حمایت می‌کنند. هیچ قانونی وجـود نـدارد که بتوان آن را از نیرنگ و حیله‌ی مردم علیه آن حمایت کـرد! و هـیچ قـانونی نیست که نیروی مادی و حفاظت ظاهری بتوانند از آن نگهبانی کنند!

حکومت با هر میزان قدرت، و ابهتی که در اختیار دارد هرگز نمی‌توانـد برای هر فردی نگهبانی تعیین کند که برای اجرای قانون و حفظ آن، فـرد را دنبال کند؛ تا زمانی که ترس از خدا در قلب‌های مردم نباشد.



دین، فقط عقیده‌ای در درون نیست

بدون شک هر دینی از جانب خداوند آمـده تـا شـیوه‌ی زنـدگی باشـد، شیوه‌ی یک زندگی واقعی. دین آمده تا رهبـری زنـدگی بشـری و تنظـیم، هدایت و حفظ آن را برعهده گیرد؛ دین از جانب خدا نیامده است که فقـط عقیده‌ای در درون و یا مراسم مذهبی باشد که در معبد و محـراب بـه جـا آورده می‌شوند؛ اگرچه این عقیده و مراسـم مـذهبی بـرای زنـدگی بشـری ضروری بوده و در تربیت وجدان بشری دارای اهمیت می‌باشد، اما ایـن دو به تنهایی برای هدایت زندگی، تنظیم و حفظ آن کافی نیستند تا زمانی که شیوه، نظام و قانونی بر اساس آن دو برپا نشود تا عمـلاً در زنـدگی مـردم اجرا شوند و مردم به حکم قانون و حکومت آن‌ها را بپذیرنـد و در صـورت مخالفت با آن‌ها بازخواست و مجازات شوند.



قرآن، راهنمای امین

قرآن کتاب این امت است تا زمانی که زندگی می‌کنند، و هر زمان در مورد دشمنانش نظر آن را بخواهند، نظر خود را به آن‌ها خواهد گفت، و هر زمان در امورشان از او توصیه و اندرز طلب کنند، آن‌ها را نصیحت می‌کند، و هرگاه از او خواستار هدایت شوند، آن‌ها را هدایت می‌کند... آن‌ها را در مورد یهود آگاهی داده، توصیه نموده و هدایت کرده است، و به سبب این هدایت، یهودیان برایشان گردن نهاده‌اند. سپس زمانی که از آن دوری گزیدند، آن‌ها تحت سلطه‌ی یهودیان درآمدند... همان‌گونه که شاهد بودیم شمار اندکی از آن‌ها بر جمع مسلمانان پیروز شدند، در آن حال که مسلمانان از کتابشان قرآن، غافل و از ارشاد آن گریزان، و آن را پشت سر خویش افکندند! و سخن این و آن را دنبال کردند، و این گونه در نیرنگ و چیرگی یهودیان غرق خواهند بود تا زمانی که دوباره به قرآن بازگردند.

* * *

مخاطب قرار دادن عقل

رسالت اسلامی، عقل را مخاطب قرار می‌دهد، به این معنا که آن را بیدار کرده، هدایت نموده و برای او شیوه‌ی نگرش صحیح را ایجاد می‌کند... نه به این معنا که این عقل است که به درستی یا نادرستی این رسالت و یا به پذیرش و عدم پذیرش آن حکم می‌کند؛ بنابراین هرگاه که متن ثابت شد، همان می‌شود حکم، و عقل بشری باید آن را بپذیرد و پیرو آن شود و به اجرایش درآورد. حال فرقی نمی‌کند که آن حکم برایش آشنا باشد یا ناآشنا.

* * *

عقل ما را از وحی بی‌نیاز نمی‌کند

کسانی که معتقدند این عقل، انسان را از وحی بی‌نیاز می‌کند- حتی یک فرد از میان بشریت با هر میزان رشد و تکامل عقلی- آن‌ها در این مسأله سخنی غیر از سخن خدا را می‌گویند.

خداوند وحی و رسالت خود را حجت خویش بر مردم قرار داده است، نه عقل بشری آن‌ها و نه حتی فطرتی که آن‌ها را بر اساس آن آفریده است، که همان فطرت شناخت پروردگار یگانه و ایمان به او باشد؛ زیرا خداوند پاک و منزه می‌داند که عقل به تنهایی گمراه می‌شود، و فطرت به تنهایی منحرف می‌گردد، و می‌داند که هیچ محافظی برای عقل و فطرت وجود ندارد مگر این که وحی برای آن دو، پیشوایی هدایت‌گر باشد، چرا که وحی، خود نور و بصیرت است.



آن که جاهلیت را شناخت، نعمت ایمان را در می‌یابد

کسی که حقیقت جاهلیت را نشناخته و رنج‌ها و سختی‌های آن را نچشیده است، حقیقت نعمت خدا در این دین را درک نمی‌کند و به ارزش واقعی آن پی نمی‌برد. جاهلیت در هر مکان و زمان همان شیوه‌ی زندگی وضع شده از جانب غیر خداست. فردی که جاهلیت را شناخته و رنج آن را در تصور، اعتقاد و در واقعیت زندگی چشیده است، او همان کسی است که حقیقت نعمت خدا در این دین را احساس می‌کند، می‌بیند، می‌داند و درک می‌کند و طعم آن را می‌چشد.



جاهلیت، حالتی دائمی

جاهلیت دوره‌ای تاریخی نیست، بلکه حالتی است که عناصر و عوامل آن در هر قانون یا نظامی که موجود باشد، آن نیز هست... و اصل این جاهلیت، بازگرداندن حکم و قانون‌گذاری به سمت هوس‌ها و خواسته‌های بشر است، نه به سمت شیوه‌ی خدا و قانون او در مورد زندگی؛ حال فرقی نمی‌کند که این خواسته‌ها متعلق به یک فرد، یک طبقه و یا یک امت یا نسل کاملی از انسان‌ها باشد. همگی آن‌ها تا زمانی که به شریعت خدا باز نگردند، هوا و هوس به شمار می‌آیند.

* * *

خدا با من است، پس هیچ چیز ضد من نیست

هرکس خداوند با او باشد چیزی ضد او نیست؛ ضد او با هر اهمیتی که باشد چونان غباری است که در حقیقت نه وجود دارد و نه دارای تأثیر است. هرکس خدا با او باشد هرگز راهش را گم نمی‌کند، زیرا که همراهی خداوند سبحان او را هدایت و حمایت می‌کند. چنین فردی هرگز نه مضطرب می‌شود و نه سیه‌روز و درمانده، زیرا که نزدیکی به خدا به او آرامش داده و یاری‌اش می‌رساند.

* * *

باید ارزش دینمان را دریابیم

خداوند اسلام را به عنوان دینی برای این امت پسندیده و برگزیده است تا در ابتدا آن‌ها را ملزم کند که ارزش این انتخاب را دریابند، سپس بر پایداری ورزیدن بر این دین با تمام توان خود حرص بورزند، در غیر این صورت چه بدبختَ و چه احمق است کسی که آن را رها کند و به آن بی‌توجهی نماید! او با این کارش آنچه را که خداوند برای او پسندیده، رد می‌کند تا برای خویش چیزی غیر از انتخاب خدا را برگزیند!

در این صورت، این گناهی بزرگ است که بدون مجازات نمی‌ماند و صاحب این گناه، که انتخاب خدا برای خود را رها کرده است، هرگز از مجازات نجات نمی‌یابد. در حقیقت خداوند کسانی را که اسلام را به عنوان دین خویش انتخاب نکرده‌اند، رها می‌کند تا آنچه را که می‌خواهند انجام دهند و تا مدتی معین به آن‌ها فرصت می‌دهد.. اما کسانی که بعد از شناخت این دین، آن را ترک کرده و نپذیرفته‌اند و برای خویش در زندگی شیوه‌هایی دیگر غیر از شیوه‌ی مورد پسند او را برگزیده‌اند، خداوند هرگز آن‌ها را رها نمی‌کند و مهلت نمی‌دهد تا زیان‌ها و پیامدهای تلخ کارشان را بچشند که آنان سزاوار این زیان‌ها و رنج‌ها هستند!



چون پیمان خدا را گسستیم

اگر این امت، پیوسته از قرآن راهنمایی بخواهد و رهنمودهای آن را بشنود و اصول و قوانین آن را در زندگی خود برپا دارد، دشمنانش هرگز نمی‌توانند به آنان آسیبی برسانند... اما زمانی که پیمانش با پروردگارش را بشکند و از قرآن دوری گزیند به سختی آسیب خواهند دید، هرچند که پیوسته از این کتاب روشن‌گر، تلاوت‌های آهنگین، تعویذها، و دعا برگیرند.



پرهیزکاران چه کسانی هستند؟

پرهیزگاران همان کسانی‌اند که در کتاب خدا هدایت، نور، و اندرز را می‌یابند؛ همان کسانی که قلب‌های خویش را برای پذیرش هدایت و نور موجود در کتاب، می‌گشایند. همان کسانی که این کتاب از هدایت و دستورات خویش برای آن‌ها پرده برمی‌دارد... اما قلب‌های سخت و محکم پند و اندرز به آن‌ها راه نمی‌یابد و معنای کلمات و روح راهنمودهای آن را درنمی‌یابند و به طعم لذت‌بخش عقیده دست پیدا نمی‌کنند و از این هدایت و نور، هیچ بهره‌ای از هدایت، شناخت و پذیرش نمی‌برند... نور هست، اما فقط بینش باز آن را درمی‌یابد، هدایت هست اما تنها روح دوراندیش آن را درک می‌کند... پند و اندرز هست اما تنها قلب هوشیار آن را می‌پذیرد.



چرا در قرآن یاد بنی‌اسرائیل بسیار تکرار شده است؟

خداوند پاک و منزه وقایعی را که بر بنی‌اسرائیل پس از عهدشکنی‌شان با خدا، رخ داد، برای امت مسلمان بیان می‌کند: اموری مانند نفرین و رانده شدن از سرزمین، سنگ‌دلی و تحریف آیات، همه‌ی این‌ها را نقل می‌کند تا مبادا مسلمانان عهدشان را با خدا زیر پا نهند و آسیب‌هایی که عهدشکنان و سست‌پیمانان به آن‌ها دچار شدند، به آنان نیز برسد. پس چون از این هشدار غفلت ورزیدند و در راهی غیر از راه هدایت گام برداشتند، خداوند زمام رهبری بشری را از آن‌ها گرفت و بدین‌سان آن‌ها را در پست‌ترین مرتبه‌ی قافله‌ی بشری قرار داد! آری، وضعیت همین گونه است تا زمانی که به سوی پروردگارشان بازگردند و به عهد خویش پایبند شوند و بر پیمانشان وفادار بمانند، که در این صورت خداوند به وعده‌ی خویش به آن‌ها که همان بخشیدن قدرت و هدایت بشر و گواهی دادن بر مردم است؛ وفا می‌کند و در غیر این‌صورت در پایین‌ترین مرتبه‌ی قافله چنان‌که هست باقی خواهند ماند... این وعده‌ی خداست و خدا خلاف وعده‌ی خویش عمل نمی‌کند.

﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾: «اگر در آن دو (زمین و آسمان) جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می‌شد. پس منزه است خدا، پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند.» [انبیاء: ۲۲]

زندگی بشر تنها زمانی درست می‌شود که عقیده و آیین‌های مذهبی و قوانین را همگی از یک منبع دریافت کند؛ آن منبعی که بر وجدان‌ها و درون‌ها مسلط است، چنان‌که بر حرکت، رفتار و کردار هم سلطه دارد... مردم را مطابق با قوانینش در زندگی دنیا جزا می‌دهد، چنان‌که طبق حساب خود در زندگی آخرت جزا می‌دهد.

اما هنگامی که این قدرت، تقسیم شود و منابع دریافت گوناگون گردد... هنگامی که در وجدان‌ها و آیین‌های مذهبی قدرت از آنِ خدا باشد و در قوانین و مقررات قدرت از آنِ غیرخدا باشد... هنگامی که در مجازات آخرت قدرت در دست خدا باشد و در مجازات‌های دنیوی در دست غیر خدا باشد... در این هنگام است که نفس بشری بین دو قدرت، دو دیدگاه و دو شیوه‌ی متفاوت تقسیم می‌شود... در این هنگام است که زندگی بشری تباه می‌شود، همان تباهی که آیات قرآن در مناسبت‌های گوناگون به آن اشاره می‌کنند:

﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾: «اگر در آن‌دو (زمین و آسمان) جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می‌شد. پس منزه است خدا، پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند.» [انبیاء: ۲۲]



خدا دوست می‌دارد

دوستی خداوند با بنده‌ای از بندگانش امری است که تنها کسی توانایی درک ارزش واقعی آن را دارد که خدا را با تمام صفاتش آن چنان‌که او خود را وصف کرده است، می‌شناسد؛ کسی که تأثیر این صفت‌ها را در حس و نفس و احساس و تمام وجود خویش در می‌یابد... آری، حقیقت این بخشش را تنها کسی می‌داند که بر حقیقت بخشاینده آگاه باشد؛ کسی که می‌داند الله کیست!... پدیدآورنده‌ی این هستی شگفت‌آور کیست! آفریننده‌ی این انسانی که با جسم کوچکش هستی را در خود خلاصه کرده است کیست! کیست او با این عظمت! کیست او با این قدرت! کیست او با این یگانگی! کیست او با این ملکوت! او کجا و این بنده کجا! بنده‌ای که خدا با دوستی‌اش با وی به او لطف کرده است؛ بنده‌ای که آفریده‌ی خود اوست! - پاک و منزه است- او که ارجمند و بزرگ است، زنده‌ی جاودان است، بی‌آغاز و بی‌پایان است، اول و آخِر است و آشکار و نهان است!



دوستی بنده با خدا

دوستی بنده با پروردگار، نعمتی برای اوست و تنها کسی آن را درمی‌یابد که طعمش را چشیده باشد. اگر دوستی خداوند با بنده‌ای از بندگانش امری شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است و لطفی فراوان و بزرگ به شمار آید، پس این که خدا به خاطر این دوستی او را هدایت کرده و این طعم نیکو و بی‌همتا را به او چشانده، طعمی که در میان طعم‌های عشق بی‌نظیر است، خود لطفی شگفت‌آور و بخششی سرشار و فراوان است.

و اگر دوستی خدا با بنده‌ای از بندگانش امری است غیرقابل توصیف، پس دوستی بنده با پروردگارش امری است که عبارت به ندرت می‌تواند آن را به تصویر کشد، مگر سخنان کوتاهی که از محبّان صادر می‌شود و این همان راهی است که متصوفان راستین در آن پیشی جسته و برتری یافته‌اند.



طاغوت

طاغوت به هر فرمانروایی اطلاق می‌شود که قدرت خود را از خدا نگرفته باشد و به هر حکومتی که بر اساس قانون خدا بنا نشده است، و هر عدوانی که از حق تجاوز کند. و تجاوز به قدرت خدا و ربانیت و حاکمیت او زشت‌ترین تجاوز و شدیدترین سرکشی است، و فرد را از نظر لفظ و معنا در دایره‌ی طاغوت وارد می‌کند.



تنها یک راه برای رستگاری است

این‌گونه نیست که برای رسیدن به پاداش نیکو در آخرت یک راه و برای درستی زندگی دنیا راهی دیگر وجود داشته باشد، بلکه فقط یک راه است که با آن دنیا و آخرت درست می‌شود؛ و انحراف از این راه موجب تباهی دنیا و از دست رفتن آخرت می‌شود. این راه همان ایمان، تقوا و محقق ساختن شیوه‌ی الهی در زندگی دنیاست.

این شیوه فقط شیوه‌ی اعتقاد، ایمان و احساس قلبی و تقوی نیست، بلکه افزون بر آن، شیوه‌ی زندگی واقعی انسان است که پس از برپایی آن، زندگی نیز بر اساس آن بنا می‌گردد، و برپاداشتن آن همراه با ایمان و تقوی همان چیزی است که صلاح زندگی زمین، فراوانی روزی و محصولات و توزیع درست را تضمین می‌کند تا تمام مردم در سایه‌ی این شیوه از نعمت‌های آسمان و زمین بهره‌مند شوند.

شیوه‌ی زندگی بر اساس ایمان، دین را جایگزین دنیا و سعادت آخرت را جایگزین سعادت دنیا نمی‌کند، و راه آخرت را متفاوت از راه دنیا قرا نمی‌دهد... این همان حقیقتی است که امروزه در اندیشه، عقل و وجدان، اوضاع و احوال واقعی مردم پوشیده و مبهم است. راه دنیا و راه آخرت در اندیشه‌ی مردم، در وجدان و واقعیت‌هایشان از یکدیگر جدا شده است، طوری که هر فرد معمولی، و نیز افکار عمومی بشر معتقد است که راهی برای پیوستن این دو راه به یکدیگر وجود ندارد؛ برعکس می‌پندارد که یا باید راه دنیا را برگزیند و آخرت را از برنامه‌ی خویش حذف کند و یا این که راه آخرت را برگزیند و دنیا را از برنامه‌اش پاک کند. راهی برای پیوند این دو در تصور و واقعیت وجود ندارد، زیرا که واقعیت زمین، مردم و اوضاع و احوالشان در این برهه از زمان به این امر اشاره دارند.

دین شیوه‌ی زندگی است

"دین" تنها کلماتی نیست که با زبان گفته می‌شود، و کتاب‌هایی نیست که مطالعه و خوانده می‌شود، و صفتی نیست که به ارث برده شود و ادعا گردد؛ دین شیوه‌ی زندگی است؛ شیوه‌ای که شامل اعتقاد پنهان در درون و عبادت تجلی‌یافته در اعمال مذهبی است؛ عبادتی که در برپاداری تمام نظام زندگی بر اساس این شیوه تجسم یافته است.

* * *

قانون‌گذاری زمینی، یعنی ادعای خداوندی

کسی که مدعی حق قانون‌گذاری است و یا به آن می‌پردازد، در واقع حق خدایی را ادعا کرده و یا به این حق پرداخته است، در حالی که این حق برای هیچ کسی، غیر از خدا نیست؛ ادعای این حق و پرداختن به آن تجاوز به حق خداوند و فرمانروایی و ربانیت اوست... و خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد... کسی که در هر امری از این امور از عرف مردم و سخنان و اصطلاحات آن‌ها یاری طلبد، در واقع از آنچه خداوند بر پیامبر نازل کرده، روی گردانده و با این روی‌گردانی از ایمان به خدا و از این دین خارج شده است.

* * *

چه چیزی حلال است؟ وچه چیزی حرام؟

اعتبار دو واژه‌ی حلال و حرام در حس مردم، اندک اندک رو به کاهش و کم‌رنگ شدن است تا جایی که دیگر از حیوانی که سر بریده می‌شود و طعام و نوشیدنی که به مصرف می‌رسد و یا لباسی که پوشیده می‌شود و پیوند ازدواجی که بسته می‌شود، فراتر نمی‌رود. این‌ها مسایلی است که مردم دوباره نظر اسلام را درباره‌ی آن‌ها می‌پرسند تا بدانند چه حلال است چه حرام! اما در مورد امور کلی و مهم، از نظریات و قوانین و مقرراتی که جایگزین شریعت خدا شده‌اند نظرخواهی می‌کنند! پس کل نظام اجتماعی و کل نظام سیاسی و کل نظام بین‌المللی و تمام اختیارات خداوند در زمین و در زندگی مردم دیگر از جمله اموری نیستند که در مورد آن‌ها از اسلام نظرخواهی کنند! این در حالی است که اسلام شیوه‌ی کل زندگی است و هر کس از آن پیروی کند، مؤمن به شمار می‌آید و داخل در دین خداست و هر کس غیر از آن را حتی در یک حکم پیروی کند در واقع ایمان را رد کرده و بر ربانیت خدا تجاوز کرده و از دین او خارج شده است، هرچند که به زبان اعلام مسلمانی کند و به عقیده احترام بگذارد، زیرا پیروی او از قانونی غیر از قانون خدا، ادعای او را رد کرده، و او را به خروج از دین خدا نشان‌دار می‌کند.

* * *

پرسش از تو، پاسخ از قرآن

آیات قرآنی نازل شده در مکه، برای انسان، سر وجودش و وجود این هستی پیرامونش را تفسیر می‌کند و به او می‌گوید: او کیست؟ از کجا آمده؟ چگونه آمده؟ برای چه آمده؟ و سرانجام به کجا می‌رود؟ چه کسی او را از عالم نیستی و ناشناخته آورده است؟ و چه کسی او را می‌برد و سرنوشتش در آن جا چیست؟ به او می‌گوید: این هستی که آن را می‌بیند و حسش می‌کند چیست؟ هستی‌ای که احساس می‌کند در پس آن عالم غیبی است که به آن چشم دوخته است، ولی آن را نمی‌بیند. چه کسی این هستی سرشار از اسرار را پدید آورده است؟ چه کسی آن را اداره می‌کند؟ چه کسی به نوسازی و تجدید در آن می‌پردازد و آن را آن‌گونه که می‌خواهد تغییر می‌دهد؟ همچنین برای او بیان می‌کند: چگونه با آفریننده‌ی این هستی و همچنین خود هستی رفتار کند؟ و این که چگونه بندگان با آفریدگارشان ارتباط برقرار می‌کنند؟



درخت دین

همان‌گونه که درخت تنومند، بلند و سرسبز، با سایه‌های گسترده و شاخه‌های درهم پیچیده و سر به فلک کشیده‌اش، به ناچار باید در اعماق طولانی خاک و در مساحت‌هایی گسترده، متناسب با تنومندی و طول خود، ریشه دوانده باشد این دین نیز چنین است؛ دینی که نظام آن تمام زندگی را در برگرفته و مسؤولیت امور کوچک و بزرگ بشر را بر عهده دارد و زندگی انسان را نه تنها در این دنیا بلکه در سرای آخرت نیز تنظیم می‌کند. و زندگی او را نه تنها در عالم پیدا بلکه در عالم غیب که از او پوشیده است، و نه فقط در معامله‌های ظاهری مادی بلکه در اعماق وجدان و عالم رازها و نیت‌ها نیز تنظیم کرده و اداره می‌کند. بنابراین دین سازمانی بزرگ، شگفت‌آور و گسترده است.

در این صورت این دین باید ریشه‌ها و اعماقی با این وسعت، بزرگی و ژرفا و پراکندگی داشته باشد.



نقطه‌ی شروع دعوت

دعوت‌گران اسلامی باید بدانند هنگامی که مردم را به بازسازی این دین فرا می‌خوانند، ابتدا باید آنان را به پذیرفتن عقیده‌ی درست اسلامی دعوت کنند، حتی اگر خود را مسلمان بخوانند و شناسنامه‌شان به مسلمانی آن‌ها گواهی دهد. واجب است به آنان بفهمانند که اسلام نخست اقرار به عقیده‌ی لا إله إلّا الله، به مفهوم حقیقی آن است؛ یعنی بازگردان داوری تمام امورشان به خدا و طرد کسانی که با ادعای این حق به حاکمیت خدا تجاوز نموده‌اند. به آنان بفهمانند که باید در درون خود، و با اعمال مذهبی، و اوضاع و احوالشان به این عقیده اعتراف کنند.

* * *

قانون خدا و قانون بندگان

نظام خدا ذاتاً بهترین نظام است، زیرا که برگرفته از قانون خداست، و هرگز قانون بنده مانند قانون خدا نمی‌شود... اما این اساس دعوت نیست؛ اساس دعوت، این است که قبول قانون خدا به تنهایی و رد هر قانونی جز آن را ذات اسلام بداند، و اسلام مفهوم دیگری جز آن ندارد. پس هر کس به اسلام روی آورد در حقیقت این مفهوم را پذیرفته است... و دیگر نیازی به تشویق او به زیبایی نظام و برتری آن نیست... این یکی از حقیقت‌های مسلّم و روشن ایمان است!

* * *

حیله‌ی جاهلیت

جاهلیتی که اکنون پیرامون ماست همان‌گونه که بر اعصاب برخی از دعوت‌گران مخلص اسلامی فشار می‌آورد و آنان را وا می‌دارد تا برای تحقق شیوه‌ی اسلامی گام‌های سریع‌تری بردارند، گاهی هم به عمد آن‌ها را در تنگنا قرار می‌دهد و از آنان می‌پرسد: جزییات نظامی که به آن فرا می‌خوانید کجاست؟ پژوهش‌ها، جزییات و برنامه‌هایی که برای اجرای آن فراهم کرده‌اید چیست؟ جاهلیت، با طرح این سؤال‌ها به عمد آن‌ها را در شیوه‌ی خود به عجله وا می‌دارد تا از مرحله‌ی بنای عقیده عبور کرده و شیوه‌ی الهی خود را از طبیعتش منحرف سازند، طبیعتی که در آن، نظریه در طی حرکت متبلور می‌شود و در آن، نظام در خلال تمرین و پی‌گیری شکل می‌گیرد و در آن، قوانین در حین رویارویی با زندگی واقعی و مشکلات حقیقتی آن وضع می‌شوند.

از وظایف دعوت‌گران به اسلام این است که نسبت به این حیله هوشیار بوده و به آن پاسخ ندهند! باید از دیکته کردن شیوه‌ای بیگانه بر حرکت و دینشان خودداری کنند! مراقب باشند افراد بی‌ایمان، آن‌ها را دست‌کم نگیرند! از دیگر وظایف آن‌ها این است که از حیله‌ی در تنگنا انداختن آگاه باشند و بر آن چیره شوند. دین خود را طبق شیوه‌ی حرکت این دین به حرکت درآورند. این از اسرار قدرتمندی آن است و نیز همان منبع قدرت مسلمانان است.



چون علت دانسته شود

برخی از انتقال شگفت‌آور عرب‌ها در خلال ربع قرن، یعنی در زمان رسالت محمد ﷺ حیرت‌زده می‌شوند، زیرا این زمان مطلقاً برای پیشرفت ناگهانی در وضع اقتصادی کافی نیست. حیرت و شگفتی‌شان زمانی از بین می‌رود که توجهشان را از جست‌وجو در عوامل اقتصادی برداشته و به جست‌وجو در مورد راز نهفته در این شیوه‌ی جدی الهی متمرکز کنند که محمد ﷺ از جانب خداوند دانا و آگاه برای آنان آورده است. بنابراین معجزه در این شیوه نهفته است؛ و در این شیوه نهفته است رازی که مدت زمان طولانی آن را در خدای ساختگی یعنی خدای اقتصاد جست‌وجو می‌کنند که مادی‌گرایی به تازگی آن را بنا نهاده است.

و گرنه از کجا و چگونه این تحول ناگهانی اقتصادی می‌توانست در شبه جزیره‌ی عربستان رخ دهد؟ تحولی که از تصورات اعتقادی و نظام حکومت و شیوه‌های تفکر و ارزش‌های اخلاقی و از راه‌های شناخت و اوضاع جامعه برخاسته است... به طورکلی تمام این مسائلی که در مدت ربع قرن پدید آمد؟!



کارایی همیشگی

قرآن برای مقابله با یک موقعیت تاریخی نیامده، بلکه به صورت شیوه‌ای آمده است آزاد و رها از قیدهای زمان و مکان.

شیوه‌ای است که مسلمانان در هر مکانی اگر در موقعیتی مانند زمان نزول قرآن قرار بگیرند، آن را برمی‌گزینند... و امروزه آنان کاملاً در چنین موقعیتی واقع شده‌اند؛ زمانه چرخیده است، درست مانند دوره‌ای شده که این قرآن آمد تا اسلام را در زمین استوار و محکم بنا کند... پس باید به حقیقت این دین، باوری قاطع داشت و از حقیقت قدرت خداوند و چیرگی او درکی روشن داشت؛ باید از باطل و اهل آن جدایی قطعی باشد؛ باید این توشه و ابزار گروه مسلمانان باشد... و خداوند بهترین نگهبان و مهربان‌ترین مهربانان است.



اقدام به ترور امت

اگر مسیحیان و یهودیان به بررسی جدی، عمیق و دقیق این دین می‌پردازند به خاطر این نیست که در جست‌وجوی حقیقت هستند، آن گونه که برخی از مسلمانان ساده‌لوح می‌پندارند، و نه به این خاطر که با این دین و اصل آن عادلانه رفتار کنند، مانند گمان برخی از افراد فریب‌خورده زمانی که می‌بینند پژوهش‌گر و یا شرق‌شناسی به گوشه‌ی نیکویی از این دین اعتراف می‌کند. هرگز! آنان به این بررسی دقیق و عمیق می‌پردازند، چون در جست‌وجوی نقطه‌های آسیب‌پذیر این دین هستند؛ زیرا آنان در جست‌وجوی راه‌های نفوذ به طبیعت این دین هستند تا مانع آن شوند و یا نابودش کنند. آنان در پی اسرار توانمندی و قدرت آن هستند تا بتوانند از همان جایگاه‌ها به مبارزه با آن برخیزند. می‌خواهند بدانند که چگونه خود را در نفوس انسان‌ها جا می‌کند تا بر طبق شیوه‌ی آن اعتقادات و تصورات مخالف با آن را نفوذ دهند، تصوراتی که می‌خواهند با آن‌ها خلأهای مردم را پرکنند! آنان به دلیل تمام این هدف‌ها و شرایط از دین شناختی کامل دارند، مانند شناختشان از فرزندان خود! ما نیز باید به این نکته آگاه باشیم.



سم آمیخته با عسل

واقعیت تاریخ در طی ۱۴ قرن یک حقیقت را بیان می‌کند؛ این همان حقیقتی است که قرآن در این آیه بیان می‌کند: ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡۖ﴾ «کسانی که به ایشان کتاب دادیم همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او را می‌شناسند.» [بقره: ۱۴۶]

اما این حقیقت در این عصر آشکار شده و به‌شکل ویژه‌ای جلوه کرده است.

میانگین پژوهش‌هایی که در این دوره در مورد اسلام نوشته می‌شود هفته‌ای یک کتاب به زبانی از زبان‌های خارجی است... این پژوهش‌ها بیانگر میزان شناخت مسیحیان و یهودیان از تمام جزئیات اصل این دین، تاریخ، منابع قدرت، ابزارهای مقاومت، و نیز راه‌های تباه‌سازی تعالیم آن است. بیش‌تر آنان طبعاً این نیت خود را آشکار نمی‌کنند، زیرا خوب می‌دانند که حمله‌ی آشکار به این دین، حماسه‌ی دفاع و مقاومت پیروان آن را برمی‌انگیزاند، و حرکت‌های به پا خاسته در جهت طرد حمله‌ی مسلحانه‌ی تجلی‌یافته در استعمار، بر پایه‌ای از هوشیاری دینی یا حداقل بر عاطفه‌ی دینی متمرکز بود و ادامه‌ی حمله بر اسلام حتی در شکل فکری آن پیوسته حماسه‌ی دفاع و مقاومت را از سوی پیروان آن برمی‌انگیزاند!

از این رو بیش‌تر آنان به روش شرم‌آورتری روی آورده‌اند... یعنی تعریف و ستایش ازاین دین، تا احساسات بیدار را خواب کرده و حماسه‌های آماده‌ی رویارویی را سست و آرام گردانند و به اعتماد و اطمینان خواننده دست یابند... سپس مفاهیم سمی را در جامی ریخته و آن را لبریز تقدیم می‌کنند: این دین، نعمت بزرگی است... ولی شایسته است که مفاهیم خود را توسعه دهد و قوانین خود را با تمدن جدید همراه سازد! شایسته است در

مقابل تحولات که در اوضاع جامعه، شکل‌های حکومت و ارزش‌های اخلاقی رخ می‌دهد، موضع مخالف نگیرد! و در نهایت شایسته است این دین به صورت اعتقاد در قلب‌ها تجلی کند و زندگی واقعی را رها کرده تا نظریه‌ها و تجربه‌ها و روش‌های تمدن جدید انسانی آن را سازماندهی کند! فقط بایستد و به تجربه‌ها و روش‌های تعیین شده از سوی حاکمان دینی آفرین بگوید... و بدین وسیله دین بزرگی باقی خواهد ماند...!!!

* * *

رازهای قرآن

اسرار این قرآن پیوسته و تازه برای پیروانش کشف می‌شود، تا زمانی که آنان در سایه‌ی قرآن زندگی می‌کنند، و در میدان نبرد عقیده فعال بوده و با هوشیاری به حوادث تاریخ می‌اندیشند، و حوادث کنونی را بررسی می‌کنند و آن‌ها با نور الهی که از حق پرده برداشته و راه را روشن گردانده است، می‌بینند.

* * *

آزادی، برتری است

آزادی جز چیرگی عقیده بر قدرت قدرتمندان و بیداد ستمگران و ناچیز شمردن نیروی مادی نیست؛ نیرویی که فقط قادر است جسم انسان‌ها را به بندگی بکشاند و از خوارکردن قلب و روح آنان عاجز است. هر زمان که نیروی مادی از خوار کردن قلب‌ها بازماند، آزادی حقیقی در این قلب‌ها متولد می‌شود.

* * *

نگاه صحیح به دنیا

اگر مردم با وجود ادعای مسلمانی در برهه‌هایی از زمان به شکل منفی زندگی کنند و بگذارند فساد، بدی، ستم، عقب‌ماندگی و نادانی زندگی دنیویشان را فرا گیرد... خود آن‌ها مسبب ایجاد برخی و یا تمام این‌ها شده‌اند؛ زیرا تصوراتشان از اسلام تباه شده و به انحراف گراییده است؛ زیرا ایمان آن‌ها در مورد آخرت سست و ضعیف شده است! علت آن این نیست که حقیقت این دین را پذیرفته‌اند و به دیدار خداوند و آخرت ایمان دارند! زیرا ممکن نیست کسی که به دیدار خداوند و آخرت ایمان داشته و به حقیقت این دین آگاه باشد، و در این دنیا به شکل منفی و نادرست و یا عقب‌مانده زندگی کند و به بدی و فساد و ستم رضایت دهد!

فرد مسلمان به زندگی دنیا می‌پردازد، با علم به این که از آن بزرگ‌تر و والاتر است؛ از لذت‌های آن بهره‌مند می‌شود یا از آن‌ها چشم می‌پوشد؛ او می‌داند که این لذت‌ها در دنیا برای او حلال و در آخرت مخصوص او هستند. برای پیشرفت این زندگی و تسخیر نیرو و انرژی‌های آن تلاش می‌کند و می‌داند که این امر ضرورت جانشینی خدا در زمین است. با بدی به مبارزه برمی‌خیزد و در این راه شکنجه و آزار و فداکاری و حتی شهادت را تحمل می‌کند؛ زیرا او از دینش آموخته که دنیا مزرعه‌ی آخرت است و تمام راه‌های به سمت آخرت از دنیا می‌گذرد... آموخته اگر چه دنیا کوچک و بی‌ارزش است اما از جمله نعمت‌های خداست که راه عبور به نعمت بزرگ‌تر او می‌باشد.



آخرت دعوت به رد دنیا نیست

برخی بر اعتقاد به زندگی آخرت دروغ می‌بندند و می‌گویند: این اعتقاد، مردم را به نگرش منفی در مورد زندگی دنیا و رها کردن آن بدون هیچ تلاشی در جهت بهبود و اصلاح آن و واگذاری این زندگی به ستمگران و فاسدان برای دستیابی خود به نعمت‌های آخرت فرا می‌خواند. کسانی که این دروغ را بر این اعتقاد می‌بندند، نادانی را نیز به این دروغ می‌افزایند! آنان بین اعتقاد به آخرت آن گونه که در تصورات منحرف کلیسا آمده و اعتقاد به آخرت چنان‌که در دین استوار خدا آمده است در هم می‌آمیزند...

دنیا در تصور اسلامی مزرعه‌ی آخرت است؛ و جهاد و کوشش در این دنیا برای اصلاح این زندگی و از بین بردن بدی و فساد از آن و ردّ تجاوز به حاکمیت خداوند، و دفع ستمگران و محقق ساختن عدالت و نیکی برای همه‌ی مردم، تمام این‌ها زاد و توشه‌ی آخرت به شمار می‌آید، و همان چیزی که برای مجاهدان درهای بهشت را می‌گشاید، و جبرانی است برای آزارها و زیان‌هایی که در مبارزه با باطل متحمل شده‌اند.

پس با اعتقادی که تصوراتش این گونه است، چگونه جور درمی‌آید که پیروانش زندگی دنیا را بدون حرکت و تلاش رها کرده تا به مردابی متعفن و گندیده تبدیل شود و دچار اختلال، بی‌نظمی و فساد شود و یا این‌که ظلم و ستم در آن شیوع یابد و یا از پیشرفت و آبادانی عقب بماند... پیروانی که به آخرت امید داشته و در آن از خدا انتظار پاداش دارند!



کاروان دعوت

کاروان دعوت به سوی خدا، ریشه در زمان‌های قدیم دارد، دره‌های ژرف زمان را درنوردیده است... در مسیری پایدار با گام‌های استوار در گذر است... در راه با انواع گناهکاران روبه‌رو شده است؛ رهبران و پیروان گمراه آن‌ها در مقابل آن ایستادگی کرده‌اند. دعوت‌شدگان دچار آزار و شکنجه شده و در این راه خون‌های بسیاری ریخته و جسم‌هایی تکه‌تکه شده است.

اما کاروان نه از راه خود بازگشته و نه منحرف شده است... عاقبت از آنِ اوست، هرچند که زمان به درازا بکشد و راه طولانی شود... یاری خداوند همیشه در نهایت راه در انتظار کاروان است.

* * *

فتنه‌ی بزرگ

فتنه‌ی بزرگ در زمین این است که از میان بندگان کسانی برمی‌خیزند که مدعی حق خداوندی بر آنان می‌شوند و سپس در عمل به این حق می‌پردازند! این مصیبتی است که مردم را به دسته‌های نامشخص و پیچیده طبقه‌بندی می‌کند؛ زیرا آنان در ظاهر یک امت یا یک جامعه به نظر می‌رسند، اما در حقیقت گروهی بندگی گروه دیگر را می‌کنند و برخی با در دست داشتن قدرت بر دیگران می‌تازند؛ چرا که آن‌ها به قانون خدا پایبند نیستند و در درون برخی از آن‌ها کینه و دشمنی نهفته است. گروهی برای وارد کردن ضربه در کمین نشسته‌اند و گروهی در پی چیرگی هستند، به یکدیگر آسیب می‌زنند! آن‌ها دسته‌دسته‌اند اما جدا و دور از یکدیگر نیستند!

* * *

مشرکان چه کسانی هستند؟

ما همواره نیازمندیم تا مشخص کنیم چه کسانی مشرک‌اند؟ در واقع آن‌ها کسانی هستند که در صفات مخصوص خدا فردی را با او شریک می‌گردانند.

حال فرقی ندارد که این شرک در اعتقاد به الوهیت فردی همراه با خدا باشد، و یا با انجام دادن اعمال مذهبی برای فردی همراه با خدا باشد، و یا با قبول حاکمیت و قوانین از جانب فردی همراه با خدا باشد؛ کسانی که هر کدام از این سه مورد را برای خود ادعا می‌کنند در گروه اول مشرکان قرار دارند هر چند که خود را مسلمان بنامند... از این رو باید به دین خود باور عمیق داشته باشیم!



خرافه‌ی تکامل ادیان

کسانی که از "پیشرفت" معتقدات دینی و تدریجی بودن آن‌ها سخن می‌گویند و عقیده‌ی ربانی را نیز در این پیشرفت و تحول تدریجی وارد می‌کنند، سخنی غیر از سخن خداوند سبحان را بیان کرده‌اند! این عقیده همان‌گونه که در قرآن کریم می‌بینیم همیشه یک حقیقت را آورده است عین عبارت آن چنین است: ﴿يَـٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَـٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾:

«ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست.» [اعراف: ۶۵]

این معبودی که تمام فرستادگان به سوی او فرا می‌خوانند همان پروردگار جهانیان است، کسی که به حساب مردم در روزی بزرگ رسیدگی می‌کند. آن‌ها از جانب او نیامده‌اند که به سوی خدای یک قبیله یا یک امت و یا یک نژاد دعوت کنند و یا این‌که به سوی دو یا چندین خدا فرا بخوانند... همچنین هیچ فرستاده‌ای از جانب او وجود ندارد که به پرستش توتم، ستاره، بت یا روح دعوت کرده باشد! هیچ دینی از جانب او وجود ندارد که در آن، جهان دیگر مطرح نباشد... آن گونه که برخی به نام "علمای ادیان" می‌پندارند؛ همان کسانی که به بررسی جاهلیت‌های گوناگون پرداخته سپس گمان می‌کنند که اعتقادات آن جاهلیت‌ها، همان ادیانی است که بشریت در آن دوره‌ها شناخته است!

پیامبران یکی پس از دیگری، اعتقاد به یکتاپرستی خالص و ربوبیت پروردگار جهانیان و حسابرسی در روز جزا را برای بشریت به ارمغان آورده‌اند... ولی همیشه انحرافات در مسیر عقیده‌ی توحیدی وجود دارد که این انحرافات با جاهلیت‌های پیش‌آمده بعد از هر رسالت همراه است که این انحرافات به خاطر عوامل پیچیده و مبهم در شکل‌گیری خود انسان و عالم‌های مرتبط با او بروز می‌کنند که در شکل‌های گوناگون معتقدات

جاهلیت نمود یافته است. این انحرافات همان مسائلی است که "علمای ادیان" به بررسی آن‌ها پرداخته و سپس گمان می‌کنند که این‌ها، سیر صعودی در روند پیشرفت تدریجی ادیان و تکامل آن‌ها هستند!

* * *

کفر، مرگ زندگانی است

کفر، بریدن از زندگانی حقیقی و جاودانی است، زندگانی‌ای که نه نابود می‌شود و نه کاهش می‌یابد و نه محو می‌شود؛ بنابراین کفر، مرگ است. کفر کناره‌گیری از نیروی تأثیرگذار بر کلّ هستی است؛ پس این کفر، مرگ است. کفر بی‌اثر شدن در برابر دستگاه‌های گیرنده و پاسخ‌دهنده‌ی فطری است؛ پس این کفر، مرگ است؛ اما ایمان پیوستن، یاری جستن، پاسخ گفتن است و این یعنی زندگی. در حقیقت کفر مانع دیدن و آگاهی روح است، که این خود تاریکی و مُهری بر اعضای جسم و احساسات است... این خود ظلمت است. کفر، گمراهی در بیابان و سرگردانی است، اما ایمان گشایش و بینش، درک و پایداری است... پس ایمان، نور با تمام عناصر آن است. کفر در خود فرو رفتن و سنگ شدن است... پس کفر، تنگ است. کفر سرگردان شدن از راه فطری هموار و آماده است که این یعنی دشواری و گرفتاری... کفر محروم شدن از آرمیدن در آغوشی امن است که این خود یعنی اضطراب و نگرانی... اما ایمان گشایش، آسایش، آرامش و سایه‌ای گسترده است...

* * *

باطل، حق را تحمل نمی‌کند

طاغوتِ باطل، وجود حق هم را تحمل نمی‌کند، حتی هنگامی که حق می‌خواهد دور از او زندگی کند و عاقبت و سرنوشت را به یاری و تقدیر خداوند واگذارد، باطل این دیدگاه را نیز از او نمی‌پذیرد بلکه آن را دنبال کرده و به پیکار با آن برمی‌خیزد.

* * *

هماهنگی با هستی

شیوه‌ی قرآن، بین بندگی این هستی برای خدا و دعوت بشر به هماهنگی با این هستی و تسلیم خدا شدن بسیار ارتباط برقرار می‌کند. خداوندی که تمام هستی تحت فرمان اوست و به امر او در حرکت است. زیرا تأثیر و القای این حقیقت کافی است تا قلب بشری را به شدت تکان دهد و او را از درون به وارد شدن در عبادت فرمانبردارانه تشویق کند، تا مبادا که تنها او در کل نظام هستی ناسازگار و ناهمخوان باشد.

* * *

جوامع امروز، جاهلی هستند

تمامی جوامع بشری امروز، جوامعی جاهلی هستند و از این رو جوامعی "عقب‌مانده" و "واپس‌گرا" به شمار می‌آیند! بدین معنا که به جاهلیت آن دوران "واپس‌گراییده" است پس از این که اسلام دست آن‌ها را گرفته و از آن جاهلیت نجاتشان داد. اسلام امروز فراخوانده شده است تا با ارزش‌ها و معیارهای الهی‌اش آن‌ها را از عقب‌ماندگی وواپس‌گرایی برهاند و در مسیر پیشرفت و تمدن رهبری کند. بشر تنها در صورتی به طور حقیقی و کامل از بندگی برای خواسته‌های بشری و دیگر بندگان رها می‌شود که حاکمیت برتر در آن جامعه فقط از آنِ خدا باشد که این حاکمیت در چیرگی و تسلط شریعت الهی او جلوه‌گر می‌شود.



واپس‌گرایی هدایت‌شدگان

جاهلیت امروز در مورد هدایت‌شدگان به هدایت خداوند چه می‌گوید؟ او آنان را گمراهان می‌نامد و هر کدام از آنـان را کـه هـدایت مـی‌یابـد و بـا خشنودی و پذیرش باز می‌گردد، هشدار می‌دهد! آری هر کـس را کـه بـه باتلاق متعفن و مرداب گندیده‌ای هدایت شود که جاهلیت در آن غوطـه‌ور است! جاهلیت امـروز در مـورد دختـر جـوانی کـه تـن خـویش را نمایـان نمی‌سازد، چه می‌گوید؟ نظرش در مـورد پسـر جـوانی کـه ایـن برهنگـی بی‌ارزش را زشت می‌شمرد، چیست؟

جاهلیـت امـروز، ایـن بلنـدمرتبگی و پـاکیزگی و طهـارت آن دو را "واپس‌گرایی"، عقب‌مانـدگی و انعطـاف‌ناپـذیری و بـی‌تمـدنی مـی‌نامـد! جاهلیت با تمام ابزارهای آموزشی و رسانه‌های گروهی کـه در اختیـار دارد می‌کوشد این پاکیزگی و طهارت آن دو را در باتلاق متعفنی که خود در آن غوطه‌ور است غرق کند! جاهلیت در مورد کسی که تلاش و توجه خود را از علاقه‌ی شدید به فوتبال و فیلم‌ها، سینما و تلویزیون و مانند آن‌ها و نیز از علاقه‌ی شدید به رقص و جشن‌های پوچ و سرگرمی‌های بی‌فایـده بـالاتر برده است، چه می‌گوید؟ او به این فرد صفات انعطـاف‌ناپـذیر، گوشـه‌گیـر، بی‌فرهنگ می‌دهد و تلاش می‌کند او را به کاری پوچ و بیهوده از این امور ذکر شده، بکشاند تا زندگی‌اش را در راه آن صرف کند.



بندگی کردن برای ستم‌گران

بندگی کردن برای ستم‌گران گناه آشکاری است، گرچه در این بندگی کردن، سلامتی، امنیت، آرامش زندگی، مقام، روزی و دارایی نمایان باشد!

این‌ها در واقع تکالیفی اند که تدریجی و در درازمدت انجام می‌شوند! تکالیفی در مورد اصل انسانیت انسان. زمانی که انسان بنده‌ی انسان دیگری باشد، در او "انسانیت" یافت نمی‌شود. کدامین بندگی، بدتر از این است که انسان به قوانینی که انسانی برای او وضع می‌کند گردن نهد؟! کدامین بندگی، بدتر از این است که قلب انسان به اراده‌ی انسان دیگر وابسته باشد و مورد خشم و غضب او واقع شود؟! کدامین بندگی بدتر از این است که سرنوشت انسان به خواسته‌ها، گرایش‌ها و هوس‌های انسانی مثل خود او وابسته باشد؟ کدام بندگی بدتر از این است که زمام امور انسان را انسانی دیگر هرگونه و به هر سو که بخواهد بکشاند و رهبری کند؟!



نجات بشریت از غرق شدن

اسلام هنگامی که مردم را به پس گرفتن قدرت از دست غاصبان و بازگرداندن تمام آن به خدا فرا می‌خواند، در حقیقت آن‌ها را به نجات انسانیتشان و رها شدن از بندگی برای بنده فرا می‌خواند، چنان‌که آنان را به نجات جان و اموالشان از دست ستم‌گران و امیالشان دعوت می‌کند... او مسؤولیت‌های نبرد با ستمگر را زیر پرچم خود، به آن‌ها می‌سپارد، مسئولیت‌های نبرد با تمام فداکاری‌هایش! اما آن‌ها را از فدا شدن‌های بزرگ‌تر و طولانی‌تر و پست‌تر نجات می‌دهد. او آن‌ها را همزمان به شرافت، عزت و درستی دعوت می‌کند.

آزمایش، بیدارکننده‌ی فطرت است

از طبیعت آزمایش به‌وسیله‌ی سختی این است که فطرت را بیدار می‌سازد؛ فطرتی که در آن همواره خیری مورد انتظار است. این آزمایش قلب‌هایی را که مدت زمانی طولانی بر آن‌ها گذشته است، نرم می‌گرداند البته تا زمانی که در آن خیری باقی مانده باشد. آزمایش صورت می‌گیرد تا بشر ناتوان را به سوی پروردگار توانایشان بازگرداند. تا آن‌ها عاجزانه به درگاه او زاری کرده و خواستار رحمت، بخشش او شوند و با این خواهش عاجزانه بندگی خویش را برای او اعلام کنند.

* * *

آزمایش، سازنده‌ی انسان است

آسایش و رفاه، آزمایشی دیگر مانند آزمایش با سختی است. این آزمایش دشوارتر و در مرتبه‌ای بالاتر از آزمایش به سختی است. خداوند به وسیله‌ی آسایش انسان‌ها را می‌آزماید، همان‌گونه که به‌وسیله سختی آنان را آزمایش می‌کند. فرمانبردارن و سرکشان را به این و یا به آن به طور یکسان می‌آزماید... مومن چون با سختی آزمایش شود، صبر پیشه می‌کند و چون با آسایش امتحان شود سپاس می‌گزارد، و به این صورت همه‌ی کارهای مومن برای او خیر و نیکی است.

* * *

قابلیت‌های کسب موفقیت

ایمان به خداوند نشانه‌ی نشاط فطرت، سلامت گیرنده‌های فطری و درستی درک و فهم انسان است. همچنین این ایمان، نشان‌دهنده‌ی نشاط بنیه و ساختار انسان، و گستردگی میدان احساس به حقایق هستی است... همه‌ی این‌ها قابلیت‌های کسب موفقیت در زندگی واقعی است.

ایمان به خدا، نیرویی کِشنده و جوشنده است، که تمامی جنبه‌های هستی بشریت را گرد آورده و به یک سمت روانه می‌کند، و رهایش می‌گذارد تا از نیروی الهی یاری بجوید و در راه محقق ساختن خواسته‌ی او از جانشینی انسان در زمین و آبادانی آن به فعالیت بپردازد، و در زدودن فساد و آشوب از زمین و در راه پیشرفت زندگی و رشد آن تلاش خویش را به کار گیرد. تمام این‌ها از قابلیت‌های کسب موفقیت در زندگی واقعی هستند.



تعادل زندگی بین آسمان و زمین

هنگامی که زندگی بین انگیزه‌ها و موانع با هماهنگی پیش رود و در زمین به فعالیت بپردازد و به آسمان چشم دوخته باشد و از خواسته و گردنکشی بشری رها باشد و با فروتنی خدا را پرستش کند، در این صورت راهی درست و ثمربخش در پیش گرفته است که بعد از دست‌یابی به خشنودی خدا، شایسته‌ی یاری از سوی او می‌شود و ناگریز، برکت او را فرا می‌گیرد و رستگاری بر او سایه می‌گستراند.



دین حاکم

کسانی که می‌پندارند مسلمانند در حالی که از قوانین وضع شده توسط بشر پیروی می‌کنند- یعنی از ربوبیتی غیر از ربوبیت خدا- این‌ها اگر لحظه‌ای گمان کنند که مسلِمان هستند، دچار توهم شده‌اند! آن‌ها لحظه‌ای به دین خدا وارد نشده و حاکمشان غیر خداست و قانونشان غیر از قانون الهی است. در حقیقت آن‌ها در دین همان حاکمان خود هستند نه در دین خدا.



تاول باطل

باطل باد به گلو می‌اندازد، فخر می‌فروشد، چشم‌ها را جادو می‌کند و قلب‌ها را به وحشت می‌اندازد. بسیاری خیال می‌کنند که او پیروز، بنیان‌برانداز و احاطه‌کننده است! اما همین که با حق هدایت‌گر و با اعتماد روبه‌رو می‌شود، مانند تاول فرو می‌نشیند و یا مانند جوجه‌تیغی در خود فرو می‌رود و یا چونان شعله‌ی گیاه خشک خیلی زود خاموش می‌شود! بنابراین حق ارزشمند است، با پایه‌هایی استوار و ریشه‌های عمیق.



آن فقط میدان نبرد عقیده است

کسی که به طبیعت نبرد بین خود و ستمگر پی ببرد... خواهد دید که آن در حقیقت نبرد عقیده است، که چاپلوسی و فریب دیگری را نمی‌پذیرد و از دشمنی که چیزی جز ترک عقیده از او نمی‌خواهد، امید گذشت و بخشش ندارد، زیرا می‌داند که تنها به‌خاطر عقیده با او در ستیز است.

فرعون ادعای الوهیت نکرد

فرعون در عصر خویش به این معنا ادعای الوهیت و خدایی نمی‌کرد که او آفریدگار و اداره‌کننده‌ی این جهان است یا بر عالَم اسباب و مسببات موجود در هستی سلط دارد؛ در حقیقت او فقط بر ملت خوار و ذلیل خود ادعایی خدایی می‌کرد! به این معنا که او با قانون و شریعت خود حاکم این ملت است و به خواست و دستور او امور اجرا می‌شود. این همان چیزی که هر حاکمی که با قانون خویش حکم می‌کند و امور طبق خواسته‌ی او انجام می‌شوند، مدعی آن است. و این همان ربوبیت است به معنای لغوی و واقعی آن. همچنین مردم مصر هم این گونه نبوده‌اند که با انجام دادن اعمال و مراسم دینی در پیشگاه فرعون او را پرستش کرده باشند، بلکه آن‌ها خدایانی برای خود داشتند و فرعون نیز خدایی برای خویش برگزیده بود که به پرستش آن می‌پرداخت، چنان‌که از سخنان سران قومش پیداست: ﴿وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ﴾:

«و موسی تو و خدایانت را رها می‌کند.» [اعراف: ۱۲۷]

همچنین بخش‌های معروف تاریخ فرعونی مصر اثبات می‌کند که مردم فرعون زمان خود را به این معنا می‌پرستیدند که فرمانبردار و مطیع خواسته‌های او بودند؛ از هیچ دستوری از او نافرمانی نمی‌کردند و از هیچ قانونی از او سرباز نمی‌زدند؛ و این همان معنای لغوی و واقعی و اصطلاحی عبادت است. بنابراین هر مردمی که قانون‌گذاری را از بشری دریافت کنند و از او اطاعت کنند در واقع او را پرستش کرده‌اند.



ای رهسپار کوه‌ها

طبیعت این دین آشکار است و تلبیس و سرپوش‌گذاری نمی‌پذیرد! استوار و سازش‌ناپذیر است! کسانی که این دین را انکار می‌کنند، در تغییر آن از این طبیعت استوار و آشکار، با دشواری و سختی روبه‌رو می‌شوند. به همین خاطر تلاش‌های پایان‌ناپذیر و حمله‌های مداوم را متوجه آن کرده‌اند و برای منحرف کردن آن از مسیرش و سازش‌پذیری طبیعت آن تمام ابزار، امکانات و تجربه‌های خود را به کار می‌گیرند و از طریق شرایط و موقعیت‌هایی که در هر نقطه از زمین به وجود می‌آورند به طرز وحشیانه‌ای تمام نشانه‌های سرزندگی و نشاط استوار و پایدار این دین را در هر جایی از این کره‌ی خاکی لگدمال می‌کنند. آن‌ها برای این کار عالمان دین‌پیشه را که از این دین نان می‌خورند بر دین چیره ساخته‌اند تا سخنان خدا را از معنای حقیقی آن منحرف سازند؛ حرام خدا را حلال گردانند و قوانین او را سازش‌پذیر سازند و گناه، فساد و جنایت را افزایش داده و آن‌ها را زیر پرچم دین و عنوان‌های آن جای دهند!

ملحدان و اسلام‌ستیزان، فریب‌خوردگان تمدن‌های مادی، کسانی که نظریه‌ها و قوانین این تمدن مادی را پذیرفته‌اند، به لغرش می‌اندازند تا به این وسیله اسلام را با هماهنگ‌کردن با این نظریه‌ها و قوانین و برافراشتن شعارهای آن‌ها و یا به اقتباس نظریه‌ها و مقررات و شیوه‌های این تمدن، سست کرده و بلغزانند!

آن‌ها اسلامی را که بر زندگی حکم می‌راند، حادثه‌ای تاریخی به تصویر می‌کشند که گذشته و قابل بازگشت نیست و به ستایش عظمت این گذشته می‌پردازند تا احساسات و عواطف مسلمانان را سست کرده و به خواب فرو برند، سپس به آن‌ها در سایه‌ی این سستی و خواب‌زدگی بگویند:

امروز اسلام باید در نفوس پیروانش به صورت عقیده و عبادات جای گیرد، نه به صورت شریعت و نظام. و بـرای اسـلام و پیـروانش همـان عظمـت تاریخی گذشته کافی است! اگر خواهان چیزی غیر از این باشیم، پس بایـد این دین "پیشرفته" شود و به واقعیت زندگی بشر تن در دهد و بر همـه‌ی تصورات و قوانینی که به او ارائه می‌دهند مهر تأیید بزند!



اعلان آزادی انسان

این دین اعلان عمـومی اسـت بـرای آزادی "انسـان" در "زمـین" از بندگی کردن برای بندگان، و نیز از بندگی کردن برای خواسته‌هـایش کـه این خود جزیی از بندگی برای بندگان به شمار می‌آید. این امـر بـا اعـلان الوهیت خدای یکتا و ربوبیت برای جهانیان صورت می‌گیرد.

اعلام ربوبیت و پروردگاری خدا به تنهایی بـرای جهانیـان، بـه معنـای انقلابی فراگیر برضد حاکمیت بشر در تمام شکل‌ها و نظـام‌هـا و قـوانینش است. نافرمانی کامل از هر قانونی، در هر جای کره‌ی زمین که حکم در آن متعلّق به بشر باشد، حال به هر شکلی که ظهور کرده باشد، فرقی نمی‌کند!



فرمانروایی خدا در زمین

این‌که حاکمیت دقیقاً در دست عالمان دین باشد مانند زمانی که قدرت در دست کلیسا بود و یا این‌که مردانی به نـام آلهـه سـخن بگوینـد ماننـد حکومت روحانیون یا یزدان‌سالاری! حکمرانی خدا در زمین برپا نمـی‌شـود؛ در صورتی برقرار می‌شود که قوانین خدا حاکم باشد و اساس امور به سوی او بازگردد درست طبق قوانین روشن‌گری که بیان کرده است.



هوا و هوس و جلوگیری از فطرت

حق ذاتاً بر فطرت پوشیده نیست. فطرت، حق را پذیرفته و با آن سازش دارد. اصطلاحاً از فطرت به حق یاد می‌شود، حقی که فطرت بر اسـاس آن شکل گرفته و اساس آفرینش آسمان‌ها و زمـین اسـت. امـا هـوا و هـوس همان چیزی است کـه بـین حـق و فطـرت فاصـله انداختـه و آن دو را از یکدیگر جدا می‌کند. همان چیزی اسـت کـه تـاریکی و تیرگـی را منتشـر می‌کند و مانع دید انسان می‌شود و او را از دیـدن راه‌هـا نابینـا مـی‌سـازد، مسیرها را پوشیده و پنهان می‌کند. حجت قادر به دور کردن هـوای نفـس نیست، فقط تقواست که می‌تواند آن را از انسان دور کند، یعنی ترس از خدا و نظارت او، در آشکار و نهان.



هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند

اسلام برای بشریت بالا رفتن، اوج گرفتن، پرهیزگاری و پاکدامنی را می‌خواهد، و اجازه نمی‌دهد در راه دست‌یابی به پیروزی و چیرگی، خیانت را به کار گیرد. او که به خاطر برترین هدف‌ها و ارزشمندترین خواسته‌ها مبارزه می‌کند؛ اجازه نمی‌دهد هدف ارزشمند و والا وسیله‌ی پست و بی‌ارزش را به کار گیرد.

* * *

تمدن اسلامی، نه عربی

بی‌شک در جامعه‌ی اسلامی موفق، ملت‌های بسیاری همچون عربی، ایرانی، شامی، مصری، مراکشی، ترکی، چینی، هندی، رومانی، اندونزیایی، آفریقایی و سایر اقوام و ملت‌ها جمع شده است و تمام ویژگی‌ها و خصوصیات آن‌ها نیز گرد هم آمده تا با اتحاد، همکاری و هماهنگی در ساخت جامعه و تمدن اسلامی فعالیت کنند؛ این تمدن باشکوه هیچ زمانی تمدنی عربی و وابسته به ملّیتی خاص نبوده، بلکه همیشه تمدنی اسلامی و عقیدتی بوده است.

* * *

اگر از بندگی کردن گریزی نیست، پس باید برای خدا باشد

گریزی از بندگی کردن نیست! و اگر برای خدا به تنهایی نباشد پس برای غیر اوست... و بندگی در صورتی که فقط برای خدا باشد، انسان‌ها را آزاد، گرامی، شرافتمند و بزرگوار می‌سازد، و در صورتی که بندگی برای غیر خدا باشد، انسانیت انسان‌ها، کرامت، آزادی و فضیلت‌های او را بلعیده و از بین می‌برد و در نهایت اموال و منافع مادی‌شان را نابود می‌سازد. به خاطر تمام این موارد ذکرشده مسأله‌ی ربوبیت و بندگی، تمام توجه را در رسالت‌های خداوند سبحان و کتاب‌های آسمانی‌اش به خود اختصاص داده است.

* * *

خطر یاران ساده لوح

خطر حقیقی برای این دین در وجود دشمنان قوی و با تجربه و هوشیار کم‌تر از وجود آن در یاران ساده‌لوح و فریب‌خورده نهفته است؛ یارانی که در تنگنا می‌افتند بی‌آن‌که در واقع تنگنایی وجود داشته باشد، و می‌پذیرند که دشمنانشان پرچم‌های فریبنده‌ای از اسلام را سپر خود قرار دهند در حالی‌که از پشت این پرچم‌ها اسلام را نشانه رفته‌اند!

نخستین وظیفه‌ی دعوت‌گران به این دین، پایین آوردن این پرچم‌های دروغین برافراشته بر فراز قوانین جاهلی است؛ پرچم‌هایی که از این قوانین برپا شده‌ی جاهلی حمایت می‌کنند تا تمام ریشه‌های این دین را بر تمام سطح زمین نابود سازد. نقطه‌ی آغاز در هر جنبش اسلامی عریان ساختن جاهلیت از پوشش دروغین آن و آشکار ساختن آن بر اساس حقیقت شرک و کفر آن است و نیز توصیف کردن مردم به صفتی که بیان‌گر اوضاع و احوال آن‌ها باشد، چنانکه جنبش اسلامی، آن‌ها را با آزادی کامل روبه‌رو می‌سازد.

لحظه‌ی اشراق به اندازه‌ی دنیاست

لحظه‌ی اتصال به خدا و لحظه‌ی مشاهده‌ی عظمت او، لحظه‌ی آزاد شدن از زندان این آمیختگی‌ها و آزادی از ناراحتی و فشارهای این زمین و غم و رنج‌هایش است. لحظه‌ای که در آن در اعماق قلب انسان پرتویی بیرون می‌زند؛ پرتویی از آن نوری که چشم‌ها قادر به دیدن آن نیستند. لحظه‌ی اشراق که در آن اعماق روح، به پرتوهایی از روح خدا نورانی می‌گردد. بی‌شک در کنار یک لحظه از این لحظات که به ندرت در درخششی از صفا و زلالی برای انسانی اتفاق می‌افتد، تمام دارایی‌ها و امیدها ناچیز و بی‌ارزش می‌شود، حال چه رسد به خشنودی خداوند که این روح‌ها را فرا می‌گیرد و پیوسته آن را احساس می‌کنند!

﴿ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾: «این‌است همان‌رستگاری بزرگ.»

[توبه: ۷۲]



ترکیب با هستی

هنگامی که قلب بنده‌ای با پروردگارش متصل می‌شود، او احساس می کند که به تمام هستی متصل شده است و قلب هستی همراه با او می‌تپد. موانع و سدهای ناشی از احساس تفاوت‌ها و فاصله‌ها کنار می‌روند؛ فاصله‌هایی که بین گونه‌ها و نژادهای تمایز برقرار کرده و بین آن‌ها مرزها و دیوارها برپا می کند؛ در این هنگام است که درون و حقایق او به درون و حقیقت هستی می‌پیوندد. در لحظه‌ی اشراق روح احساس می‌کند که به کل پیوسته و آن را در برگرفته است، و چیزی نیست که از ذات او بیرون باشد و خود را جدای از موجودات پیرامون خود نمی‌داند؛ آن‌ها در او ترکیب شده‌اند و او در آن‌ها.

* * *

آباد کردن زندگی، راه توست به سوی آخرت

کسانی که دل‌هایشان را رو به آخرت می‌نمایند، نعمت زندگی دنیا را از دست نمی‌دهند، آن گونه که افکار منحرف می‌پندارند، زیرا اصلاح آخرت در اسلام مستلزم اصلاح این دنیاست و ایمان به خدا، جانشینی نیکوی در زمین را می‌طلبد و جانشینی نیکو در زمین، یعنی آباد کردن زمین و بهره‌مندی از روزی‌های پاکیزه‌ی آن. در اسلام فروگذاشتن زندگی دنیا به خاطر چشم‌داشت به آخرت، وجود ندارد، اما آباد کردن زندگی با حق و عدالت و پایداری بر راه راست به قصد کسب خشنودی خدا و آمادگی برای آخرت، خواسته‌ی اسلام است.

* * *

تا زمانی که در زمین کفر هست جهاد ادامه دارد

دین خدا باید به حرکت درآید تا بشریت را از بندگی کردن برای بندگان برهاند و آن‌ها را به بندگی خداوند یکتا بازگرداند. در این صورت ناگزیر طاغوت در مقابل او می‌ایستد و راه را بر او می‌بندد... دین خدا باید در تمام زمین به حرکت درآید تا تمام انسان‌ها را آزاد سازد و باید در مسیر خود پیش رود و از آن منحرف نشود تا مبادا راهی را برای باطل رها کند. تا زمانی که در زمین کفر هست، و تا زمانی که باطل وجود دارد، و تا زمانی که بندگی برای غیر خدا باشد کرامت و ارجمندی انسان خوار می‌شود، پس جهاد در راه خدا ادامه دارد و بیعت با این جهاد برگردن هر مؤمن است که از او وفای به عهد را می‌طلبد.

* * *

عقیده... پیوند بزرگ‌تر

عقیده بزرگ‌ترین پیوند است که در آن سایر روابط و پیوندهای انسانی به یکدیگر می‌پیوندند. پس زمانی که پیوند عقیده می‌روید، سایر پیوندها از ریشه‌های آن جوانه می‌زنند، و پس از آن دیگر رابطه‌ی خویشاوندی نسبی و سببی، قوم‌گرایی و ملی‌گرایی مفهومی ندارد! یا ایمان به خدا وجود دارد که در این صورت پیوند بزرگ بسته شده است و سایر پیوندها و روابط همگی از آن سرچشمه می‌گیرد و یا ایمانی وجود ندارد که در این صورت در واقع هیچ ارتباطی هم نیست که بتواند بین انسان‌ها برقرار شود...

* * *

در سایه‌ی هستی

این شب که پرده‌ی تاریکش را برانداخته و همه جا را فراگرفته و از هر حرکتی جز حرکت آهسته‌ی رویا یا اشباح خالی است، و این سپیده‌دم که در تاریکی شب، مانند لبخند کودکی خرسند گشوده شده است، و این حرکتی که صبح با آن نفس می‌کشد و در کالبد زندگی و زندگان نشاط می‌دمد، و این سایه‌های خزنده با حرکت بسیار آرام و آهسته که بیننده آن‌ها را بی‌حرکت می‌پندارد، و این پرنده که پیوسته در جنبش و جست‌وخیز است و لحظه‌ای باز نمی‌ایستد، و این گیاه در حال رشد که همیشه به نمو و زندگی چشم دوخته است و این آفریده‌ها که به سرعت در رفت‌وآمد هستند، و این رحِم‌هایی که می‌زایند و گورهایی که می‌بلعند، و زندگی که طبق خواسته‌ی خدا در جریان است و در مسیرش پیش می‌رود.

این مجموعه صورت‌ها، سایه‌ها، اشکال و حرکت‌ها و حالات، کهنه و نو شدن‌ها، پژمردن و بالیدن، تولد و مرگ و این حرکت پایدار در این هستی شگفت‌آور که نه سست می‌شود و نه لحظه‌ای در طول شبانه‌روز از حرکت باز می‌ایستد... به راستی که تمام این‌ها تمام عواطف و احساسات را در وجود آدمی برمی‌انگیزاند تا بیاندیشد و به هیجان درآید؛ آن هنگام که قلب هوشیار شده و برای مشاهده‌ی نشانه‌های پراکنده در پدیده‌های هستی و در اعماق خود گشوده می‌شود. قرآن کریم مستقیماً به بیدار کردن قلب و عقل روی آورده تا در این مجموعه‌ی بزرگ از شکل‌ها و نشانه‌ها بیاندیشند: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾: پروردگارتان آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید.» [یونس: ۳]

* * *

لحظه‌ی اندیشیدن

اگر انسان یک لحظه به آنچه که خداوند در آسمان‌ها و زمین آفریده است به دقت بنگرد و این مجموعه‌ی غیرقابل شمارش از گونه‌ها، نژادها، اشکال و اوضاع و احوال را مورد بررسی قرار دهد... اگر یک لحظه اندیشه کند، بی‌شک از چیزی شادمان و سرشار می‌شود که او را در تمام زندگی‌اش بی‌نیاز می‌سازد و تا زمانی که زنده است به اندیشه و تفکر، احساس کردن مشغول می‌سازد.

* * *

قانونی جامع

به درستی که این قرآن، قانون جامع زندگی است؛ طوری که خواسته‌های این بشریت را در زندگی فردی و اجتماعی برآورده ساخته و آن‌ها را به اندازه‌ی توانایی‌شان به راه کمال در زندگی دنیا و سرانجام به زندگی دیگر هدایت می‌کند. هر کس قرآن را بر اساس حقیقت آن درک کند هرگز به ذهنش خطور نمی‌کند که خواستار چیزی جز قرآن یا تبدیل برخی از اجزایش شود.

* * *

لحظه‌ی سختی

عجیب است این آفریده‌ی انسانی! خدا را جز در لحظه‌ی سختی یاد نمی‌کند و تنها در این زمان است که به فطرت خویش بازمی‌گردد و آن را از عیب و نقص‌ها و انحرافاتی که آن را پوشانده است، پاک می‌سازد. اما هنگامی که به امنیت دست می‌یابد یا خدا را فراموش می‌کند و یا در مقابلش به سرکشی برمی‌خیزد؛ این در مورد تمام انسان‌ها صدق می‌کند جز کسی که هدایت یافته و دارای سرشتی سالم، زنده و پاسخ دهنده به نداهای پروردگارش است؛ سرشتی که همیشه با جلای ایمان صیقل داده می‌شود.

* * *

بشریت باید انتخاب کند

مردم یا دینداری‌شان را برای خدا خالص می‌کنند و یا این‌که ستم‌گران آن‌ها را به بردگی می‌کشانند. مبارزه در جهت استوار ساختن الوهیت خدا به تنهایی در زمین و اثبات ربوبیت او به تنهایی در زندگی بشری، همان مبارزه برای انسانیت، آزادی، شرافت و فضیلت است؛ مبارزه برای هر معنای ارزشمندی که انسان با آن از خواری بردگی و ناپاکی باتلاق و فساد جامعه و پستی زندگی خود را بالا می‌برد و دور می‌سازد!

* * *

تکنولوژی کجا و آفریده‌ی خدا کجا!

زمانی که ترکیب چشم و عصب‌هایش و چگونگی دیدن آن، یا ترکیب گوش و اجزایش و شیوه‌ی دریافت موج‌ها و فرکانس‌ها از طریق آن، با دقیق‌ترین دستگاه‌هایی که انسان از معجزات علم در عصر جدید می‌داند، مقایسه می‌شوند، انسان را گیج و شگفت‌زده می‌سازد! گرچه دستگاه ساخت بشر، انسان را شگفت‌زده کرده و چشمان او را خیره ساخته است اما در مقایسه با آفریده‌ی خدا چیزی به حساب نمی‌آید و فاقد ارزش و اهمیت است. انسان‌ها با شگفتی و حیرت به آن‌ها می‌نگرند درحالی که از کنار شگفتی‌های الهی در هستی و در جسم خود به غفلت می‌گذرند، گویی نه می‌بینند و نه می‌فهمند!



زندگی معجزه‌ای شگفت‌انگیز و پنهان

به‌راستی غذایی که با پختن و حرارت می‌میرد و سپس به خون زنده در بدن زنده تبدیل می‌شود... و سپس تبدیل شدن این خون به وسیله‌ی سوختن به مواد زاید و مرده، امری شگفت‌انگیز است که هر چه بر میزان دانش انسان نسبت به آن افزوده می‌شود، میزان شگفتی‌اش از آن افزایش می‌یابد.

و این شگفتی در هر لحظه از شبانه‌روز وجود دارد، و به راستی که زندگی معجزه‌ای شگفت‌انگیز پنهانی است که تمام وجود انسان را با علامت‌های سؤال مواجه می‌سازد، و تنها پاسخی که به آن‌ها می‌توان داد این است که خدایی وجود دارد که زندگی می‌بخشد!



قرآن، نشاط روح

قرآن از حوادث معمولی و تکراری بشر، مسائل مهم هستی را بیرون می‌آورد و در آن‌ها از قوانین خداوند در هستی پرده برمی‌دارد و به وسیله‌ی این حوادث، عقیده‌ای محکم، فراگیر و تصویری کامل از این هستی را پدید می‌آورد، چنانکه از آن‌ها شیوه‌ی نگرش، تفکر و نشاط روح و قلب‌ها و بیداری احساسات و حواس را می‌آفرینند. بیداری نسبت به پدیده‌های هستی که در طول شبانه‌روز به انسان می‌نگرند و او از آن‌ها غافل است!



درمان قرآن

این قرآن درمانی است به تمام معنا برای آنچه در قلب انسان است.. بدون شک قرآن عملاً در قلب انسان‌ها مانند جریان درمان در جسم بیمار، جریان می‌یابد! با القای قدرتِ پنهان و شگفت خود و با راهنمایی‌هایش که بیدارکننده‌ی گیرنده‌های فطری است، در قلب انسان راه می‌یابد! پس قلب‌ها به جنبش درمی‌آیند، گشوده می‌شوند، دریافت می‌کنند و پاسخ می‌دهند. با برنامه‌ها و قوانینی به قلب‌ها وارد می‌شود، که کم‌ترین برخورد ممکن بین گروه‌های انسانی در زندگی روزانه را تضمین می‌کنند. و با الهام‌های آرامبخش خود به قلب‌ها راه می‌یابند؛ الهام‌هایی که آرامش به خدا و آرامش به عدالت در مجازات و آرامش به برتری خوبی و آرامش به سرانجام نیک را به قلب‌ها سرازیر می‌کند.



زمانی که گیرنده‌های فطری از فعالیت می‌ایستند

این هستی، هستی مؤمن و فرمانبرداری است، پروردگارش را می‌شناسد و در مقابلش سر تسلیم فرود می‌آورد؛ همه‌ی آنچه در آن است و هر موجود زنده‌ای، جز برخی از انسان‌ها، خدا را می‌ستایند و تسبیح می‌گویند! انسان در این هستی‌ای زندگی می‌کند که تمام نواحی آن به پژواک‌های ایمان و تسلیم در برابر خواسته‌ی او و به پژواک‌های ستایش و سجده در مقابل پروردگاری هستی‌بخش پاسخ می‌دهند. تمام ذرات وجود خود انسان در این پژواک‌ها با هستی همنوا می‌شوند. فطرت انسان در حرکت خود، از قوانین تعیین‌شده از سوی خدا پیروی می‌کند. موجودی که فطرتش این پژواک‌ها را و اثر قوانین الهی در آن را احساس نکند و گیرندهای فطری‌اش آن موج‌های هستی را دریافت نکند، دستگاه‌های پاسخ‌دهنده‌ی فطری‌اش از کار افتاده است. از این‌رو با بحث و جدل راهی به سوی قلب و عقل او وجود ندارد... و تنها راه معالجه‌ی آن بیدارسازی این دستگاه‌ها در او و به حرکت درآوردن نیروهای نهفته در فطرت در اوست، شاید که به حرکت درآید و دوباره به فعالیت بپردازد.



نبرد حق و باطل

در سراسر تاریخ اختلاف بین جاهلیت و اسلام، و نبرد بین حق و طاغوت بر سر الوهیت خدا بر هستی و نیز اجرای امورش در عالم علت و معلول‌ها و قوانین هستی نبوده است، بلکه اختلاف و نبرد بر سر این است که چه کسی ربّ و پروردگار مردم است که با قوانین خود بر آن‌ها حکومت می‌کند و به میل خود، امورشان را به انجام می‌رساند و آن‌ها را مطیع و فرمانبردار خویش می‌کند؟

در حقیقت طاغوت‌های مجرم در زمین این حق را به زور در اختیار گرفته و در زندگی مردم به کار می‌برند و با غصب این حق و اعمال قدرت مردم را خوار کرده و بنده‌های خود قرار داده‌اند. پیامبران، رسولان و دعوت‌گران اسلامی تلاش می‌کنند تا این قدرت غصب‌شده را از دست طاغوت‌ها گرفته و به صاحب قانونی آن، یعنی خداوند سبحان بازگردانند.

* * *

آزمایش با نعمت

بسیاری از مردم بر سختی‌ها به خاطر این که از خود ضعف و سستی نشان ندهند صبر پیشه می‌کنند، اما گروه اندکی از آن‌ها بر نعمت صبر می‌کنند و دچار سرکشی و گمراهی نمی‌شوند!

* * *

ایمان حقیقی

ایمان حقیقی که در عمل نیکو تجلی می‌یابد، همان است که نفس انسان را از ناامیدی گمراه‌کننده در هنگام سختی حفظ می‌کند، همان‌گونه که آن را از غرور تباه‌کننده در هنگام آسایش و راحتی نگاه می‌دارد... این ایمان همان است که قلب انسان را در سختی و در خوشی به طور یکسان درست می‌گرداند و در هر وضعیتی او را به خدا پیوند می‌دهد. پس قلب زیر فشار سختی‌ها فرو نمی‌ریزد و هنگامی که غرق در نعمت است دچار غرور نمی‌شود و تکبر نمی‌ورزد.

* * *

اجبار خدا بر بندگان مخلص

شایسته‌ی بندگان مخلص خداست که ایمانشان را برای خدا خالص گردانند و رهبری و حرکتشان را تنها به او بسپارند، و هنگامی که به دلیل ضعف انسانی‌شان در ابتدا از انتخاب این سلوک و شیوه ناتوان می‌شوند، خداوند به آن‌ها لطف کرده و آن‌ها را به انتخاب این سلوک و شیوه مجبور می‌سازد تا ابتدا آن را بشناسند و طعمش را بچشند و سپس با اطاعت، رضایت، علاقه و اشتیاق به آن پایبند شوند. و به این ترتیب خداوند با انجام تمام این‌ها احسان خویش را در حق آن‌ها تمام می‌کند! به عبارتی دیگر توفیق اجباری نصیب آنان کرده است!

* * *

عبرت‌آموزی از قرن‌های نخست

هنگامی که چشم و دل انسان در عرصه‌های قرن‌های گذشته می‌گردد، هنگامی که آثار و خانه‌های آن‌ها را از نزدیک می‌بیند و زمانی که خیال در خانه‌های خالی از ساکنانشان، می‌چرخد و شخصیت‌های کم‌رنگ و شبح‌های گریزانَ و تمام احوال، اندیشه‌ها و رویاها و غم و آرزوهایشان را تصور می‌کند... هنگامی که به این مجموعه‌ی بزرگ از اشباح، تصاویر و احساسات می‌اندیشد... و سپس چشم می‌گشاید، از تمام آن‌ها تنها خالی و تهی بودن را می‌بیند. در این زمان است که از وجود حفره‌ای آگاه می‌شود که دهان گشوده تا حال را نیز مانند گذشته بلعیده و در خود فرو برد. و در این زمان است که به قدرتی که قرن‌های نخستین را ربوده، پی می‌برد؛ قدرتی که می‌تواند آینده را نیز بگیرد... و در این زمان است که معنای هشدار را می‌فهمد، زمانی که عبرت در مقابل او در معرض دید همگان قرار گرفته است. پس چرا آن قوم راه نمی‌یابند، در حالی که در عرصه‌های قرن‌ها نشانه‌هایی است که خردمندان را هدایت می‌کند؟

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَٰتٍ لِّأُوْلِي ٱلنُّهَىٰ﴾ : «قطعاً در این‌ها برای خردمندان نشانه‌هایی است.» [طه: ۵۴]



قانون الهی است... راه گریزی از سختی‌ها نیست

این سنت خدا در دعوت‌هاست؛ چاره‌ای از سختی‌ها و درد و رنج‌ها نیست! تا زمانی که دیگر هیچ تلاش و نیرویی باقی نماند... سپس بعد از ناامیدی از تمام ابزارهای ظاهری که مردم بدان‌ها وابسته‌اند، یاری پدیدار می‌شود؛ یاری از جانب خدا... و کسانی که شایسته‌ی نجات هستند، نجات می‌یابند... از نابودی که گریبان‌گیر منکران می‌شود و از ظلم و ستمی که ستم‌گران بر آن‌ها روا داشته‌اند خلاص می‌یابند... در این زمان خشم خداوند بر گناهکاران فرود می‌آید، آن‌ها را نابود ساخته و از صحنه‌ی هستی محو می‌کند. نه توان مقاومت در برابر آن را دارند و نه یاور و پشتیبانی که آن را از آن‌ها دور سازد.

* * *

پاسخ بدی با نیکی

پاسخ دادن به بدی با نیکی، بدی درون نفوس را خرد کرده و آن‌ها را به سوی نیکی هدایت می‌کند. شعله‌ی بدی و شرارت را خاموش کرده و وسوسه‌های شیطان را دور می‌سازد.

* * *

سفری سخت و طاقت فرسا

دعوت به سوی خدا تجارت کوتاه‌مدت نیست که یا سود معینی در این دنیا در برداشته باشد و یا این‌که صاحبانش آن را رها کرده و به تجارتی دیگر با سود بیش‌تر و درآمدی آسان‌تر روی بیاورند! کسی که در جامعه‌های جاهلی به سوی خدا فرا می‌خواند باید نفس خود را به این موضوع عادت دهد که به سفری آسان و یا تجارتی مادی کوتاه‌مدت نپرداخته است... بهتر است بدانیم که جامعه‌های جاهلی به جوامعی اطلاق می‌شود که در هر زمان و مکانی به اطاعت و پیروی غیرخدا تن داده‌اند.

شایسته است فرد اطمینان یابد که او با طاغوت‌هایی روبه‌رو است که با در اختیار داشتن قدرت و ثروت می‌توانند ملت‌ها را آن قدر خوار و پست نمایند که قدرت تشخیص خود را کاملاً از دست بدهند و می‌توانند این ملت‌ها را بر ضد دعوت‌کنندگان به سوی خدا، تحریک کنند. آن‌ها خوهش‌های نفسانی این ملت‌ها را برانگیخته و به آنان هشدار می‌دهند که این افراد می‌خواهند آن‌ها را از لذت‌ها و خواسته‌هایشان محروم سازند؛ و این گونه ملت‌ها را تحریک می‌کنند!

فرد باید اطمینان یابد که دعوت به سوی خدا، وظایف و مسؤولیت‌های بسیاری دارد و پیوستن به این دعوت در مقابل پایداری جاهلیت نیز دارای مسؤولیت‌هایی است. به همین خاطر در ابتدا گروه‌های ضعیف به آن نمی‌پیوندند؛ بلکه گروهی برگزیده از یک نسل به آن ملحق می‌شود؛ گروهی که حقیقت این دین را بر آسایش و سلامتی و تمام لذت‌های این دنیا ترجیح می‌دهند.

* * *

آمادگی دل‌ها برای هدایت یافتن

این آیه‌ها نیستند که مردم را به سوی ایمان هدایت می‌کنند، بلکه در نفس انسان‌ها برای ایمان انگیزه‌هایی ریشه‌دار و اسبابی وجود دارد که از عملکرد این نفوس به ایمان منجر می‌شوند: ﴿قُلْ إِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِىٓ إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ﴾: «بگو درحقیقت خداست‌که هرکه را بخواهد گمراه می‌گذارد و هرکس را که [به سوی او] بازگردد، به سوی خود راه می‌نماید.» [رعد: ۲۷]

پس خداوند کسانی را که به سوی او بازگردند، هدایت می‌کند. از این‌رو بازگشت به سوی خدا چیزی است که آنان را شایسته‌ی هدایت او قرار می‌دهد. در این صورت مفهوم این آیه این است که کسانی که به سوی او باز نمی‌گردند همان کسانی هستند که سزاوار گمراهی‌اند، و خدا آن‌ها را گمراه می‌سازد. بنابراین بازگشت به سوی خدا، همان آمادگی قلب‌ها برای پذیرش هدایت، روی‌آوردن به آن و طلب کردن آن است اما قلب‌هایی که رو به سوی خدا نمی‌آورند، ایمان از آن‌ها به دور است.

* * *

نورهایی و نورهایی

ایمان به خدا نور است؛ نور عدالت، نور آزادی، نور شناخت، نور انس یافتن در کنار او و اطمینان یافتن به عدالت، رحمت و حکمتش در سختی و آسایش... آن اطمینانی، که در پرتو درک حکمت خداوند در آزمایش، در هنگام سختی، صبر را می‌طلبد و در هنگام آسایش، شکر.

* * *

با قرآن آنچه از کوه‌ها تنومندتر است به‌حرکت درمی‌آید

بی‌شک طبیعت این قرآن دربردارنده‌ی نیرویی شگفت و اثرگذار است. کسی آن را احساس می‌کند که دارای ذوق، بینش و قدرت درک سخن و آمادگی باشد؛ آمادگی دریافت آنچه به او الهام می‌شود و به سویش می‌آید. و کسانی که آن را پذیرفته و با آن سازگار شده‌اند، به وسیله‌ی آن چیزی را که از کوه‌ها تنومندتر است به حرکت درمی‌آورند و آن تاریخ ملت‌ها و نسل‌های بشریت است؛ و آنچه را که از زمین سخت است، می‌شکنند که آن افکار و سنت‌های انعطاف‌ناپذیر است. و چیزی خاموش‌تر و آرام‌تر از مرده‌ها را زنده می‌کنند و آن ملت‌هایی است که ظلم و ستم و تصورات بیهوده روحشان را کشته است.



درخشش ایمان

ایمان به خدا نوری است که در قلب طلوع می‌کند و با آن وجود بشری می‌درخشد؛ وجودی که از گل سخت و نَفَسی از روح خدا ترکیب یافته است، و اگر قلب از درخشش این نَفَس خالی شود و این درخشش در آن خاموش شود به گِلی کدر و تیره تبدیل می‌شود. گِلی ترکیب‌یافته از گوشت و خون مانند چهارپایان. بنابراین گوشت و خون به تنهایی از جنس خاک زمین و مواد سازنده‌ی آن هستند؛ اگر آن درخشش حاصل از روح خدا در آن نباشد، درخششی که ایمان آن را نورانی کرده و جلا می‌دهد، و آن را شفاف و روشن در این جهان مات آزاد می‌سازد تا این جهان مات به‌وسیله‌ی آن روشن و شفاف گردد.



نوری بر راه

ایمان به خدا نوری است که نفس با آن روشن می‌شود و راه را می‌بیند؛ راه را به سوی خدا آشکار و روشن می‌بیند، نه تیرگی با آن درآمیخته و نه مه آن را پوشانده است؛ تیرگی توهم، و مه خرافات یا تیرگی شهوت‌ها و مه حرص و آزها. هرگاه راه راست را ببیند بر اساس هدایت پیش می‌رود؛ بدون لغزش، نگرانی، شک و سرگردانی.

* * *

نوری که زندگی با آن می‌درخشد

ایمان به خدا نوری است که زندگی با آن می‌درخشد. پس اگر تمام بندگان با یکدیگر برابر باشند و پیوندشان با خدا آن‌ها را به یکدیگر پیوند دهد و تنها تسلیم او شوند دیگر به گروه برده و ستمگر تقسیم نمی‌شوند، و پیوند معرفت و شناخت الهی آن‌ها را به کل هستی پیوند می‌دهد؛ شناخت قانون جاری در این هستی و آنچه در آن هست... در این زمان است که آنان با هستی و موجودات آن در صلح و آشتی به سر خواهند برد.

* * *

خود را دریاب اگر از ضعیفانی

مستضعفان در واقع همان ضعیفانند، کسانی که از اختصاصی‌ترین خصوصیات انسان باکرامت و ارجمند در نزد خدا کوتاه می‌آیند و چشم‌پوشی می‌کنند، هنگامی که از آزادی شخصی خود در اندیشیدن و اعتقاد و دیدگاه صرف‌نظر می‌کنند و خود را پیروان متکبران و ستمگران قرار می‌دهند و فرمانبردار بندگان خدا شده و اطاعت آن‌ها را بر اطاعت از خدا برمی‌گزینند.

باید بدانیم ضعف، عذر و بهانه نیست بلکه گناه است، زیرا خداوند برای هیچ یک از بندگانش نمی‌خواهد که او ضعیف باشد، او که تمام انسان‌ها را به حمایت خواستن از خود فرا می‌خواند تا آن‌ها از این حمایت نیرو و عزت گیرند، چرا که خدا منبع عزت و نیروست. خداوند نمی‌خواهد کسی از بهره‌ی خود از آزادی چه از روی اختیار و چه به اجبار چشم بپوشد؛ آزادی که ویژگی و خاستگاه ارجمندی اوست.

نیروی مادی هر چه که باشد نمی‌تواند انسان آزادی‌خواه را به بندگی کشاند و ارزش انسانی او را بگیرد. نهایت آن چیزی که این نیرو در اختیار دارد مالک شدن بر جسم، شکنجه، و به زنجیر کشیدن و حبس آن است. اما در مورد درون، روح و عقل باید بگوییم که هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را کوچک و خوار سازد مگر این که صاحبانشان آن‌ها را برای حبس و خواری تقدیم کنند! چه کسی می‌تواند آن افراد ضعیف را پیرو ستم‌گران در عقیده، اندیشه و شیوه قرار دهد؟

چه کسی می‌تواند آن افراد ضعیف را مطیع غیرخدا گرداند؟ خدایی که آفریننده‌ی آن‌ها و روزی‌دهنده و پشتیبان آن‌هاست!

هیچ‌کس، هیچ‌کس، جز نفس ضعیفشان!

* * *

ضعف روح، نیرویی برای ستم‌گران

مظلومان بسیارند و ستمگران اندک. چه چیزی تعداد بسیار را تسلیم تعداد اندک می‌کند؟ چه چیزی مظلومان را تسلیم و فرمانبردار می‌گرداند؟ آنچه که با مظلومان این چنین کرده، فقط ضعف روح، کاهش همّت و اعتماد به نفس است و نیز چشم‌پوشی درونی از کرامتی که خداوند به انسان‌ها بخشیده است. ستم‌گران تنها در صورت تمایل این ملت‌ها، قادر به خوارکردن آن‌ها هستند، و گرنه مظلومان اگر اراده کنند، می‌توانند در مقابل آن‌ها بایستند. پس ضعف اراده همان چیزی است ک به این گروه‌ها آسیب رسانده و آن‌ها را به پایین کشانده است!

* * *

سرانجام نیکی نیک است و سرانجام بدی، بد

نیکی حقیقی نه نابود می‌شود و نه خشکیده می‌شود، هرچند که بدی به او فشار آورده و راه را بر او ببندد. بدی نیز همین‌گونه است تا زمانی که از نیکی آمیخته با آن استفاده می‌کند، زنده است - به ندرت بدی خالص یافت می‌شود- اما هنگامی که خوبی آمیخته با آن تمام شود و چیزی از آن باقی نماند، بدی در هم شکسته و فرو می‌پاشد هرچند که بزرگ و گسترده باشد. سرانجام نیکی، نیک است و سرانجام بدی، بد!

* * *

یکتاپرستی خطر محاصره‌کننده‌ی ستمگران

عقیده‌ی توحید و یکتاپرستی خطری است برای قدرت ستمگران و منافعشان در هر زمان، نه فقط در زمان جاهلیت نخستین. اما در عصر هر جاهلیتی، مردم از یکتاپرستی مطلق منحرف می‌شوند، حال این انحراف به هر شکلی می‌تواند ظهور کند، در این زمان مردم رهبری خود را به دست قدرتمندان سپرده و از آزادی‌ها و هویت‌های خویش چشم‌پوشی می‌کنند و به خواسته، و هوا و هوس‌های آنان تن در می‌دهند و قوانینشان را از خواسته‌های آن قدرتمندان برمی‌گیرند نه از وحی الهی. در این زمان دعوت به سوی یکتاپرستی خطری علیه قدرتمندان به شمار می‌آید که به هر وسیله‌ای از آن جلوگیری می‌کنند. از جمله این وسایل، برگزیدن خدایانی به عنوان شریکان خدا در عصر جاهلی، و انتخاب اشخاص و قوانین ساخته‌ی بشر در عصر حاضر می‌توان نام برد؛ قانون‌هایی که به غیر دستورات خدا، امر می‌کنند و از آنچه که او نهی کرده، بازنمی‌دارند.

پس این قوانین را در نفس‌های گمراه‌شده از راه خدا، در جایگاه شریک خدا و در واقعیت زندگی قرار داده‌اند.



صحنه‌ی نمایش نشانه‌های خدا

از معجزات این قرآن این است که تمـام منظـره‌هـای هسـتی و تمـام احساسات نفس بشری را به عقیده‌ی یکتاپرستی پیوند می‌دهد و هـر پرتـو در صحنه‌ی هستی یا درون انسان را به نشانه و یا الهامی تبدیل می‌کند... این‌گونه، هستی با تمام آنچه در آن هست، به نمایشگاهی از نشانه‌های خدا دگرگون می‌شود که قدرت الهی در آن به نوآوری پرداخته و آثار این قدرت در هر صحنه و منظره‌ای در هر شکل و تصویری تجلی یافته است.



بیدار شو ای وجدان

هنگامی که وجدان انسان بیدار می‌شود و به هستی اطراف خود با دقت می‌نگرد، ناگاه آن را در خدمت خود می‌بیند، یا بـه طـور مسـتقیم و یـا بـا هماهنگی قانون آن با زندگی بشر و نیازهایش. به پیرامونش می‌اندیشـد و ناگاه می‌بیند که همه چیز به لطف خدا، دوست اوست و به قدرت خدا یـاور اوست و به امر خدا رام و فرمانبردار اوست. هنگامی که وجدان انسان بیدار می‌شود، می‌نگرد و می‌اندیشد، به ناگزیر به لرزه می‌افتد و فروتنانه سـجده می‌کند و سپاس می‌گزارد. همیشه چشم به سوی پروردگـار بخشـنده دارد؛ هنگام سختی امید دارد آن را به آسایش تبدیل کنـد، و در زمـان آسـایش امیدوار است آسایش و نعمت را برایش نگه دارد.



بت‌ها همچنان بین ما زندگی می‌کنند

در مورد بت‌ها باید بگوییم لازم نیست که در همان شکل‌های ساده‌ی اولیه ظاهر شوند... امروزه بت‌ها همان شعارهای طاغوت‌ها و ستم‌گران هستند که در پس این شعارها پنهان شده‌اند تا از خلال آن‌ها و به اسم آن‌ها مردم را به بندگی کشانده و فرمانبردار خود قرار دهند. بت‌ها هرگز نمی‌توانند سخن بگویند یا بشنوند و ببینند. این خادم کلیسا، کشیش و یا حاکم است که از ورای این بت‌ها برخاسته و در اطراف آن‌ها جادو و طلسم را زمزمه می‌کنند. سپس برای به بندگی کشاندن ملت‌ها و خوارکردن آن‌ها از جانب بت‌ها آنچه را که می‌خواهند، بیان می‌کنند.

پس اگر در هر زمان و مکانی شعارهایی برپا شود که حاکمان و خادمان کلیسا به اسم آن‌ها سخن گفته و از جانب آن‌ها قوانین، مقررات و ارزش‌ها و معیارها، رفتارها و کارهایی را معین کنند که خداوند اجازه‌ی آن‌ها را به بشر نداده است... این‌ها همان بت‌ها هستند با همان طبیعت، ویژگی و کارکرد! اگر "قوم‌گرایی" یا "وطن‌پرستی"، "ملی‌گرایی" یا "طبقه‌گرایی" به عنوان شعار برافراشته شوند سپس از مردم خواسته شود که این شعارها را به جای خدا بپرستند و جان و اموال و اخلاق و اعتبار خویش را برای آن‌ها قربانی کنند، طوری که اگر شریعت خدا و قوانین و دستوراتش با خواسته‌های این شعارها و مقتضیات آن‌ها در تعارض قرار گیرد شریعت خدا، قوانین و دستوراتش کنار گذاشته می‌شود و خواسته‌ی آن شعارها اجرا می‌شود یا به تعبیر درست و دقیق خواسته‌ی آن ستمگران که در پس این شعارها ایستاده‌اند... این همان عبادت بت‌ها به جای خداست... بنابراین ضروری نیست که بت در یک قطعه سنگ یا تکه چوب نمایان شود، ممکن است بت، یک مذهب یا یک شعار باشد!

از خطر شرک بزرگ آگاه شوید

کسانی که خود را در "دین خدا" می‌دانند، چرا که با زبان‌هایشان عبارت «أشهدُ أنّ لا إلهَ الّا الله و أنّ محمّداً رسول الله» را می‌گویند و در امور طهارت، اعمال دینی، ازدواج، طلاق و ارث به دین خدا عمل می‌کنند، در حالی که خارج از این محدوده‌ی تنگ از غیر خدا فرمان می‌برند و تسلیم قوانینی می‌شوند که خدا اجازه‌ی انجام آن‌ها را نداده است؛ قوانینی که بخش عمده‌ی آن با قانون الهی مخالفتی آشکار دارند؛ سپس جان، اموال، آبرو و اخلاق خویش را به اختیار و یا به اجبار فدا می‌کنند تا خواسته‌های بت‌های جدید را برآورده سازند، و چون یک عقیده، رفتار و یا پیشنهادی مخالف خواسته‌های این بت‌ها باشد، فرمان خداوند در مورد آن امور کنار گذاشته می‌شود و خواسته‌های این بت‌ها به اجرا در می‌آید؛ کسانی که خود را "مسلمان" و در "دین خدا" می‌دانند و این وضعیتشان است، باید از شرک بزرگی که در آن به‌سر می‌برند، بیدار شوند!!

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ﴾: «و هرگونه کینه‌ای را [در بهشت] از سینه‌هایشان می‌زدایم.» [اعراف: ۴۳]

در حقیقت این دین برای تغییر طبیعت بشر در زمین و یا تبدیل آن به موجودی دیگر تلاش نمی‌کند، و از این روست که اعتراف می‌کند، در سینه‌های بشر در دنیا کینه نهفته است که این جزء طبیعت انسانی آن‌هاست و ایمان به خدا و اسلام قادر به ریشه‌کن کردن آن نیست، ولی فقط آن را درمان می‌کند تا از شدت آن کاسته شود و مرتبه‌ی آن را بالا برده تا به محبت و نفرت به خاطر خدا تبدیل شود؛ مگر ایمان، چیزی جز محبت و نفرت است؟!

اما آنان در بهشت- در حالی که بشریتشان به منتهای تکامل رسیده و نیز نقش خود را در دنیا ادا کرده است- ریشه‌ی احساس کینه از سینه‌هایشان کنده

شده و در آن جا تنها احساس برادری خالصانه و دوستانه وجود دارد. این مرتبه‌ی اهل بهشت است... پس هرکس در دنیا این احساس برادری را در نفس خود چیره بیابد، پس خوش‌حال باشد که او از اهل بهشت است، البته تا زمانی که مؤمن باشد و این احساس برادری در درون او باقی بماند؛ این همان شرطی است که اِعمال فقط بر اساس برپا می‌شوند.

* * *

گوساله‌ی سید بدوی

هنوز گروهی از مردم پس از این که عقیده‌ی یکتاپرستی پا به عرصه نهاد و به استواری دست یافت، بخشی از روزی خود را که خدا به آنان ارزانی داشته است به چیزهایی شبیه خدایان جاهلی اختصاص می‌دهند؛ برخی از آن‌ها همچنان گوساله‌ای که آن را "گوساله‌ی سید بدوی" می‌نامند، به حال خود آزاد می‌گذارند تا از هر کجا که بخواهد بخورد، بی‌آن‌که کسی مانع آن شود یا از آن استفاده‌ای کند تا جایی که بر نام سید بدوی سر بریده می‌شود نه بر نام خدا!

هنوز برخی از مردم حیواناتی را برای اولیای خود و به نام آن‌ها قربانی می‌کنند نه برای خدا، و نه به نام او، مانند آنچه که مردم زمان جاهلیت بخشی از روزی‌ای را که خدا به آنان می‌داد برای بت‌هایی که قدرت درک نداشتند، قرار می‌دادند. پس این نذر به این شکل حرام است و گوشت این قربانی نیز حرام است هرچند که با نام خدا سر بریده شده باشد، زیرا به معبودی جز خدا تقدیم شده است!...

* * *

چگونه غمگین می‌شود کسی که خبر تولد دخترش می‌شنود!

حکمت خدا و قانون زندگی اقتضا می‌کند که زندگی از یک زوج، مرد و زن پدید آید. بنابراین اهمیت وجود زن در نظام زندگی به اهمیت وجود مرد است و چه بسا مهم‌تر نیز باشد؛ زیرا که زن قرارگاه و مکان آرامش خانواده است. پس چگونه فرد از خبر فرزند دختر ناراحت می‌شود! و چگونه به خاطر این خبر خود را از دید مردم پنهان مـی‌کنـد؟ در حـالی کـه نظـام زنـدگی پیوسته بر وجود مرد و زن هر دو استوار می‌شود! این نوعی انحـراف عقیـده است که آثار خود را در انحراف جامعه و تصـورات و سـنت‌هـایش بـر جـای می‌گذارد: ﴿أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ﴾ [نحل: ۵۹] «وه چه بد داوری می‌کنند!» و چه داوری و ارزیـابی نادرسـتی! ﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنًا﴾: «و خدا برای شما خانه‌هایتان را مایه‌ی آرامش قرار داد.» [نحل:۸۰]

اسلام می‌خواهد خانه مکانی برای آرامش درونی و اطمینان خاطر باشد؛ بدین سان می‌خواهد مکانی آرام‌بخش باشد تـا نفـس در آن بـه اطمینـان، آرامش و امنیت دست یابد، حال یا با توانایی مـالی در بـرآوردن مسـکن و آرمش و یا با اطمینان و اعتمـاد اعضـای آن بـه یکـدیگر. بنـابراین خانـه مکانی برای درگیری، اختلاف و مشاجره نیست، بلکـه آن پناهگـاه شـبانه، مکان امنیت، آرامش و اطمینان است. کسانی که تنها به سـوی خـدا روی می‌آورند و قلب‌هایشان را خالصانه متوجه او می‌سازند، شیطان توانایی چیره شدن بر آن‌ها را ندارد، هرچه که آن‌ها را وسوسه می‌کند رابطه‌شان با خـدا آن‌ها را از همراهی با او و پیروی از او حفظ می‌کند. بی‌شک آن‌هـا اشـتباه می‌کنند اما تسلیم شیطان نمی‌شوند، او را از خود دور کرده و خیلی زود بـه سوی پروردگارشان باز می‌گردند.

نصیحت‌هایی به دعوتگران (۱)

این دعوت، دعوت به سوی خداست نه برای شخص دعوت‌کننده و نه برای قومش. برای دعوت‌کننده انگیزه‌ای جز ادای وظیفه‌اش برای خدا نیست و هیچ برتری نسبتِ به دعوت و کسانی که به سبب او هدایت می‌یابند ، ندارد تا بر زبان بیاورد. پس از تمام این‌ها، پاداش او نیز با خداست.

دعوت باحکمت، و باتوجه به اوضاع و احوال مخاطبان و شرایط آن‌ها صورت می‌گیرد و در هر مرتبه به اندازه‌ای باشد که برایشان خسته‌کننده نباشد و قبل از آمادگی دعوت‌شدگان برای پذیرش دعوت، با تکالیف دینی بر آنان سخت نگیرد. روش صحبت با مخاطبانش و نوع آن برحسب مقتضیات دعوت تعیین می‌شود. نباید هیجان، احساس و تعصب بر روش صحبت چیره شود که این باعث می‌شود در تمام این امور و امور دیگر از مرز دانایی و فراست تجاوز کند.

دعوت باید با پند و نصیحت نیکو انجام شود که به آرامی وارد دل‌ها می‌شود و به عمق احساسات با نرمی نفوذ می‌کند نه با سرزنش و توبیخ بی‌آن‌که به آن نیازی باشد؛ و نه با آشکار کردن اشتباهاتی که از روی نادانی یا حسن نیت رخ داده است؛ در واقع پند ملایم قلب‌های سرگردان را هدایت می‌کند و قلب‌های گریزان را به یکدیگر پیوند می‌دهد و نتیجه‌ای بهتر از توبیخ، سرزنش و ستیز در بردارد. دعوت باید با مجادله‌ی هر چه بهتر، بدون درشتی، تحقیر و زشت کردن مخالف صورت گیرد تا فرد مخالف به فرد دعوت‌کننده اطمینان کرده و متوجه شود که هدف او مناظره و پیروزی بر او نیست، بلکه قانع کردن و رسیدن به حق است.

نفس انسان دارای خودپسندی و سرسختی است و تنها با ملایمت از دیدگاه و نظر خود بازمی‌گردد؛ با ملایمت احساس شکست نمی‌کند در غیر

این صورت چشم‌پوشی از نظرش را کاهش اعتبار، حیثیت و احترام خود نمی‌داند. مجادله با روش نیکو، همان چیزی است که از احساس خودپسندی می‌کاهد و فرد مخالف احساس می‌کند که شخصیتش حفظ شده و ارزشمند است و دعوت‌کننده تنها قصد دارد که از حقیقت پرده بردارد و به سوی آن هدایت کند. آن هم در راه خدا نه در راه خودش و نه به خاطر پیروزی نظر خود و شکست نظر دیگری!

برای این‌که دعوت‌کننده از هیجان، شتابزدگی خود بکاهد، عبارت قرآن اشاره دارد به این‌که خداوند به هدایت‌یافتگان و گمراهان آگاه‌تر است.

بنابراین نیازی به سرسختی در مجادله نیست. بیان و تبلیغ بر عهده‌ی دعوت‌گر است، پس از آن نتیجه با خداست.

این روش و قانون دعوت است تا زمانی که دعوت در میدان با زبان و بحث و مجادله و حجت صورت می‌گیرد.



نصیحت‌هایی به دعوتگران (۲)

جایز نیست دعوت‌کننده قلب و امید و کار خود را متوجه کسانی کند که از دعوت روی گردانده‌اند و با آن سر عناد دارند، همان کسانی که دل‌هایشان به روی نشانه‌های هدایت و الهام‌های ایمان گشوده نیست. او باید قلب و امید و سعی خویش را متوجه کسانی سازد که می‌شنوند و پاسخ می‌گویند.

این افراد نیاز دارند کل ساختار وجود خود را بر پایه‌ای که بر اساس آن وارد دین شده‌اند، بنا کنند؛ یعنی پایه‌ی عقیده. همچنین به بنای تصوری کامل و عمیق از هستی و زندگی بر اساس این پایه و بنای اخلاق و رفتار و جامعه بر همین پایه نیاز دارند، و تمام این‌ها نیازمند تلاش و کوشش است. اما در مورد کسانی که در جانب دیگر ایستاده‌اند باید گفت که کیفر آن‌ها پس از دعوت و رساندن پیام، رویگردانی و بی‌توجهی است. هنگامی که حق در کیان خود رشد می‌کند، خدا سنتش را جاری می‌کند و حق را بر باطل پیروز می‌گرداند تا آن را در هم کوبیده و نابود سازد و باطل بی‌درنگ نابود می‌شود.



نصیحت‌هایی به دعوت‌گران (۳)

هر دعوت‌گری که احساسات مخاطبان خود را درک نکند و آنان نیز احساسات او را درک نکنند به زندگی آن‌ها وارد نشده و با یکدیگر همساز و همراه نمی‌شوند، و به خاطر جدایی و گسیختگی در حس و احساس هر قدر که سخنان او را بشنوند هرگز آن‌ها را به عمل به آن سخنان برنمی‌انگیزانند. هر دعوت‌گری که عملش، تصدیق‌کننده‌ی سخنش نباشد، سخنانش بر دروازه‌-های گوش مانده و به قلب‌ها راه نمی‌یابند، هر چند که کلماتش درخشان و عباراتش رسا و بلیغ باشد. بنابراین کلمه‌ای ساده اما همرا با تأثیر و تأیید عمل، کلمه‌ای نتیجه‌بخش است که دیگران را به عمل برمی‌انگیزاند.

* * *

کسی که دنیا را می‌خواهد، به آخرت چشم نداشته باشد

هر کس که بخواهد تنها برای این دنیا زندگی کند و به بالاتر از این زمینی که در آن زندگی می‌کند، چشم ندوخته باشد، خداوند خیلی زود بهره‌ی او را فراهم می‌آورد و سپس در آخرت جهنم به شایستگی در انتظار اوست. پس کسانی که به افق‌های دورتر از این زمین چشم ندارند، به ناپاکی و پلیدی آن آلوده می‌شوند و مانند چهارپایان از نعمت‌های آن بهره‌مند می‌شوند و تسلیم خواهش‌ها و گرایش‌ها شده و در راه کسب لذت‌های زمینی مرتکب گناهانی می‌شوند که آن‌ها را به سوی جهنم می‌کشاند.

* * *

زندگی برای زمین، شایسته‌ی کرم‌هاست

زندگی برای زمین، زندگی است که شایسته‌ی کرم‌ها، خزندگان، حشرات، درندگان و چهارپایان اهلی است، اما زندگی برای آخرت، همان زندگی شایسته‌ی انسان ارجمند نزد خداست؛ خدایی که او را آفریده، سپس او را درست و با اعتدال گردانده و روح خود را در آن به امانت نهاد؛ آن سری که به وسیله‌ی آن به آسمان گرایش دارد، اگرچه قدم‌هایش بر زمین استوار است.

پدر و مادر فطرتاً به مراقبت و نگه‌داری از فرزندان روی می‌آورند و به فدا کردن همه چیز حتی خودشان در این راه اقدام می‌کنند. همان گونه که جوانه‌ی سبز تمام غذای موجود در دانه را جذب کرده، سپس به ناگاه دانه به گیاهی خشک دگرگون می‌شود و همان‌گونه که جوجه با جذب تمام غذای درون تخم، آن را به پوسته‌ای تبدیل می‌کند، فرزندان نیز تمام توان، سلامتی و تلاش و توجه پدر و مادر را جذب می‌کنند و آن دو اگر که أجل به آن‌ها فرصت دهد، سال‌خورده، خسته و فرسوده می‌شوند و با این وجود خوشبخت هستند... اما فرزندان به سرعت تمام این‌ها را فراموش می‌کنند و نقش خویش را به جلو می‌رانند، به سمت همسران، فرزندان... و این چنین کاروان زندگی پیش می‌رود... از این رو نیازی نیست که پدران به فرزندان سفارش کنند بلکه آن‌ها به بیدار کردن وجدانشان نیاز دارند تا وظیفه‌ی خود را در قبال نسلی به یاد بیاورند که تمام توان خود را صرف آن‌ها کرد تا این‌که به ناتوانی و فرسودگی رسیدند.

خدایانی با الله -چنان‌که آن‌ها می‌گویند- وجود ندارد... خدایانی که آن‌ها می‌خوانند تنها آفریده‌ای از میان آفریده‌های او هستند، حال به هر شکلی که باشند، ستاره یا صورت فلکی، انسان یا حیوان، گیاه یا سنگ! تمام این‌ها طبق قانون فطرت هستی رو به سوی خدا دارند و تسلیم

خواسته‌ی خدایی هستند که فرمانروا و اداره‌کننده‌ی هستی است. و با پیروی از قانون او و پاسخ به خواسته‌اش راه خویش را به سوی او می‌یابند.

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾: «آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و هرچه در آن‌هاست او را تسبیح می‌گویند.» [اسراء:۴۴]

این تعبیری است که هر ذره‌ای در این هستی بزرگ به آن می‌تپد و روحی زنده و ستایش‌گر را به لرزه در می‌آورد. در این صورت تمام هستی حرکت و زندگی است، تمام هستی یک ستایش جذاب و آرام است که باشکوه به سوی آفریدگار یگانه، بزرگ و بلند مرتبه بالا می‌رود.

به راستی این صحنه‌ی بی‌نظیر هستی است، هنگامی که قلب تصور می‌کند: هر سنگ‌ریزه و سنگ، هر دانه و برگ و هر شکوفه و میوه‌ای، هر جوانه و درختی، هر حشره و خزنده‌ای... هر حیوان و انسانی و هر چهارپایی بر زمین و هر موجود شناوری در آب و هوا... همراه با تمام ساکنان آسمان همگی خدا را ستایش می‌کنند و رو به سوی عظمتش دارند!

درون انسان به لرزه می‌افتد زمانی که حس می‌کند زندگی در تمام چیزهای مرئی و نامرئی اطرافش به آرامی می‌خزد. و هرزمان که دستانش در پی لمس چیزی و پاهایش در پی قدم نهادن بر چیزی برمی‌آیند صدای آن را می‌شنود که خدا را ستایش می‌کند و سرشار از زندگی و نشاط است.



قرآن مانند روح است، غیرقابل تقلید

همان‌گونه که روح از اسراری است که به خدا اختصاص دارد، قرآن نیز آفریده‌ی اوست که خلق توانایی تقلید آن را ندارند و انسان و جن که نماد آفریدگان ظاهر و پنهان خدا هستند؛ نمی‌توانند مانند آن را بیاورند حتی اگر در این اقدام به پشتیبانی و یاری یکدیگر برخیزند: ﴿قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾: «بگو اگر انس و جن گرد آیند تا مانند این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از ایشان پشتیبان برخی [دیگر] باشند.» [اسراء: ۸۸]

این قرآن کلمات و عباراتی نیست که انسان و جن در جهت تقلید از آن تلاش کنند بلکه مانند نوآوری‌های دیگر خداست که مخلوقات از آوردن نظیر آن‌ها، ناتوانند. قرآن مانند روح از امر خداست که آفریدگان سر فراگیر و کامل آن را درنمی‌یابند اگرچه به درک برخی از ویژگی‌ها و نشانه‌های آن دست یابند.



حکمت نزول پراکنده‌ی قرآن

این قرآن برای تعلیم و تربیت این امت و برپاداشتن نظامی برای آن‌ها آمده است؛ آمده تا این امت پیام آن را به سراسر زمین برسانند و به‌وسیله‌ی آن این نظام را طبق شیوه‌ی کامل و صحیح به بشریت آموزش دهند. از این‌رو این قرآن مطابق با نیازهای واقعی آن امت و شرایط دوره‌ی نخست تعلیم و تربیت به صورت پراکنده نازل شده است. تربیت در زمان طولانی و نیز با تجربه‌ی عملی در زمان طولانی انجام‌پذیر است. این قرآن نازل شده تا شیوه‌ای عملی باشد که به صورت تدریجی در مرحله‌ی آماده‌سازی تحقق یابد، نه این که دانشی نظری یا فکری انتزاعی باشد که برای خواندن و گوش دادن ذهنی ارائه شود! این است حکمت نزول پراکنده‌ی قرآن...



تفاوت بین انسان وحیوان

تفاوت اصلی بین انسان و حیوان این است که انسان اراده، هدف و تصوری خاص از زندگی دارد که بر اصول صحیح آن استوار است؛ اصولی که از خداوند خالقِ زندگی گرفته است؛ پس زمانی که انسان تمام این‌ها را از دست بدهد، در واقع مهم‌ترین ویژگی‌های انسان، که متمایزکننده جنس اوست و مهم‌ترین امتیازهایش که خدا به سبب آن او را گرامی داشته است، از دست می‌دهد.



اعلام اطاعت از خدا

انسان باید بیندیشد، باید بسنجد اما باید بداند که اندیشیدن را خدا برایش مهیا کرده و به توفیق اوست که کارها را می‌سنجد، و باید بداند که او جز اندیشه و تدبیری که خداوند به او ارزانی داشته است چیز دیگری ندارد، و این امر هرگز به تنبلی و سستی یا ضعف و کندی فرا نمی‌خواند بلکه بر عکس به او اطمینان، قدرت و تصمیم استوار می‌بخشد؛ بنابراین زمانی که پرده‌ی غیب از تدبیر خدا پرده برداشت و دید که تدبیر خدا غیر از تدبیر اوست باید قضا و قدر الهی را با رضایت، اطمینان و اطاعت بپذیرد؛ زیرا که تدبیر خدا اصل است که از او پوشیده بوده و اکنون پرده‌ها از مقابل آن کنار رفته‌اند.

این همان شیوه‌ای است که اسلام با آن قلب مسلمان را به سوی خود جذب می‌کند، و مسلمان هنگام اندیشه و تدبیر احساس تنهایی و بی‌کسی نمی‌کند، و زمان دست‌یابی به پیروزی و موفقیت احساس غرور و گستاخی نمی‌کند، و هنگام شکست و ناکامی احساس ناامیدی بر او چیره نمی‌شود، بلکه او در تمام احوالش به خدا متصل است و با اعتماد به او، قوی است و از او به خاطر یاری‌اش سپاس‌گزار است؛ تسلیم قضا و قدر اوست بی‌آن‌که مغرور و یا ناامید شود.



نیکی‌های ماندگار

مال، مقام، قدرت و نیز لذت‌ها و بهره‌های این زندگی، ارزش‌های حقیقی نیستند، همه‌ی این‌ها ارزش‌هایی ساختگی و ناپایدار هستند. اسلام ارزش‌های نیکو از بین آن‌ها را حرام نکرده است، اما آن‌ها را هدف زندگی انسان قرار نداده است. پس هرکس خواستار بهره‌مندی از آن‌ها باشد باید بهره‌مند شود اما باید از خدایی که آن‌ها را به او ارزانی داشته یاد کرده و با عمل نیکو به سپاس‌گزاری از او برخیزد؛ چرا که نیکی‌های ماندگار، بهتر و پایدارترند.

﴿وَقُلِ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَن شَآءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَآءَ فَلْيَكْفُرْ﴾:

«و بگو حق از پروردگارتان [رسیده] است؛ پس هرکه بخواهد بگرود و هرکه بخواهد انکار کند.» [کهف: ۲۹]

با این قدرت، صراحت و قطعیت حق را توصیف می‌کند، پس حق نه منحرف می‌شود و نه تسلیم می‌گردد. در راه خود مستقیم بدون انحراف، نیرومند و استوار، آشکارا و بدون حیله و فریب پیش می‌رود. پس هرکس بخواهد، ایمان بیاورد و هرکه بخواهد، انکار کند. و هرکس که حق مورد پسند او واقع نشود پس به راه خویش برود. و هرکس خواسته‌اش را پیرو امر خدا قرار ندهد، به عقیده زیانی نرسانده است، و هرکس در مقابل خدا سرتسلیم فرود نیاورد و از غرور و خودپسندی خود نکاهد، پس عقیده به او نیازی ندارد.

﴿قَالَ أَلْقِهَا يَٰمُوسَىٰ ۝١٩ فَأَلْقَىٰهَا فَإِذَا هِىَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ﴾: «فرمود: ای موسی، آن را بینداز؛ پس آن را انداخت و ناگاه ماری شد که به سرعت می‌خزید.» [طه: ۱۹- ۲۰]

معجزه‌ای شگفت‌انگیز رخ داد، معجزه‌ای که هر لحظه اتفاق می‌افتد اما انسان‌ها به آن توجهی نمی‌کنند؛ معجزه‌ی زندگی رخ داد، آن‌گاه که عصا

به ماری زنده تبدیل شد که به سرعت می‌خزید. ملیون‌ها ذره‌ی مرده یا بی‌جان مانند عصا در هر لحظه به سلولی زنده تبدیل می‌شوند اما به اندازه‌ی تبدیل شدن عصا به ماری زنده، چشم انسان را خیره نمی‌کنند؛ زیرا که انسان اسیر حواس و تجربه‌های خویش است و در تصوراتش از دایره‌ی درک حواس فراتر نمی‌رود و تبدیل عصا به ماری زنده و خزنده پدیده‌ای حسی است که با حس او برخورد کرده؛ بنابراین به شدت به آن توجه می‌کند، اما پدیده‌های پنهانی بی‌شک معجزه‌ی نخستین زندگی هستند. معجزه‌هایی که در هر لحظه در جریانند و به ندرت به آن‌ها توجه می‌شود به ویژه این‌که عادت، تجدید این معجزه‌ها را در حس انسان از بین می‌برد. ازاین‌رو انسان با غفلت یا فراموشی از کنار آن‌ها عبور می‌کند.



راه پیروزی

موفقیت در عالم واقعی تنها زمانی محقق می‌شود که در دنیای درون کامل شود؛ و پیروان حق تنها زمانی در ظاهر برتری می‌یابند که در باطن حق را بالا برده و برتری دهند... حق و ایمان حقیقتی دارند که هر زمان در احساسات شکل گیرند، راهشان را به سوی بیرون می‌یابند و آشکار می‌شوند تا مردم آن‌ها را در چهره‌ی واقعی‌شان ببینند، اما اگر ایمان به صورت ظاهر باقی بماند، طوری که در قلب شکل نگرفته باشد و حق نیز به صورت شعاری باشد که از وجدان سرچشمه نگرفته باشد، ممکن است ستم و باطل چیره شوند، زیرا این دو دارای نیروی مادی حقیقی هستند که ظاهر حق و ایمان با آن برابری نمی‌کنند.

باید که حقیقت ایمان در نفس و حقیقت حق در قلب تحقق یابند تا از حقیقت نیروهای مادی که باطل به‌وسیله‌ی آن‌ها به چیرگی دست می‌یابد و ستم با آن‌ها یورش می‌برد، قوی‌تر شوند...

﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقَىٰ﴾: «هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت.» [طه: ۱۲۳]

پس فرد با پیروی از هدایت خداوند از گمراهی و سیه‌روزی در امان می‌ماند که این دو در بیرون از درگاهای بهشت در انتظار بشر هستند. اما خداوند هر کس را که از هدایت او پیروی کند، از آن دو در امان می‌دارد. بدبختی، نتیجه‌ی گمراهی است، حتی اگر صاحبش در دارایی و آسایش مادی غرق باشد. در واقع این لذت دنیا، خود نوعی بدبختی است... بدبختی و سیه‌روزی در دنیا و آخرت. هر لذت حرامی غم و اندوه و مشکلاتی به دنبال دارد. هر انسانی که از هدایت خدا منحرف شود در نگرانی، سرگردانی و شتابزدگی از این‌سو به آن‌سو دست و پا می‌زند. نه آرامش و ثبات می‌یابد و

نه در گام برداشتن تعادل دارد. بدبختی، همراه سرگردانی است هرچند که در رفاه و آسایش مادی باشد! و سپس بدبختی بزرگ‌تر در سرای باقی است. هر کس از هدایت خداوند پیروی کند از گمراهی و سیه‌روزی در زمین، به دور است و بهشت پاداش اوست، زمانی که در روز موعود به آن بازمی‌گردد.

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا﴾: «و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگی خواهد داشت.» [طه: ۱۲۴]

زندگی بدون ارتباط با خدا و رحمت گسترده‌اش، تنگی و سختی است هرچند که در آن ثروت، لذت و خوشی باشد؛ تنگی قطع ارتباط با خدا و اطمینان از حمایت اوست؛ تنگی سرگردانی، نگرانی و شک... تنگی حرص و ترس: حرص ورزیدن به آن چه در دست است و ترس از دست دادن آن؛ تنگی حرکت در پس درخشش آرزوها، خواسته‌ها و رنج حسرت برآنچه از دست می‌رود... قلب تنها در گستره‌ی خداوند احساس آرامش و ثبات می‌کند و تنها زمانی به اطمینان دست می‌یابد که به عروة الوثقی چنگ زند، همان پیوند استواری که ناگسستنی است. به درستی آرامش ایمان بر طول، معنا و وسعت زندگی می‌افزاید و محرومیت از آن چنان بدبختی است که بدبختی فقر و نداری با آن برابری نمی‌کند.



قرآن معجزه‌ای همیشگی

قرآن معجزه‌ای است که برای تمام نسل‌ها گشوده شده است؛ مانند معجزات مادی نیست که در دوره‌ی زندگی یک نسل به پایان رسد و تنها افراد همان نسل از آن تأثیر بپذیرند.

﴿وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ فِتۡنَةً﴾: «شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود.» [انبیاء: ۳۵]

مسأله‌ی آزمایش با سختی و مصیبت قابل درک است تا بدین وسیله تحمل و صبر فرد و نیزمیزان امید و اعتمادش به خدا آشکار شود. اما آزمایش با آسایش و خوشی نیاز به توضیح دارد. آزمایش با خوشی و برکت، بر خلاف گمان مردم از آزمایش با مصیبت سخت‌تر است. در واقع بسیاری از مردم در مقابل آزمایش با مصیبت مقاومت می‌کنند اما عده‌ی بسیار اندکی در مقابل آزمایش با خوشی و برکت پایداری می‌ورزند. بسیاری بر آزمایش با بیماری و ناتوانی صبر می‌کنند اما عده‌ی اندکی هستند که بر آزمایش با تندرستی و قدرت صبر کرده و طغیان نیروهای خروشان درون سرکش خود را مهار می‌کنند.

بسیاری بر فقر و محرومیت صبر پیشه کرده و از پای در نمی‌آیند و خوار نمی‌شوند اما کم هستند کسانی که بر دارایی و نعمت‌ها، بهره‌ها و نیز لذت‌ها و خوشی‌های ناشی از آن‌ها شکیبایی می‌ورزند. بسیاری بر شکنجه، آزار و تهدید صبر می‌کنند و این امور آنان را به هراس نمی‌اندازند، اما عده‌ی اندکی بر وسوسه‌ی هوا و هوس، خوشی و دارایی، شکیبایی می‌ورزند! عده‌ی زیادی بر مبارزه و زخم‌های آن صبوری می‌کنند اما تعداد کسانی که بر راحتی و آسایش صبر می‌کنند، اندک است؛ از این رو این

افراد به حرصی که مردان را خوار می‌کند و یا سستی که اراده و عزم را فرو می‌نشاند و روح‌ها را پست می‌گرداند؛ دچار نمی‌شوند!

آزمایش با سختی، شکوه، عظمت و پایداری را برمی‌انگیزاند و اعصاب را یکپارچه می‌سازد... پس تمام نیروها را برای رویارویی با سختی و مقاومت در مقابل آن فرا می‌خواند... اما همین آسایش، رفاه و راحتی اعصاب را سست کرده و به خواب فرو می‌برند و توان آن‌ها را برای پایداری از بین می‌برند! به همین خاطر بسیاری مرحله‌ی سختی را با موفقیت پشت سر گذاشته اما همین که رفاه و راحتی به آن‌ها روی می‌آورد در امتحان مردود می‌شوند... و این ویژگی بشر است.



زندگی بخشیدن به قلب‌ها

راه‌های دعوت، لطیف و راحت نیست و نفس انسان، آسان و سریع به آن‌ها پاسخ مثبت نمی‌دهند، زیرا که توده‌هایی از باطل، گمراهی، سنت‌ها و عادات، قوانین و مقررات وجود دارد که برقلب‌ها فشار می‌آورند؛ باید این توده‌ها را از بین برد.

باید با هر وسیله، قلب‌ها را زنده کرد و باید تمام مراکز حساس را لمس کرد و بر عصب پیونده‌دهنده دست یافت. یک تماس شاید وجود انسان را کاملاً دگرگون سازد، آن‌گاه که این تماس به موضع حساس برخورد کند. انسان گاهی واقعاً گیج و حیران می‌شود، چرا که هزاران بار تلاش کرده سپس ناگهان یک تماس کوتاه با موضع حساس در سیستم بشری برخورد می‌کند و با کم‌ترین تلاش تمام سیستم را تکان می‌دهد؛ او که قبل از این با وجود به کار بردن تمام تلاش خود ناتوان و درمانده شده بود!



ثمره‌ی ایمان

عمل نیکو بهره‌ی ایمان است که وجود و نشاط خود را در درون انسان محکم و استوار می‌سازد. اسلام ذاتاً عقیده‌ای متحرک است، زمانی که وجودش در وجدان انسان کامل شود به عمل نیکو تبدیل می‌شود که این عمل صورت ظاهری ایمان پنهان در درون است؛ ثمره‌ی رسیده‌ی ریشه‌های کشیده شده در اعماق...



ایمان+ عمل= به ارث بردن زمین

هر کجا، در هر دوره از دوره‌های تاریخ که ایمانِ قلبی و تلاش عملی در امتی جمع شوند، این یعنی به ارث بردن زمین و حاکم شدن بر آن، ولی هنگانی که این دِو عنصر از یکدیگر جدا شوند کفه‌های ترازو دچار نوسان می‌شود؛ ممکن است چیرگی با کسانی باشد که وسایل مادی را در اختیار دارند، زمانی‌که تظاهرکنندگان به ایمان این وسایل مادی را در اختیار نداشته باشند، و نیز زمانی که قلب‌های مؤمنان از ایمان راستین و وادارنده به عمل نیکو تهی شود، ایمانی که انسان را به آباد ساختن زمین و پرداختن به وظایف جانشینی واگذار شده از جانب خداوند، تشویق می‌کند.

* * *

چنگ زدن به رحمت خدا

هر کسی که در مصیبتی از مصیبت‌ها، و یا آزمایشی از آزمایش‌ها زیانی ببیند باید استوار بماند و سست نشود؛ باید اعتمادش را نسبت به خدا، یاری او و قدرتش در برطرف کردن سختی و نسبت به پاداش او حفظ کند.

اما هرکس اعتمادش را نسبت به یاری خدا در دنیا و آخرت از دست بدهد و هنگام شدت سختی از پشتیبانی خدا ناامید شود، پس بگذار هر کار که خود می‌خواهد انجام دهد و طبق میل خود، عمل کند و به هر راهی وارد شود، اما بداند که هیچ کدام از آن‌ها سختی و گرفتاری او را تغییر نمی‌دهد.

* * *

ناامیدی، افزایش دهنده‌ی بدبختی

کسی که در سختی و زیان از یاری خدا ناامید می‌شود، هر روزنه‌ی نورانی، هر نسیم ملایم و هر امید به گشایشی را از دست می‌دهد، در نتیجه سختی بر او چیره می‌شود و غم و اندوه بر سینه‌اش سنگینی می‌کند، و تمام این‌ها بر اثر و ضربه‌ی ناراحتی و بدبختی می‌افزاید. بنابراین هر کس که گمان می‌کند خداوند هرگز در دنیا و آخرت او را یاری نمی‌کند، باید با طنابی به آسمان برود و به آن یا بیاویزد یا آن را به گردن خود بیاندازد، سپس یا باید آن را پاره کند که در این صورت سقوط می‌کند و یا این‌که نفَس را قطع کند که در این صورت خفه می‌شود. پس باید بنگرد آیا چاره‌جویی‌اش او را از آنچه باعث آزارش است، رهایی می‌بخشد؟ نجات می‌دهد؟!

* * *

قلب مؤمن

قلب مؤمن، لطف خدا نسبت به خود را احساس می‌کند و در هر تپشی نعمت‌های او را حس می‌کند و از این رو در مقایسه با نعمت‌ها و موهبت‌های خدا تمام عبادت‌های خود را کوچک و تمام طاعاتش را اندک می‌شمارد... همچنین با تمام وجود شکوه و عظمت خدا را درک می‌کند و با تمام احساساتش به قدرت خدا در همه چیز به دقت می‌نگرد؛ از این‌رو ترس و هراس وجودش را فرا می‌گیرد... می‌ترسد زمانی که با خدا روبه‌رو می‌شود حق عبادت و اطاعت او را آن گونه که باید، به جا نیاورده باشد و به شناخت و سپاس او نزدیک نشده باشد.

* * *

روزنه‌ی امید

تنها راه تحمل مصیبت امید داشتن به یاری خداست و تنها راه گشایش توجه به اوست و تنها راه چیرگی بر ضرر و زیان و مبارزه در جهت رهایی، یاری جستن از خداست؛ و تنها نتیجه‌ای که حرکت ناامیدانه به دنبال دارد، افزایش رنج، نگرانی و احساس ناراحتی است و نیز درماندن از دفع آن بدون یاری خداست. بنابراین فرد ناراحت و نگران باید آن روزنه‌ی درخشان را که از روح خداوند بر او دمیده شده است، حفظ کند: ﴿ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ﴾: «همانان که در نمازشان فروتنند.» [مؤمنون: ۲]

قلب‌هایشان هیبت جایگاه نماز در مقابل خدا را احساس می‌کند، پس آرام شده و فروتنانه سر تسلیم فرود می‌آورد، و از آن قلب‌ها، فروتنی به اندام‌ها، ظاهر بدن و حرکات آن تسری می‌یابد و در حضور خداوند عظمت او روح‌هایشان را فرا می‌گیرد؛ آنگاه تمام نگرانی‌ها از ذهنشان رخت بربسته و به غیر او نمی‌پردازند، در حالی که غرق در احساس به او و مشغول به راز و نیاز با او هستند؛ و در آن حضور پاک تمام آنچه اطرافشان است و تمام امورشان، از احساس آن‌ها پنهان می‌شود. بنابراین تنها خدا را می‌بینند و تنها او را حس می‌کنند و تنها معنای او را می‌چشند، و درونشان از هر ناپاکی و پلیدی پاک شده و هر عیب و نقصی را از خود می‌زدایند، دل‌هایشان هیچ کدام از این‌ها را با عظمت خداوند یک‌جا در خود نگه نمی‌دارند. در این زمان است که ذره‌ی سرگردان به اصل خود می‌پیوندد و روح حیران راهش را می‌یابد و قلب ناآرام و پریشان با قرارگاه خویش آشنا می‌شود و در این زمان است که تمام ارزش‌ها و اشیاء و افراد بی‌ارزش و ناچیز می‌شوند جز آن‌هایی که او را به خدا متصل می‌کنند.

الله حاکم هستی است،
پس چگونه او را حاکم دنیا قرار نمی‌دهیم!

اسلام قانون‌گذاری برای زندگی بشر را جزیی از قانون هستی قرار داده است و این قانون‌گذاری بر عهده‌ی قدرتی است که تمام هستی را اداره می‌کند و تمام اجزایش را منظم و هماهنگ می‌گرداند. بشر جزیی از هستی و تابع قانون بزرگ آن به شمار می‌آید. شایسته است کسی که برای تمام هستی قانون‌گذاری کرده و با هماهنگی شگفت‌انگیز آن را اداره می‌کند برای این جزء نیز قوانین را معین کند. با این قانون‌گذاری نظام بشری تابع خواسته‌ها و تمایلات بشری نمی‌شود که در نتیجه به فساد و بی‌نظمی دچار شود.

﴿وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾: «اوست آن کس که برای شما گوش، چشم و دل پدید آورد، چه اندک سپاس‌گزارید.» [مؤمنون: ۷۸]

تنها شناخت اصل این حواس و توانایی‌ها و روش عملکرد آن‌ها کشفی شگفت در عالم انسان به شمار می‌آید حال چه رسد به آفرینش آن‌ها و ترکیبشان بر اساس این شیوه‌ی هماهنگ با سرشت هستی! هستی که انسان در آن زندگی می‌کند! آن هماهنگی چشم‌گیری که اگر یک ارتباط از میان ارتباط‌هایش در سرشت هستی یا سرشت انسان دچار اختلال شود، بی‌شک اتصال از بین می‌رود و در این صورت نه گوش قادر به گرفتن صدا است ونه چشم می‌تواند نوری را دریافت کند، اما از آن جا که قدرت اداره‌کننده‌ی هستی بین سرشت انسان و سرشت هستی هماهنگی و نظم برقرار کرده است این اتصال انجام می‌شود. با این حال انسان به خاطر این نعمت‌ها به سپاس‌گزاری برنمی‌خیزد! ﴿قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ : «چه کم سپاس می‌گزارید.» [اعراف:۱۰]

شکرگزاری با شناخت بخشنده‌ی نعمت آغاز شده و با ستایش صفات او و سپس با عبادت او به تنهایی صورت می‌گیرد. ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾: «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است.» [نور: ۳۵]

به محض این‌که کلام شگفت‌انگیز نمایان شد، نوری آرام و پاک تابیدن گرفت و تمام هستی را در برگرفت و بر احساسات و اندام‌ها سرازیر شد و در اعماق روح و درون جاری گشت تا این‌که تمام هستی در فیض نور درخشان شناور شده و چشم‌ها و دیدگان به آن می‌پیوندند؛ پرده‌ها کنار رفته و قلب‌ها روشن و شفاف می‌شوند و روح‌ها به اهتزاز درمی‌آیند... و همه چیز در فیض سرشار شناور می‌شوند و همه چیز در دریای نور به پاکی دست می‌یابند و از تراکم و سنگینی تهی می‌شوند و آن‌گاه رهایی، دیدار، شناخت و آمیختگی، انس و شادی پدیدار می‌شوند. در این صورت هستی با تمام موجودات خود نوری رها شده از قیدها و مرزهاست که در آن آسمان‌ها و زمین، جاندار و بی‌جان، دور با نزدیک پیوند می‌خورد... در آن تمام راه‌ها و تنگه‌ها، امور پنهان و آشکار، احساسات و قلب‌ها به یکدیگر می‌رسند...



راه دعوت پوشیده از گُل نیست

اگر دعوت آسان و ساده بود، اگر دعوت راه‌های هموار و پوشیده از گـل را می‌پیمـود و دشـمنان و مخالفـان در راهـش آشـکار نمـی‌شـدند و منکـران و مستبدان به مخالفت با آن برنمـی‌خاسـتند بـی‌شـک هـر انسـانی بـه راحتـی می‌توانست یک دعوت‌گر باشد و بی‌شک دعوت به سـوی حـق و دعـوت بـه سوی باطل با یکدیگر می‌آمیختند و آشوب و اضطراب بر پا می‌شد. امـا ظهـور دشمنان در راه دعوت همان چیزی است کـه مبـارزه در جهـت پیـروزی آن را امری ناگزیر و حتمی قرار داده و رنج‌ها و فداکاری‌ها برای آن را به عنوان منبع نیروی آن برگزیده است. بنابراین تنها مبلغان مؤمن و کوشا دردها و فداکاری‌ها را تحمل می‌کنند، کسانی که دعوت را بر راحتی و آسایش و بهره‌های زنـدگی دنیا ترجیح می‌دهند، نه تنها این‌ها بلکه هر زمان دعوت شهادت را بطلبد، آن را بر زندگی نیز برمی‌گزینند. از میان آنـان، تنهـا کسـانی بـر مبـارزه‌ی سـخت و جان‌فرسا پایداری می‌ورزند که محکم‌تر بوده و دارای ایمان قوی‌تری هستند و به آنچه نزد خداست مشتاق‌ترند و آنچه را که در نزد مـردم اسـت بـی‌ارزش‌تـر می‌شمارند... در این زمان است که دعوت حـق از دعـوت‌هـای باطـل متمـایز می‌شود و در این زمان است که گروهـای انسـانی در بوتـه‌ی آزمـایش نهـاده می‌شوند تا افراد قوی از ضعیف جدا شود!



حق ناگزیر دارای دشمنانی است

ظهور گناهکاران بر سر راه پیامبران امری طبیعی است، زیرا دعوت حق در زمان خود برای درمان فساد موجود در جامعه یا میان بشریت پا به عرصه می‌نهد. فساد در دل‌ها، و در قوانین و مقررات، و در پس این فساد گناهکاران کمین کرده‌اند؛ کسانی که از یک طرف فساد را پدید آورده و از طرف دیگر از وجود آن بهره می‌برند؛ کسانی که امیال و خواسته‌هایشان با این فساد سازگار است و شهوت‌هایشان در فضای آلوده‌ی آن نفس می‌کشد، کسانی که در این فساد تکیه‌گاهایی برای ارزش‌های ساختگی خود می‌یابند؛ ارزش‌هایی که در وجودشان به آن‌ها تکیه دارند. در این صورت طبیعی است که برای دفاع از وجود خود و حفظ فضایی که در آن بتوانند نفس بکشند، در راه پیامبران و دعوت‌ها نمایان می‌شوند. برخی از حشرات با بوی گل‌های خوشبو خفه می‌شوند و تنها در میان زباله‌ها و آلودگی می‌توانند زندگی کنند، برخی از کرم‌ها فقط در مرداب‌های متعفن و گندیده قادر به زیستن هستند؛ از این‌رو در آب پاک و جاری دوام نمی‌آورند؛ گناهکاران نیز چنین هستند؛ بنابراین وجود دشمنان دعوت به سوی حق طبیعی است و ناگزیر تا پای جان به مبارزه با آن برمی‌خیزند. طبیعی است که در نهایت حق پیروز می‌شود، زیرا که با خط زندگی پیش می‌رود و به افق ارزشمند و روشن روی دارد که در آن به خدا می‌پیوندد؛ افقی که نزد آن به کمال مقدرشده‌ی خویش چنان‌که خدا خواسته است دست می‌یابد.



گستره‌ی زندگی در هستی

هنگامی که انسان در این هستی با چشمان و قلبی گشوده، با احساس و روحی بیدار، با اندیشه و خیالی بهم پیوسته زندگی می‌کند، زندگی‌اش از ارتباطات محدود زمینی فراتر رفته و سطح درکش از زندگی رشد کرده و چندین برابر می‌شود... او در هر لحظه احساس می‌کند که افق‌های هستی از قلمرو این زمین بسیار گسترده‌تر است و تمام آنچه مشاهده می‌کند از یک اراده سرچشمه گرفته و با یک قانون در ارتباط است و رو به سوی آفریدگار دارد. احساس می‌کند او تنها یکی از آفریده‌های بسیار متصل به خداست و قدرت خدا را در تمام اشیای پیرامون خود حس می‌کند؛ هر آنچه که چشمش می‌بیند و دستانش لمس می‌کند. احساسی از تقوی، انس و اطمینان با احساس او درآمیخته و بر روح او جاری می‌شود و وجودش را فرا می‌گیرد؛ و در سفرش بر روی این سیاره نشان شفافیت، عشق و آرامش بر او می‌نهد تا زمانی که در سرای دیگر خدا را ملاقات کند. و او تمام این سفر را در جشنواره‌ای از آفریده‌های خدا و بر سفره‌ای از نعمت‌های آفریننده‌ی مدبر می‌گذراند؛ آفریننده‌ای که با زیبایی بین هرچیز هماهنگی برقرار کرده است.



بیداری ملت‌ها

ظلم و ستم از هیچ چیز مانند بیداری ملت‌ها و هوشیاری قلب‌ها نمی‌هراسد و از هیچ کس به اندازه‌ی کسانی که به بیداری و هوشیاری فرا می‌خوانند بیزار نیست و بر هیچ کس مانند آنان که وجدان‌های خوابیده را برمی‌انگیزانند، دشمنی نمی‌ورزد. از این رو می‌بینید هنگامی که سخن موسی تارهای قلب را لمس می‌کند فرعون به جوش می‌آید و بر او می‌شورد و با تهدید شدید و حمله‌ی آشکار از سخن گفتن با او باز می‌دارد؛ همان تهدید و حمله‌ای که تکیه‌گاه ستمگران است هنگامی که درمانده می‌شوند و برهان و دلیل دست از یاری آنان می‌کشند.

پروردگارا! چه شگفت‌انگیز است ایمان و چه باشکوه است هنگامی که در وجدان‌ها می‌درخشد و در گستره‌ی روح سرازیر می‌شود و آرامش را در جان‌ها وارد می‌کند... آن هنگام که نسل خاک را به آسمان هفتم می‌رساند و قلب‌ها را از ثروت، دارایی و اندوخته سرشار می‌کند؛ ناگهان تمام آنچه در زمین است، ناچیز، بی‌ارزش و اندک می‌نمایند!



قرآن با قلب‌های زنده سخن دارد

قرآن کتابی است که قلب را مخاطب قرار میدهد و پیش از هر چیز با قلب گشوده سخن گفته و نور و عطرش را در آن می‌ریزد، همان قلبی که با ایمان و باور عمیق آن را می‌پذیرد، و هر چه قلب با ایمان نرم‌تر شده باشد، شیرینی قرآن را بیش‌تر می‌چشد و معانی و راهنمایی‌هایی از آن درک می‌کند که قلب سخت و خشک قادر به درک آن‌ها نیست. با نور آن به سوی چیزهایی هدایت می‌شود که فرد منکر روی‌گردان به آن‌ها هدایت نمی‌شود، و از هم‌نشینی با آن به سودهایی دست می‌یابد که خواننده‌ی تباه‌شده دست نمی‌یابد!

انسان آیه و یا سوره‌ای را بارها می‌خواند، اما با غفلت و شتاب، بنابراین هیچ پرتویی از قرآن به بیرون نمی‌تراود، اما ناگهان نور در قلبش می‌درخشد و دنیاهایی را بر او می‌گشاید که پیش از این به ذهنش خطور نمی‌کرد و با تغییر شیوه‌ی زندگی‌اش به شیوه‌ی دیگر در زندگی او مانند معجزه عمل می‌کند.

* * *

کلید قرآن

به درستی که در قرآن گنج‌های بزرگی از هدایت، شناخت، حرکت و آموزش نهفته است و ایمان کلید این گنج‌هاست. در حقیقت گنج‌های قرآن تنها با کلید ایمان گشوده می‌شوند. کسانی که دارای ایمانِ راستین بودند شگفتی‌های بسیاری را با این قرآن محقق ساختند. اما زمانی که قرآن تنها به کتابی تبدیل شود که سرودخوانان آیات آن را با آهنگ می‌خوانند، این آیات به دروازهای گوش می‌رسند اما از آن جا به قلب راه نمی‌یابند؛ از این رو فاقد هرگونه تأثیر و فایده است و بی‌شک گنج بدون کلید خواهد ماند!

* * *

خرافه‌ی شماره‌ی ۱۳

تا این لحظه هم افرادی را می‌بینید که از ایمان بـه خـدا گریزاننـد و از سپردن غیب به او سرباز می‌زنند، زیرا بـه گمانشـان بـه میزانـی از دانـش رسیده‌اند که با وجود آن شایسته نیست که به خرافـه‌ی دیـن تکیـه کننـد! همین کسانی که به خدا، دین و غیب او ایمان ندارند، می‌بینید که آنان بـه خرافه‌هایی همچون نحسی عدد ۱۳، نحسی گذر گربـه‌ی سـیاه از جلـوی خود در راهی که می‌روند و روشن کردن بیش‌تر از دو سیگار با یک چـوب کبریت و سایر خرافه‌های ساده‌ی دیگر، بسیار اهمیت می‌دهند. ایـن از آن روست که آنان با حقیقت فطرت ستیزه دارند.

این در حال است که فطرت، نیاز به ایمان دارد و نمی‌تواند خود را از آن بی‌نیاز سازد و در تفسیر بسیاری از حقـایق هسـتی بـه ایمـان تکیـه دارد؛ حقایقی که انسان به آن‌ها دست نیافته و به برخـی از آن‌هـا هرگـز دسـت نخواهد یافت، زیرا که این حقایق از توان بشری برتر بوده و خارج از قلمرو اختیار انسان است و فراتر از وظایف جانشینی او در این زمین است؛ زمینـی که به اندازه‌ی تواناییش به امکانات و نیروها مجهز شده است!



بی‌نظیر بودن شیوه‌ی قرآن

شیوه‌ی قرآنی، شیوه‌ای بی‌نظیر در بازسازی نفوس انسان‌ها و ساخت آن‌ها طبق روش فطرت خالص است. طوری که این نفوس را هماهنگ با هستی‌ای که در آن زندگی می‌کنید می‌یابید؛ می‌بینید که آن‌ها با قوانین حاکم بر هستی به آسانی و سادگی بدون هیچ گونه ریا و تظاهر همگام و همراه هستند، و از این رو در اعماق خود آشتی و آرامشی بزرگ را احساس می‌کنند؛ زیرا در هستی و جهانی زندگی می‌کنند که با قوانین و سنت‌های آن تضاد و دشمنی ندارند و هستی نیز با آن‌ها سر دشمنی ندارد آنگاه که نفوس به نقاط اتصال خود به هستی راه یابد و و دریابد که قانون آنان همان قانون حاکم بر هستی است؛ و از این هماهنگی بین نفس و هستی، و آن آشتی بزرگ بین قلب بشری و هستی پهناورتر، آشتی بین افراد اجتماع و انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد، و از آن آرامش و ثبات جاری می‌شود... و این همان رحمت در کامل‌ترین شکل و معنایش است. ﴿وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ﴾ : «و بدی را با نیکی می‌زدایند.» [رعد: ۲۲]

همچنین این همان صبر است، بلکه از صبر بر آزار و مسخره سخت‌تر است، زیرا که این، چیره شدن بر خودپسندی نفس و میل آن به پاسخ دادن مسخره و تلافی آزار و خالی کردن خود از خشم و آرام شدن به وسیله‌ی انتقام است! سپس مرتبه‌ی بعدی، بعد از تمام این‌ها مرتبه‌ی بخشندگی رضایتمندانه است که زشتی را با زیبایی پاسخ می‌دهد و با نادان مسخره‌گر با آرامش، لطف، مهربانی و نیکی برخورد می‌کند؛ و این افقی از بزرگ‌منشی است که تنها مؤمنان به آن دست می‌یابند؛ کسانی که با خدا معامله می‌کنند و در این معامله او آن‌ها را خشنود می‌سازد و آن‌ها او را... پس با خشنودی و اطمینان با مردم روبه‌رو می‌شوند.

اگر با تو از هدایت پیروی کنیم
از سرزمین خود ربوده خواهیم شد

در تاریخ بشریت هرگاه گروهی بر هدایت خدا پایداری ورزیده‌اند، خداوند سرانجام به آن‌ها نیرو، قدرت و پیروزی بخشیده است؛ البته بعد از این‌که آن‌ها را برای حمل امانت جانشینی در زمین و اداره‌ی زندگی آماده می‌کند.

بسیاری از پیروی دین خدا و حرکت در مسیر هدایت او می‌ترسند؛ از دشمنی دشمنان خدا و حیله‌ی آن‌ها و از اتحاد آن‌ها بر ضد خود در هراسند و از بحران‌های اقتصادی و غیراقتصادی بیم دارند! این‌ها فقط تصوراتی نادرست هستند مانند تصورات قریش روزی که به رسول خدا گفتند: ﴿إِن نَّتَّبِعِ ٱلْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَآ﴾ «اگر با تو از هدایت پیروی کنیم از سرزمین خود ربوده خواهیم شد.» [قصص: ۵۸]

اما هنگامی که از هدایت خدا پیروی کردند در مدت زمان نیم قرن یا کم‌تر بر سراسر زمین تسلط یافتند.



تنها افراد قوی‌تر پایدار می‌مانند.

سختی‌ها نفس را ذوب می‌کنند، پلیدی را از آن دور می‌گردانند و نیروهای اندوخته‌ی پنهان آن را به حرکت در می‌آورند؛ سپس این نیروها بیدار شده و به یکدیگر می‌پیوندند، و با شدت و خشونت به نفس ضربه می‌زنند؛ بنابراین تنه‌ی آن محکم، سخت و صاف می‌شود؛ سختی‌ها با گروه‌های انسانی نیز این‌گونه عمل می‌کنند و از میان آن‌ها تنها کسانی پایدار می‌مانند که دارای نیرویی بیش‌تر و سرشتی قوی‌تر هستند و ارتباطشان با خدا محکم‌تر است و به یکی از امر دو امر خوب، یعنی پیروزی یا پاداش اخروی از جانب او اعتماد بیش‌تری دارند. آن‌ها همان کسانی‌اند که در نهایت پرچم را به دست می‌گیرند، که البته پرچم بعد از آمادگی و آزمایش به آن‌ها سپرده می‌شود.

ایمان ذاتاً برای انسان یک درآمد است، و پاداش بعدی آن، لطفی از جانب خداست. ایمان آرامشی در قلب، پایداری ورزیدن بر راه، استواری در برابر حوادث، اعتماد به تکیه‌گاه، اطمینان به پشتیبانی و باور عمیق به آخرت است. این‌ها در اصل همان درآمد است و همان چیزی است که کافران آن را از دست داده‌اند: ﴿وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَـٰسِرُونَ﴾: «آنان همان زیانکارنند.» [توبه: ۶۹] ﴿وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَـٰفِلُونَ﴾: «حال آن‌که از آخرت غافلند.» [روم: ۷]

غفلت از آخرت تمام معیارهای افراد غافل را در هم ریخته و مختل می‌سازد و در نزدشان ترازوی سنجش ارزش‌ها به نوسان می‌افتد، از زندگی و حوادث و ارزش‌های آن تصویری صحیح در دست ندارند و دانش آن‌ها به این موارد دانشی سطحی، ظاهری و ناقص باقی می‌ماند، زیرا حساب

آخرت در وجدان انسان نظر او را نسبت به همه‌ی اتفاقات در این زمین دگرگون می‌سازد؛ پس طبق این حساب، زندگی بر زمین تنها مرحله‌ی کوتاهی از سفر طولانی او در هستی است و بهره‌ی او در این زمین تنها مقدار بسیار اندکی از بهره‌ی کلان او در عالم هستی به شمار می‌آید و حوادث و روابطی که در این زمین رخ می‌دهد، تنها فصل کوتاهی از یک داستان طولانی است!

شایسته نیست انسان داوری خود را بر مرحله‌ای کوتاه از سفر طولانی و مقدار اندکی از بهره‌ی کلان و فصل کوتاهی از داستانی طولانی، بنا کند.

انسانی که به آخرت ایمان دارد و برایش اهمیت قائل است، با انسانی دیگر که تنها برای این دنیا زندگی می‌کند و به بعد از آن چشم ندارد پیوند نمی‌خورد؛ این دو در ارزیابی هیچ امری از امور این دنیا و هیچ ارزشی از ارزش‌های بسیار آن با یکدیگر اتفاق‌نظر ندارند و در هیچ داوری در مورد یک حادثه یا وضعیت یا مسأله‌ای از مسائل با یکدیگر به توافق نمی‌رسند و هرکدام دیدگاه خاص خود را دارند، هرکدام نوری دارند که در پرتو آن اشیاء، حوادث، ارزش‌ها و اوضاع و احوال را می‌بینند.



این، راه عقیده است

اعتقاد به یگانگی خدا، احساس کردن نظارت او، چشم دوختن به آنچه نزد اوست، اطمینان یافتن به عدالت و ترس از مجازات او و سپس فراخواندن مردم و اصلاح اوضاع و احوالشان و به نیکی امر کردن و از زشتی بازداشتن آن‌ها و قبل از تمام این‌ها برای مبارزه با بدی توشه‌ی حقیقی برگرفتن، توشه‌ی پرستش برای خدا، و روی آوردن به او با نماز سپس صبر بر مشکلاتی که دعوت‌گر به سوی خدا با آن‌ها روبه‌روست که از جمله‌ی آن‌ها سرپیچی نفوس و قلب‌ها و روی‌گردانی آن‌ها از هدایت و آزار و اذیتی که زبان‌ها و دست‌ها به آن دست می‌یازند و آزمایش شدن با کاهش در دارایی و جان‌ها به هنگام ضرورت است... ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ﴾: «این‌ها [حاکی] از عزم [و اراده‌ی تو در] امور است.» [لقمان: ۱۷]

عزم‌الأمور: یعنی در این امور، بعد از اراده و تصمیم استوار، راه را بر تردید بستن. عروةالوثقی، پیوندی محکم، ثابت و مطمئن بین قلب مؤمن فرمان‌بردار و پروردگارش است. عروةالوثقی، اطمینانی است به هر چیزی که تقدیر الهی رقم می‌زند؛ اطمینانی با کمال رضایت، اعتماد و پذیرش. اطمینانی که برای نفس انسان آرامش و ایستادگی‌اش را در رویارویی با حوادث و در فایق آمدن بر آزمایش با آسایش، سختی و اتفاقات ناگهانی و موانع در راه ایمان و دیگر مشکلات پراکنده‌ای که از هر سو به او می‌رسند حفظ می‌کند. بنابراین نفس او به هنگام آسایش، سرکش نمی‌شود و در هنگام سختی خوار و در مقابل اتفاقات ناگهانی سرگردان نمی‌گردد.

در حقیقت اسلام تسلیم شدن است؛ تسلیم خواست خدا و تقدیر او... اسلام در آغاز آمادگی برای اطاعت از امر و نهی آن و پیروی از شیوه‌ی معین شده از سوی آن است، بدون توجه به دستور و گرایشی دیگر و بدون اعتماد به غیر از

این شیوه... اسلام در ابتدا درک این موضوع است که بشر در ایـن زمـین پیـرو قانون یگانه‌ی الهی هستند که آن‌ها و جهان را اداره می‌کند؛ باور عمیق به این که تنها وظیفه‌ی آن‌ها اطاعت از امر خدا و دوری گزیدن از آنچه نهی کـرده و استفاده از امکاناتی است که برای آن‌ها فراهم کرده و انتظار داشتن نتایجی که خدا رقم زده است. این پایه و اساس است، سپس قوانین و مقررات، سنت‌هـا و آداب و رسوم و اخلاق بر آن بنا می‌شود، این‌هـا بـه عنـوان ترجمـه‌ی عملـی مقتضیات عقیده‌ی پنهان در ضمیر و آثار واقعـی فرمـانبرداری نفـس از خـدا و حرکت بر اساس شیوه‌ی او در زندگی هستند.

اسلام، عقیده است که شریعت از آن سرچشمه می‌گیرد؛ بر اساس ایـن شریعت، نظام استوار می‌گردد و این سه، یعنـی عقیـده، قـانون و نظـام بـا ارتباط و همکاری با یکدیگر همان اسلام هستند.

انسان نمی‌تواند آداب و رسـوم و اخلاقـش را از یـک منبـع، و آیـین‌هـا و مقرراتش را از منبعی دیگر و قوانین اجتماعی یا اقتصادی را از منبع سوم و هنر و تصوراتش را از منبع چهارمی دریافت کند. زیرا این ترکیب، انسان دارای قلب را نمی‌سازد، بلکه انسان حاصل شده از آن، تکه‌تکه، فاقد پیکر و تناسب اسـت! و فرد معتقد نمی‌تواند دارای عقیده‌ی راستین باشد سـپس در یـک موقعیـت از تمام موقعیت‌های زندگی‌اش، چه کوچک چه بزرگ، ضرورت‌هـا و ارزش‌هـای خاص این عقیده را فرو گذارد... و نمی‌تواند سخن، حرکت، نیت و یـا تصـوری داشته باشد که مبتنی بر عقیده‌اش نباشد، اگر که این عقیده، حقیقتی واقعـی در وجود او باشد؛ زیرا خدا برای او تنها یک قلب قرار داده است که تابع یک قانون بوده و از یک تصور یاری می‌جوید و با یک معیار می‌سنجد.

چون یک بار ضعف خود را دیدیم و یا یک بار لغزیـدیم و یـا یـک بـار ترسیدیم یا یک بار در فشار خطر، سختی و یا تنگی قـرا گـرفتیم نبایـد از خودمان ناامید شویم، و شتابزده عمل کنیم؛ نپنداریم که نابود شـده‌ایـم یـا این‌که دیگر هرگز شایسته‌ی انجام کار مهم نیستیم! لکن در همـان زمـان

نباید از ضعف خود طرفداری کنیم به این بهانه که این جزیی از فطرت انسانی ماست! و پیروزی برای افراد بهتر از ما رخ داده است! در کنار این‌ها عروةالوثقی، وجود دارد، همان پیوند استوار، پیوند آسمان. باید به آن چنگ بزنیم تا از ذلت و خواری رها شده و اطمینان و آرامش را باز گردانیم و از اشتباهات مژده‌ی پیروزی را برگیریم، سپس استوار شده و آرام بگیریم و با نیرو و آرامش در راه حرکت کنیم.

نور خدا یکی است، پیوسته و فراگیر و غیر آن هرچه هست تاریکی‌ست؛ تاریکی‌های گوناگون و متفاوت. انسان‌ها به محض این‌که از نور خدا خارج شوند در تاریکی از میان تاریکی‌ها و یا در مجموعه‌ای از تاریکی‌ها وارد شده و زندگی می‌کنند و تنها نور خداست که آن‌ها را از تاریکی نجات می‌دهد، نوری که در دل‌هایشان تابیده و روح‌هایشان را فراگرفته و آن‌ها را به سوی فطرتشان که همان فطرتی هستی است هدایت می‌کند؛ رحمت خدا نسبت به آن‌ها و درود و دعای فرشتگان برایشان چیزی است که آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور راهیاب می‌کند، آنگاه که قلب‌هایشان برای پذیرش ایمان گشوده می‌شود!

اراده، قدرت درک و تشخیص، تلاش، مسؤولیت‌پذیری... این‌ها امتیازهای این انسان بر بسیاری از آفریده‌های خداست... و این‌ها همان خاستگاه بزرگداشت اوست که خداوند آن را در میان ساکنان آسمان اعلام کرده است، او که فرشتگان را به سجده در مقابل او فرمان می‌دهد؛ و آن را در قرآن ماندگارش اعلان کرده و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيَ ءَادَمَ﴾ «و به راستی، فرزندان آدم را گرامی داشتیم.» [اسراء: ۷۰]

پس انسان باید خاستگاه بزرگداشت خود نزد خدا را بداند... به حمل امانتی را که برگزیده برخیزد؛ امانتی که بر آسمان‌ها و زمین وکوه‌ها عرضه شد و از حمل آن ترسیدند و سرباز زدند!

* * *

نوری است، آن را می‌بینم

قلب گشوده، هوشیار و متصل به خدا به علم دقیق در مورد جایگاه ستارگان در آسمان، حجم و اندازه، فضای اطراف و مسیرهای حرکت آن‌ها در مدارها و ارتباطشان با یکدیگر در حجم و چگونگی حرکتشان نیازی ندارد... قلبی با این ویژگی‌ها، برای احساس هراس و وحشت در مقابل این آفرینش شگفت‌انگیز و زیبا به علم دقیق در مورد تمام این‌ها نیازی ندارد... برای او تأثیر خود این صحنه‌ها بر تارهای قلبش کافی است؛ صحنه‌ی ستارگان پراکنده در شب تاریک، صحنه‌ی نور جاری در شب مهتابی، صحنه‌ی سپیده‌دم شکفته با نور، نور الهام‌بخش زندگی و حرکت... صحنه‌ی غروب که تاریکی الهام‌کننده به خداحافظی و پایان را به پیش می‌راند... نه تنها این‌ها بلکه برای او این زمین و منظره‌های آن کافی است، نه بلکه بهتر است بگوییم برای این قلب یک گل کافی است که اندیشیدن در مورد رنگ‌ها، ساختمان و نظم آن پایانی ندارد...

تمام زمین از ذره‌ای کوچک در ساختار هستی فراتر نمی‌رود و انسان در این زمین در مقایسه با حجم آن و نیروها و آفریده‌های جاندار و بی‌جان آن چیزی به شمار نمی‌آید.. اما احسان و لطف خدا به این انسان و دمیدن از روح خود در کالبدش و اکرام او بر بسیاری از آفریدهایش... این احسان به تنهایی اقتضا می‌کند که این آفریده در نظام هستی دارای ارزش و اعتبار باشد. همچنین این احسان اقتضا می‌کند خداوند برای او توانایی به‌کارگیری بسیاری از نیروهای این هستی و اندوخته‌ها و نعمت‌هایش را فراهم کند. معنای آفرینش آسمان‌ها و زمین، پدیدآوردن این خلق شگفت‌آور وسیع و دقیق است که شناخت ما از آن‌ها بسیار اندک است؛ این مجموعه‌ی غیرقابل شمارش از کرات آسمانی، مدارها و ستارگان، ابرها وکهکشان‌ها!

همان مجموعه‌ای که زمین کوچک ما در میان آن‌ها بیش از ذره‌ای سرگردان نیست که تقریباً فاقد ارزش و اهمیت است. و همراه با این وسعت شگفت‌انگیز، این هماهنگی عجیب بین ستارگان، مدارها، گردش و حرکت آن‌ها و مسافت بینشان است که آن‌ها را از برخورد، اختلال، توقف و بی‌نظمی حفظ کرده و هر کدام را در کار خود به اندازه قرار داده است. تمام این‌ها از ناحیه‌ی حجم کلی، نظم و ترتیب است اما در مورد اسرار این آفریده‌های شگفت‌آور، ویژگی‌های ساکنان آن‌ها و ظاهرشان و قانون‌های بزرگ‌تر که به نگه‌داری، حکم‌رانی و اداره‌ی آن می‌پردازند، چه می‌توانیم بگوییم؛ تمام این‌ها بزرگ‌تر از آن است که انسان بتواند به آن‌ها پی ببرد؛ از این رو شناخت او از آن‌ها بسیار اندک است و تا امروز تنها میزان اندکی از بررسی این سیاره‌ی کوچک انجام شده است؛ سیاره‌ای که بر سطح آن زندگی می‌کنیم.

* * *

نوآوری آفریدگار پاک و منزه

زندگی معجزه‌ای است که بشر توانایی تقلید آن را ندارد؛ قدرت خدایی است که معجزات را جاری می‌سازد و روح زندگی را در مردگان می‌دمد.

بی‌شک نظاره‌ی یک گیاه در حال رشد، باغ‌های سرسبز، میوه‌ی رسیده، چشم و قلب را بر قدرت نورآور خداوند می‌گشاید؛ این قدرت است که خاک را برای دانه‌ای که به آزادی و نور چشم دوخته است، می‌شکافد، و ساقه‌ای را که به خورشید و نور می‌نگرد، با طراوت می‌سازد، وَ شاخه‌ی نرم و انعطاف‌پذیر را با برگ‌ها و میوه‌ها می‌آراید و غنچه را می‌شکفد و میوه را می‌رساند و برای چیدن آماده می‌سازد..

* * *

با رحمت خدا هیچ تنگی‌ای نیست

هر نعمتی که خداوند همراه با آن رحمت خود را دریغ کند، بی‌درنگ به مصیبتی بزرگ تبدیل می‌شود، و هر محنتی که رحمت خدا آن را احاطه کند بی‌درنگ خود به نعمتی دگرگون می‌شود. با وجود رحمت خدا سخت‌ترین شرایط برای انسان آسان و هموار می‌شود، گویا بر بستری از خار آرمیده که با رحمت او، بستری لطیف همچون حریر، و بدون رحمت همچون خار مغیلان می‌شود. او به سخت‌ترین کارها همت می‌گمارد که با رحمت خدا خیلی زود آسان و راحت می‌شوند و بدون رحمتش آسان‌ترین کارها سخت و طاقت‌فرساست. انسان با رحمت خدا به دل خطرها و هراس‌ها فرو رفته ناگهان آرام و امن می‌شوند و بدون آن رحمت راه‌ها و مسیرهای هموار به تباهی و نیستی دگرگون می‌شوند. با وجود رحمت خدا سختی و رنج وجود ندارد؛ سختی فقط رها کردن رحمت خداست نه چیز دیگر. هیچ سختی همراه با رحمت خدا وجود ندارد هرچند که صاحبش در تاریکی‌های زندان یا در جهنمی از عذاب یا دره‌های تباهی باشد؛ و با رها کردن رحمت هیچ گشایشی وجود ندارد هرچند که انسان در ناز و نعمت و محیطی سرشار از آسایش و راحتی زندگی کند.



احساس کردن رحمت، از رحمت خداست

رحمت خدا تو را در برگرفته و تو را پوشانده و بر تو روان است، اما این که وجود آن را احساس کنی، به آن امید داشته باشی و چشم بدوزی، رحمت است. اعتماد تو به آن و این که در هرکاری انتظارش را داشته باشی، رحمت است. عذاب واقعی در کناره‌گیری از آن رحمت و یا ناامید شدن یا شک تو به آن است؛ و این عذابی است که خداوند هرگز بنده‌ی مؤمن را دچار آن نمی‌کند! ﴿إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾: «زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.» [یوسف: ۸۷]

* * *

کلید بدی

﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنٗا﴾: «آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند [مانند مؤمن نیکوکار است!]» [فاطر: ۸] این کلید تمام بدی‌هاست. این که شیطان برای انسان زشتی کردارش را بیاراید، و در نتیجه او آن را نیکو ببیند! این که انسان شیفته‌ی خویشتن و تمام اعمال خود شود! و این‌که برای پی‌بردن به لغزش‌گاه‌ها و کاستی‌های کار خود، آن را مورد بررسی قرار ندهد، زیرا که مطمئن است که اشتباه نمی‌کند! اطمینان کامل دارد که همیشه درست عمل می‌کند! شیفته‌ی تمام کارهایی است که از او صادر می‌شود! کاملاً خودراضی است، و به ذهنش هم خطور نمی‌کند که در مورد عملی به نفس خود مراجعه کند و به خاطر آن خود را مورد حسابرسی قرار دهد؛ و طبیعتاً طاقت ندارد که کسی در مورد عمل و یا نظرش به او مراجعه کند و از او توضیحی بخواهد، زیرا که در نظر او آن عمل نیکوست و برای نفس و احساسش آراسته شده است؛ بنابراین در آن نه جایی برای انتقاد است و نه جایی برای عیب و کاستی!

راه‌های عزت و سربلندی

عزت و سربلندی صحیح، واقعیتی است که در قلب جای دارد، قبل از این‌که در دنیای مردم نمود یابد؛ واقعیتی که در قلب جای گرفته در نتیجه انسان با آن بر تمام عوامل خواری و فرمانبرداری برای غیرخدا تسلط می‌یابد. حقیقتی است که انسان با آن ابتدا بر نفس خود چیره می‌شود، بر هوس‌های خوارکننده و گرایش‌های نیرومند خود و برخواسته‌هایش از مردم و غیر مردم! زمانی که بر تمام این‌ها غلبه کرده و چیرگی یابد دیگر هرگز کسی وسیله‌ای برای خوارکردن و به بندگی درآوردن او در دست ندارد؛ زیرا انسان‌ها را فقط هوا و هوس‌ها، خواسته‌ها، هراس‌ها و گرایش‌هایشان خوار می‌سازد...

عزت، همان چیره شدن بر هوای نفس، قید و بند و خواری است؛ چیره شدن ابتدا بر فروتنی چاپلوسانه برای غیرخدا، سپس سرتسلیم فروداوردن و فروتنی برای خدا! ترس از او و پرهیزگاری و چشم داشتن به خدا در آسایش و سختی... و انسان از این فروتنی برای خدا به عزت و سربلندی می‌رسد و در نتیجه‌ی پروای از خدا در مقابل حرام او پایداری می‌کند و از این فرمانبرداری برای خدا تنها با خشنودی او به بی‌نیازی دست می‌یابد!



بین نور و تاریکی

﴿وَمَا يَسْتَوِي ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ ﴿١٩﴾ وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ ﴿٢٠﴾ وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلْحَرُورُ ﴿٢١﴾ وَمَا يَسْتَوِي ٱلْأَحْيَآءُ وَلَا ٱلْأَمْوَٰتُ﴾:

«نابینا و بینا یکسان نیستند، نه تیرگی‌ها و روشنایی و نه سایه و گرمای آفتاب و زندگان و مردگان یکسان نیستند.» [فاطر:۱۹- ۲۲]

بین طبیعت کفر و طبیعت هر یک از نابینایی، تاریکی، باد سوزان و مرگ ارتباط است، همان‌گونه که بین طبیعت ایمان، و طبیعت هریک از نور، بینایی، سایه وزندگی رابطه‌ای برقرار است.

در حقیقت ایمان نوری است، نوری در قلب، در اندام‌ها و در حواس... نوری که حقایق اشیاء، ارزش‌ها و حوادث و روابط، تناسب و فواصل بین آن‌ها را آشکار می‌کند... مؤمن با این نور، یعنی نور خدا می‌نگرد، پس آن حقایق را می‌بیند و به همکاری با آن‌ها برمی‌خیزد و در راه خود با هوشیاری و خرد و با گام‌های استوار پیش می‌رود.

ایمان، بینایی است؛ با دیدی حقیقی، راستین، ثابت و محکم می‌نگرد، و صاحبش را در راه بر پایه‌ی نور، اعتماد و اطمینان پیش می‌برد. ایمان سایه‌ای گسترده است که نفس در آن آرام می‌گیرد و قلب به آن شاد می‌شود؛ سایه‌ای برای گرمای سوزان شک، نگرانی و سرگردانی در بیابان تاریک و بدون راهنما! ایمان زندگی است، زندگی در قلب‌ها و احساسات، نشاط در هدف و گرایش، چنانکه حرکتی سازنده، ثمربخش و هدفدار است.

حرکتی که هیچ سستی، خستگی و بیهودگی و تباهی در آن نیست. و در مقابل آن کفر، نابینایی است، نابینایی در طبیعت قلب، نابینایی از دیدن نشانه‌های حق، از دیدن حقیقت هستی و حقیقت ارتباط‌های موجود در آن؛

حقیقت ارزش‌ها، افراد، حوادث و اشیاء! کفر تاریکی و یا تاریکی‌هایی است، و هنگامی که مردم از نور ایمان دور می‌شوند در انواع گوناگونی از تاریکی‌ها فرو می‌افتند؛ تاریکی‌هایی که در آن‌ها دید صحیح برای اشیاء دشوار می‌شود.

کفر گرمای سوزان نیم‌روز است که در آن گدازه‌های سرگردانی و اضطراب و ناپایداری بر هدف و عدم اطمینان به آغاز و یا سرانجام، قلب را می‌سوزاند... سپس به گرمای سوزان جهنم و سوز عذاب در آن‌جا ختم می‌شود! کفر مرگ است، مرگ وجدان، و جدا شدن از منشأ حقیقی زندگی و جدا شدن از راه پیونددهنده.

کفر ناتوانی از تأثیرپذیری و پاسخ است که هر دو برگرفته از سرچشمه‌ی حقیقی و تأثیرگذار در مسیر زندگی هستند! هرکدام از ایمان و کفر طبیعت و جزایی دارد، و هرگز نزد خداوند یکسان نیستند.

* * *

سکته‌ی قلبی

غفلت شدیدترین عامل تباهی قلب است، بنابراین قلب بی‌توجه و غافل در انجام وظیفه‌ی خویش و دریافت، تأثیرپذیری و پاسخ‌گویی از کار افتاده است. نشانه‌های هدایت بر او گذر می‌کند و یا او برآن‌ها می‌گذرد بی‌آن‌که آن‌ها را حس کند و یا متوجه حضور آن‌ها شود؛ بی‌آن‌که برای آن‌ها به حرکت درآید و به استقبالشان برود؛ از این رو هشدار شایسته‌ترین چیز برای غفلتی است که گریبان‌گیر مردم است؛ مردمی که قرن‌ها بر آن‌ها گذشته بی‌آن‌که هشداردهنده‌ای آن‌ها را هشدار داده و یا آگاهشان کرده باشد!

* * *

شب مهتابی

زندگی با حضور ماه، شبی پس از شبی دیگر در حس، عواطف و خیالاتی زیبا، نیرومند و الهام‌بخش و عمیق را برمی‌انگیزاند. قلب انسانی که با ماه در طول یک گردش کامل زندگی کند از تأثیرات و پاسخ‌ها و ستایش قدرت آفریننده‌ی زیبایی، شکوه و عظمت رها نمی‌شود، همان قدرت اداره‌کننده‌ی اجرام آسمانی با این نظم و ترتیب؛ حال فرقی نمی‌کند که از راز جایگاه‌ها و اشکال گوناگون ماه آگاه باشد یا نباشد!

بنابراین مشاهده به تنهایی برای تحریک قلب و برانگیختن احساس، اندیشه، تفکر کافی است. ﴿فَمَا بَكَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَا كَانُواْ مُنظَرِينَ﴾: «و آسمان و زمین بر آنان نگریستند و مهلت نیافتند.» [دخان: ۲۹]

این آیه، تعبیری است که سایه‌های خواری را فرو می‌افکند، چنان‌که سایه‌های خشونت و ستم را فرو می‌افکند. اما در مورد آن ستم‌گران متکبر، کسی نه در زمین و نه در آسمان متوجه آن‌ها نمی‌شود؛ کسی در آسمان و زمین بر آن‌ها تأسف نمی‌خورد؛ رفتند بی‌آن‌که کسی از رفتن آن‌ها غمگین شود؛ این هستی از آن‌ها بیزار است، چرا که آنان از آن جدا شده بودند؛ هستی به پروردگارش مؤمن است، و آنان به پروردگارشان کافران‌اند. آنان روح‌های پلید، بسیار پست و رانده شده از این هستی هستند، که در آن زندگی می‌کنند!

اگر ستم‌گران در زمین الهام‌های موجود در این کلمات را حس می‌کردند بی‌شک به خواریشان نزد خداوند و تمام این هستی پی می‌بردند، و می‌فهمیدند که آنان در پهنه‌ای زندگی می‌کنند که از آن طرد شده و بریده‌اند، و با قطع پیوند ایمان هیچ پیوندی آن‌ها را به آن متصل نمی‌کند.

* * *

ارزش ایمان

از طریق ایمان به خدا، درک حقیقت این هستی پدید می‌آید، و فرد درمی‌یابد که هستی آفریده‌ی اوست. بعد از درک این حقیقت انسان می‌تواند به همکاریِ با هستی برخیزد؛ او که سرشت هستی را شناخته، همان‌گونه که قوانین حاکم برآن را می‌شناسد. و از آن‌جاست که حرکتش را با این هستی بزرگ هماهنگ می‌سازد و از قوانین کلی آن منحرف نمی‌شود و با این هماهنگی به سعادت دست می‌یابد و همراه با تمام هستی به سوی آفریننده‌ی وجود با فرمان‌برداری، تسلیم و آشتی به پیش می‌رود. ارزش ایمان همچنین آرامش درونی و اطمینان به راه و عدم سرگردانی و شک و یا ترس و ناامیدی است.

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ لَا مَوۡلَىٰ لَهُمۡ﴾ :

«چرا که خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، ولی کافران را سرپرست و یاری نیست.» [محمد: ۱۱]

سرپرستی و یاری خدا برای انسان کافی است؛ در این سرپرستی توانایی و بی‌نیازی وجود دارد و هر چه به او رسد آزمایشی است که در پس آن خیری نهفته است، هیچ ترک سرپرستی از جانب خدا برای انسان نیست و هیچ خلف وعده‌ای از جانب او در یاری کردن بندگان یافت نمی‌شود؛ بندگانی که سرپرستی آن‌ها را بر عهده دارد! هرکس که خداوند سرپرست و یاور او نباشد، هیچ سرپرستی برای او نیست حتی اگر تمام انسان‌ها و جنیان را به عنوان سرپرست و یاور برگیرد... او در نهایت بدبخت و ناتوان است، حتی اگر تمام ابزارهای شناخته‌شده‌ی پشتیبانی و قدرت برایش فراهم شود!

* * *

پایان

هر بار که در مقابل نشانه‌ای که یادآور وحی و یا حدیثی است، می‌ایستم بی‌درنگ لرزشی در اندام‌هایم حس می‌کنم... چگونه؟ چگونه است این اتصال بین ذات جاودانی و یگانه، بدون محدودیت زمانی و مکانی، ذات احاطه‌کننده‌ی همه چیز، این ذات بلندمرتبه و ذات انسان؛ ذات محدود در زمان و مکان همراه با محدودیت‌های مخلوقات؟! چگونه این اتصال برقرار است؟ چگونه این اتصال در قالب معانی، کلمات و عبارات پدیدار می‌شود؟ چگونه ذات محدود و ناپایدار توان آن را دارد که کلام خداوند جاودان را دریافت کند؛ خداوندی که فاقد محدوده و مرز، شکل معمول و شناخته شده است؟ چگونه؟ چگونه؟

اما باز می‌گردم و می‌گویم:
چرا از چگونگی می‌پرسی؟
تو که تنها در قلمرو ذات محدود و ناپایدار خود می‌توانی تصور کنی؟!
بی‌شک این حقیقت رخ داده و در شکلی نمایان شده و وجودی برای آن حاصل شده، همان وجودی که تو می‌توانی آن را درک کنی!
اما ترس و وحشت و لرزش از بین نمی‌رود! این پیامبری امری بسیار بزرگ است و لحظه‌ی دریافت نیز حقیقتاً امری بسیار بزرگ است، دریافت وحی از جانب ذات بلندمرتبه توسط ذات انسانی...

ای برادر که این کلمات را می‌خوانی،
آیا تو در این تصور با من موافقی؟!
آیا تو نیز با من برای تصور کردن تلاش می‌کنی؟!
تصور این وحی صادر شده از آن‌جا.

آیا می‌گویم: آن‌جا؟! هرگز، در آن‌جا، "آن‌جا" نیست! صادر شده از بی‌مکان و بی‌زمان، نه مکانی است و نه اندازه‌ای و نه جهتی و نه ظرفی، صادر شده از مطلق نهایی، ازلی و ابدی، صادر شده از خداوند باشکوه به انسانی .. انسانی که هر چند پیامبر یا فرستاده باشد باز هم همان انسان دارای حدود و قیود است... این وحی، این اتصال عجیب شگفت‌آور، همان که تنها خدا می‌تواَند آن را واقعیت بخشد و تنها خداست که از چگونگی رخ دادن و تحقق آن آگاه است... برادرم که این کلمات را می‌خوانی، آیا تو نیز از ورای این عبارات بریده و جدا از هم آنچه را که من حس می‌کنم، حس می‌کنی؟ کلماتی که تلاش می‌کنم با آن‌ها تمام آنچه درونم را فراگرفته است نقل کنم؟ نمی‌دانم در مورد آن ترس و لرزشی که تمام وجودم را فراگرفته است چه بگویم؟ تلاش می‌کنم آن واقعه‌ی بزرگ و عجیب را تصور کنم، حادثه‌ای که دارای طبیعت و صورت شگفت و اعجازآمیزی است، همان که بارها و بارها رخ داد و مردمانی در عهد رسول خدا ﷺ مظاهر آن را به چشم خویشتن دیدند.



آیا واقعاً به راهنمایی نیاز داریم که ما را به شناخت زندگی راه نماید؟
در حقیقت آری...!
به‌ویژه زمانی که راهنمایمان راه را آزموده و با موانع، سختی‌ها و رنج‌هایش برخورد کرده و تلخی تجربه‌های آن را بسیار چشیده باشد.

مردی که چون جسدش بر چوبه‌ی اعدام به اهتزاز در می‌آید، لبخند آخرین چیزی است که به جلادش می‌بخشد: چنین مردی شایستگی آن را دارد که به سخنانش گوش فرا دهیم!

روز اجرای حکم اعدام پس از آن‌که او را بر صندلی اعدام نشاندند، به او پیشنهاد کردند که از دعوت خویش برای اجرای شریعت اسلام دست بردارد و عذرخواهی کند تا مورد عفو قرار گیرد. سید چنین پاسخ داد: «هرگز از کار با خدا عذرخواهی نخواهم کرد.» سپس ادامه داد: «انگشت سبابه‌ای که در نماز به یگانگی خداوند گواهی می‌دهد، بی‌شک از نوشتن یک حرف در تأیید حکومت ستمگر، سر باز می‌زند.»

در این کتاب جالب و ارزنده، برادر گرامی سید حامد نظر ما را جلب کرده تا از خلال بیانی سریع و گذرا از زندگی و میراث بزرگ فکری سید قطب، با این نویسنده‌ی بزرگ آشنا شویم. از این رو مرواریدهایی کوچک از افکار درخشان وی را برایمان برگزیده است، حال آن‌که فهم این افکار به ساعت‌ها اندیشه‌ی عمیق و پژوهش دقیق نیاز دارد... .




9 789641 980988

شیراز: خیابان فردوسی، نبش کوچه‌ی ۱۲، ساختمان شماره‌ی ۲۰، طبقه‌ی همکف
تلفن: ۳۲۲۴۵۷۵۵
www.ilaf.ir
Email:info@ilaf.ir